



بسم رَبِّنَا الْأَفْدَسِ الْأَمْنَعِ الْعَلَى الْأَبْعَى

الحمد لله الذي هدا ناسيل العرفان وعرفنا مظاهر ذاته بالليل
والبرهان ونور قلوبنا بنور الإيقان ونجلى على أهل الأكون في
هيكل الانسان والبهاء والتكبر والثناء على اخباء الرحمن وأولئك
السبحان وأمناء الله الملائكة المتنان وادلة مبنية ملائمة ملائكة
اما بعد چون این عبد فانی اکرچه از بذایث کودکی نه درست
حاضر ونه در مدرسه وارد شخصیل علم رسوم بیچوچه نموده
و در فرد عالی شیخ در فون معروف نکرده از نحو بھر نکرده وارض
حرف نخوانده لکن در لیل و همار او فات اسحاق بکمال نضرع و ایمهال
از حضرت پروردگار بی نیاز پر نوی ازان فواره داشت نموده و بعلة
از نار محبت الله افریخته و در جمیع اوقات نعمجه بافق عزت کرده و
بنظر

سطوع انوار احادیث کشته که بلکه از کلشن الهمی شامی معطر و اذشار فات
 شمس حضیث بصری منور نماید نا آنکه از نقصانات ریان و عنایات
 سخاکی و نمائیدات صمدانی جگیاث او هام را خرق نموده و سجحات ظلم
 را کشف کرده از نوادی محلات ضلالت رهائی با فرش بساطی بجهر هاشم
 و نور ایمان و طیطام اپهان مشرف و مفتخر کرد یدم و بر این عبد
 مبرهن و معلوم شد که جمیع این او هام وظفون بواسطه نقلیدای
 واجد اخود بوده مشنوی خلق را نقلیدشان بربادرداد اید و
 صد لغت بر این نقلید باد چنانکه اکران انان از نوعی بصیرت نظر
 دلایات الله و اخبار و احادیث نماید می بیند سبل الملاجم و
 طریق معرفت ریانی و اضیحات بصدق ایه واقی هدایه والدین
 جا هد و افینا النهاد پنهانهم سبلنا بسهولت و اسانی حضیث
 مفهوم و حضیث منکشف و معلوم پیشود بعد ازان منذر که مابین
 ایه مبارک کرد یدم که خلاف عالم بلسان مبارک خانم الاستبیاء علیه
 الان التحبیة و الشانه میفرماید فی آما بنیعمہ ریک فحیث لذا خالصا
 لووجه الله بی خود فراداده که مجملی از ایات الله و اخبار و احادیث که مدل
 است بر ایاث ظهورستد کا اپنات علیه فضل الصلوات و ظاهر حضیث

أعلى روح ماسواه فداء وظهوه مبارك جمال فدم جل ذكره الأعظم و
 روحى لثواب مقداره الفداء از هر جامع عنده و در ابن رسالة المسماة بـ
 المرقان درج غاید نا انک بر طالبین سپل الله و مجاهدین فـ الله عزى
 واضح کرد و قہ نکتہ فضلو فصل اول در ایاث بتوت خواجہ
 دو سر احمد مصطفی صلی الله علیہ و آله فصل اول در ایاث
 ظهور و تابعی روح من فـ الامکان لـ الفداء فصل سوم
 در ایاث ظهور من بظهور الله جمال فدم جل ذکره الأعظم روحی و
 روح من فـ الامکان لـ ثواب مقداره الفداء و من الله المساعان امید
 از ظاهرین در ان اینک بنظر اعراض و اعراض ملاحظه نهاده ایند و
 مشذکر باصل مطلب و معنی بثوند و عجب جوئی و نکثه کری در عبارا
 نـ ایند واللام على من اشیع الهدى فصل اول در ایاث بتوت
 سید البر و رسول خمار صلی الله علیہ و آله الاخاد بمحب ادله و بمن
 در کتابی عینک اسمائی من جمله در نور پیر در سفر پیغمبر دو مقام بکھر
 مویی علیه السلام بـ اس ایشیل را وصیت میکند و ایاثان رامتنع میفرماید
 از سحر و طبره بـ فرماید نـ اینچه پنهانی نـ اینچا کامونی با فیم
 پیغمبری از میان نـ ایز بـ ایدان نـ مثل من بـ پیغمبر لـ نـ اینچا آدنای

الْحَيَا إِلَّا وَشِمَاعُونَ از برای نو خدای الله نوباد کوش بد هبند
بعنی طاعت کنبد او را انفعی غرض از فرها بش حضرت موسیٰ آتشک شما
با پد دست از افعالی که مخالف شریعت است بودار بد و رجوع کنبد با پنجه که
پیغمبران خدا از جای خدا بثما مهرها نسند و مادام که شریعت من باقی است
و من نو خ نشانه از میان شما پیغمبران هستند با این رجوع کنبد بعد
از این با این پیغمبری که از مراد ران شما بعنی بنتی اسماعیل باشد در صفا
شریعت بودن مثل من باشد رجوع کنبد و بعد ازین اپه حضرت موسیٰ
بنی اسرائیل گفت کلام بکس حاصل این این است که این خبر از آمدن پیغمبر
که مثل من باشد و از بنی اسماعیل باشد از پیش خود نکفتم بلکه در صفا
که نوراء نازل می شد و شهادت پای کوه سپنا جیشت کرد و بود بد و از خدا
سؤال کرد پد که ما طائف نداریم که کلام خدا را بشویم و ائم عظیم را نهشونیم
دید خدا بعلم فرمود تحقی که این این میکویند خن خوبیت و این عبارت
بنین و حی فرمود که نای ائم لئم میریت آچیم کنخا
پیغمبری و پیغمبرانم از برای این این این مراد ران این این این مثل فو
و ناشی دیباری بیقو و دیقر آلمیم ایت کل و میکناد مر
خن خود را بد هن و کو بد با این این مرچه اشرا صیوف و همایان

هَا اپش آشِر لَا پِتْمَعَ إِلَّا دِبَوَى فرمان دهم او را می باشد
 هر مرد که نشود سخن هر آشِر پَدَ بَرْ با شَمَى اُنُوْخِى اُرْشَ
 مِعِوْ كَا و بنام من نَكْلَمْ نَابِدْ من اسْقَامْ كَثَمْ اذَا و عَلَمَى چوْدَنْ
 پِغِيرَى كَه در بَنْ دواپه مذکور است به پِغِيرَانْ بَنْيَا سَرَبَلْ كَه بعدان
 حضرت موسیٰ ظاهر کرد پنهان اند لبنت مید هند و چنین نیست زوْلا
 كَلْفَاظَنَابِي مَفْرَادَةَتْ و پِغِيرَانْ بعد از حضرت کَلِيمَ بَيَادِ بَوَدهَ اند و
 دِبَكَ فَرَمَوْدَهَ اَتْ كَمَثَلَ حَضَرَتْ مُوسَى بَاشَدْ اَنْ پَزْ بِپِغِيرَانْ بَنْجَلَهَا
 بعدان کَلِيمَ الله صَدَفَ نَدَارَدْ چَرَكَ هِچِيلَكَ مَثَلَ مُوسَى بَنَوْدَنَلَچَهَا
 در اخر فوراه مذکور است که لَأَقَامَ عُذْ بِپِغِيرَى سَبَلْ نَابِي لَكِشَهَهَا
 پِغِيرَه دِبَكَ در بَنْيَا سَرَبَلْ بَنْيَى مَثَلَ مُوسَى و فَرَمَوْدَهَ کَه اَنْ
 بِرا دران اپشان باشد پِغِيرَه بَنْيَا سَعِيلَ و بَنْيَا سَرَبَلْ نَظَرَ جَهَنَّمَ بَرْهِيمَ
 بِرا دران بَلَكَلَپَرَنَدْ و نَفَرَمَوْدَه اَنْ بَيَانَ اپشان و فَقَرَاتْ بعدان اپشَلْ
 اَنَّه فَرَمَوْدَه کَه سخان خود را بدهن او مِكَذَارَمْ و سخن مِكَوْپَهَا اپشان
 اَنْخَرَ فَرَهَانَ دهم او را دَلِيلَاتْ بِرَصَاحَبْ شَرِيعَتْ بُودَنْ چَه فَرَهَانَ
 بَعْنِي شَرِيعَتْ و اَنْبَيَا بَنْيَا سَرَبَلْ هِچِيلَ چَنِينَ اَدعَاءَ نَكَرَنَدَنَدَ و كَلَّا
 حَضَرَتْ اَشْعَارَه مَؤَيدَ بِراپَنْ مَطْلَبَاتْ چَنانَه مَى فَرَهَانَه اَشْعَاعَضَلَّ

اَبَهْ ۖ اَكِيْ صَوْلَا صَافْ صَوْلَا صَافْ فَوْلَا فَأْوْ فَوْلَا فَأْوْ
که فرمان بعد فرمان اندازه بعد اندازه زیغیرشام زیغیرشام
کی بَلَعَكِ سَانَا اندک اپنخا اندک اپنخا که بزبان باشد که همین
نحو وَبْلَاشْنُ اَحِرَّتْ بَدَبِرِالِ هَاعَامْ هَرِّ و بزبان:
سخن کو بداین هرم بخاسرهیل دا پی مصادف اپه مذکوره معلوم شد
که بزبان بخ اسرائیل سخن نمیکوید و بزبان دیگر سخن میکوید و دوچی
شد که از بخ اسرائیل بناید بوده باشد و بآن میفرماید آشیار امر
آلهِم زُتْ هَمِنْوَا حَاهِنْجُو الْعَادِيْفِ اَنْجِه امکنند با ایشان
این ایش وحی و ایسایش را بقول کنند از برای خشنه و زُتْ
همِرِکَعَا وَلَا اَبُوشِمُوعَ وَهَا اَلَّهِمْ دَبَرَادَنَائِی و این ایش
واراده نکنند شنیدن او را و باشد سخن او برای ایشان سخن خد
صَوْلَا صَافْ صَوْلَا صَافْ فَوْلَا فَأْوْ فَوْلَا فَأْوْ زیغیرشام
زیغیرشام فرمان بعد فرمان اندازه بعد اندازه اندک اپنخا
اندک اپنخا معن بَلْجُو وَكَالْشُو اَحْرُونِشِبَارُو وَنِقْشُو
وَنِلِكَا دُو و باین سبب بر طرف شوند و سرگون و پشت شوند و
شکسته شوند و بنله افتند و کرفته مشوند و در کتاب شار ایشیم

از کتاب‌های لغت است در فصل قوّه مینویسد که معنی فوکلاریا و نشک
فرهان دهنده پیغمبر از فرمان بعد فرمان و صولاحاً صاف دانسته بگویند
فرموده که فرمان دهنده پیغمبر از فرمان بعد فرمان و صولاحاً صاف دانسته بگویند
معنی منع‌عرض شده است و منوحاً معنی آسان‌آمد و معنی وحی هم آمد
چنانکه در کتاب اوصیای پیغمبر در اول فصل حجل و پنجم مذکور است و هر دو
معنی در این مقام مناسب است و باز در فصل حجل و دوم کتاب اشعار
علی‌السلام بیفراپد هن عَبْدِي أَنْجَنْ بْ يَحْيَى رَأَصْنَا
نقشی اپنک بند من اعانت کرد جان من او را پند بده جان
فَانْتَ رُوحِي عَالٌ وَمِشْبَاطُ الْكَوْئِمْ بِوَصْئِي بَدْهِمْ وَحْيِ خَوْ
را بر او شریعت برای فومنها بیرون آورد لا بضرع و لا بیتا
و لا بنهیج بجوص قل و فرایاد نکند و مرثیه بخود فرار ننمد
و نشواند بیرون آوان خود را فان راصوص لا پیشر و ف
پیشان خهم لا یخنیا الامیت بیضی نی خود شده را نشکند و
فضلله کان پن سوز را خواه موش نکند بواسنی بیرون آورده مشپطا
لا یخنیه و لا بار روص عذر باشیم با ارض شریعت راضعه
نشود و نکریزند نابنده بزمین مشپطا و لئور انوار هم بچالو

شریعت را و بکتاب او جزیرها امیدوار شوند و در فصل پنجه و پکم
 آلهه چهارم کتاب اشیاء خلائق بینجا سریل معرفه اند هفتمینوالي
 عجی و لئوچی الى هازنبو کوش بد هبده بین هوم من و ای همن
 بین کوش بد هبده کن نور به ما یعنی نیصان و مشیان طی لار
 کتابی و دستوری از من بپرون بیا پد و شریعت خود را برای روشنای
 عیتم آنکه فارب صدف با اصاء دشی و زرعی فوهم افراد
 سدهم فردیک شده است راسنی من بپرون امید و رستکاری من و بقیه
 من عیتم بفیض طوالي انتم بقوه و غلزار دعی بحالون فوهمها
 شریعت بجا آوردند بین جزیرها امیدوار باشدند و بقوت بازوی
 من امیدوار باشدند ساولشا میم عنخیم و هبیط طوال هار
 میشاحث و بردارید بموی اسماان چشمهای خود را و نظر کنند
 بنمین از زیر کن شامیم کیا شان غلائو و ها ارض گلدنیل
 که اسماان مثل دود کا هدیه میشود و این نمین مثل جاهه کهنه میشود
 و پیش بینه اکه خن بیو نون و پیشو عابی لاعلم هیچ و صد غافله
 لا نخاط و ساکنین نمین هچین بپرند و رستکاری من بعام آیا
 و راسنی من شکنند نهد حاصل کلام انکه خداوند عالم بربنی اسریل

خطاب فرموده و خبر مید مدار بیرون آمدن و ظاهر شدن ^{پیش}
نانه و این جواب پیوست که عضده ایشان ائندگ غیر از شریعت
حضرت موسی دیگر شرعی نخواهد بود و اینکه پیوست را اعتقاد است که
حکم نوراء ابدیت و حرمت پویم البت ابدیت و معلوم میشود که ^{چون پیش}
معاذن کلمات المحرر ادراک نموده اند زیرا که خلاف عالم در سفر
خروج از نوراء در فصل سی و پنجم در اینجا دوازدهم میقرها بد که فوجه
آن این است و خداوند بدین مضمون با موسی گفت که نوبابنی
اسرائیل مشکلم شده بکوالیه نوزهای سبیل مرانکاه دارند زیرا که د
میان من و شما در فرمانای شما اینست ایشان ابدی است که خداوند که شما را
تقدیس میکند من انجی پر عصدا ف این اپر درفهای بتوی اسرائیل ایله
و فرقن بنی اسرائیل باشی بود نایم مبعث حضرت روح الله پی از اینکه
آن طلعت موعود طلوع نمود دیگر فریون پیوست غرب نمود و فرقن
بر او پیشی سالت و اینچه مصطلاح مورد تین مشهور است عبارت ایند
سالت لحد فریون اولی و فرقن وسطی و فرقن اخیر و فرقن حالیان
اصطلاح مورخین اهل کتاب پر علوم شد که از برای هر ملیّه و
امّتی فرقن معاومنه هست و این احکام مختص بفرقن بنی اسرائیل است و

واپسًا میفرماید که فرجه آن اپنست که هر کسیکه ان را پنهان سبیت و اپلید
 سازد کشته شود بجهه اینکه هر کسیکه بکاری دران مشغول شود ایکن
 ان میان فومن منقطع شود شش روز کار کرده شود اما روز هفتم سبیت
 است اجتنب و بعای خدا وند مقدس است هر کسیکه در روز سبیت بگا
 مشغول شود البته کشته شود پس بنی اسرائیل سبیت را نکاه خواهند داشت
 ناکه در فرخهای خود شان سبیت را جسد دائمی محافظت نمایند درینها
 من و بنی اسرائیل ایه دائمی است چون که در شش روز خدا وند ساختها
 وزمین را ساخت و در روز هفتمین توقف نموده فراغت یافته هنگام
 که تکلم عزیز دین را بهمی دیگر سپتا با تمام رسانیده بود دولوح شد
 پنهان لوحهای سنگی مکنوب با نکث خذار باوسپرد آنچه باز هم داشت
 کلمات ذکر فرن را فرموده و ثابت که فرون بخوبی بزمده و در فصل
 دهم در این هفتم میفرماید که فرجه آن این است و وقت فراهم اوردن
 جماعت کوئا زاده کشیده اما پژوهش اینک نکشید و کامن ان بدان هر کوئ
 اهصار اینوازند از برای شماره در فرخهای شما فانون ابدی و در سفر اعلی
 در فصل پانزدهم میفرماید از برای شما که اهل جماعت هستند و از
 برای غربی که با شناسان است غانون پکی است در فرخهای شما فانون داشت

ک در حضور خداوند حال غریب مثل حال شما باشد اینکه باز هم تکری
 فریون را فرموده و چون حضرت روح الله من جانب الله مبعوث شد
 به پیغمبری فرن پهود بهم خورد حتی انکه سلطنت ظاهر هم ان خانواده
 بنی اسرائیل بریون رفته بود و حال انکه در ملل مختلف پادشاهان با
 شوک و افتادار ببار بودند و هستند و در روحی شعبا خوش بخانه و طلاق
 میفرماید که بودار بدبوی اسماں چشمهای خود را مرداز اسماں
 درین مؤذ شریعت حضرت موسی است و میفرماید تظریکند، بنمین از زیر
 که اسماں مثل دود کاهله میشود و این زمین مثل جاهه کهنه میشود
 مرداز زمین احکام نوراء است که مثل جاهه کهنه میشود و ساکنان زمین
 میپرند این قلبها شان و رستکاری هن بعالم ماند و شکنه نشد
 ما حصل معنی کلام انکه ای جماعت بنی اسرائیل پس از اینکه طلعه عیسیان
 پوده غبی معنوی اجرمه شهود خرامید و دعوی رسالت فرمود اینکه
 با او آورده چشم از شریعت حضرت موسی و احکام نوراء بودار پدکه چونه
 با آن بزرگوار است پس هر کس فصل بیش و اطاعنا و رامنود روح نازه باو
 دمیده شد و در حقیقت زمده و رستکار شد هر کس غیره انکه دلش
 زیند شد بعشق ثبت است برج بیله عالم دوام ما اکرچه مخصوص نماد

اشیات ظهور خواجه دوسری محترم مصطفی روح مساواه فداه بوده
 و این چند فرجه ایات نوراء که عرض شد از مطلب دور است و منابع
 ندارد و ظهور حضرت مسیح را ایات میکند ولکن چون حضرت پیغمبر
 بیت دائمی و شریعت دائمی همذا مناسب بود که عرض شود ناکنی باشد
 ایشان محجوب شود و فراغ این کلمات عالیات را حضرت روح الله از بعده
 ظهور بعد خبر داده چنانکه در باب پیزدهم انجیل مرفن میفرماید که فرجه
 ایاش اپنست که میفرماید خور شید ثار بخواهد شد و ما نور خود
 باز خواهد کرد و سنارهای سماں خواهند افتد و نویحای فلکی
 خواهد کرد انکه فرزندانان دارد ابر بقوت عظیم و جلال خواهند
 که میاپدیں ملاوئک خود را خواهد فرسناد که برگزیدگان خوش باد
 ارباح اربعه از افضل از زمین نایاب اضای اسمان خواهند فراهم اور دود و در
 باب بیت و چهارم انجیل میث میفرماید فرشته های خود را خواهد قریباً
 با صور مبتندا و از اینجا برگزیدگان را جمع خواهند نمود از طرف اربعه
 از افضل اضای فلك نایاب طرف دیگر و جماعت نصاری هم بهین کلام اغراض
 نمودند و هنوز مستظر ند که تقریظهای باشند اثمار و علامات ظاهر شود و
 جواب نصاری هم اثاء آله در مقام خودش داده خواهد شد و فراغ این

مکان و هنر
جعفری

کلام حنفی جلاله از بوابی ظهور بعد در فرقان مجید خبر داده فرایند نعاله
فی سورۃ الدخان فَارْتَقَبْ پوَمْ نَائِی التَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبَهِّنٍ که انشاء الله
عرض خود داشد و دلیل دلک و حجیب حبقوف پیغمبر است که پیش از خراب شدن
بد المقدس از دست بخت نصر حنفی بحاجه و نعلی خبر پیغمبری خام الائمه
و این حبقوف داده **کتب حازن و باقر عل ها و حث**

بنویس و حجیب و واضح بنویس برلوحی معنی **بار و ص فوره**
پوکی عذر حائزون لمعزد و بآ فیح لفیض از بن جعفر
روان باشد غاری بآن که دلک پیغمبری بوعده است و گفتگو خواهد کرد
از فیاض **وَلَا يَكْذَبْ إِنْمَ سَمْحَمْ حَلَّكْ لَوْكِي بُوْ بَا بُوْ**
و دروغ نخواهد کفت اکد پرکنند امیدوار باش باوکه امدن او امد
وَلَا يَأْخِرْ هُنْ عُوْمَلَا لَا يَأْشِرْ أَنْفَشْ بُوْ وَصَدِيقْ يَاْمُونَا
نوچی و دیر عنکند هر که سخت روئی کند با او شایشه باشد جان
او با وصالح با ایمان اوردن با وزن مکافن کند و ثابت است که حضرت
حنفی تایب خبر فیاض و امیداره و فرقان شاهد است برین مطلب پیش این
باشد که آن پیغمبر موعد انجایش باشد زیرا که هم اولاد اسماعیل بوده و
هم فرقان فیاض است داده و اینکه بعضی از علایم پیغمبر بازیابی بخواهد داده

بد لبل انک حضرت ارمبا خبر داده با پنکه هفتاد سال بخی اسرائیل در بابل
 اسپر باشند و میکویند مراد از کشکوکردن قصر اپنت چون مُصْعَنْ خواهد
 مطلق امها است درست نپشت زیرا که امده از هم خبر دادن از این سخنان
 امری نپشت که این قدراعتنایان او بوده باشد که جواب از چنین شکایتی
 نواند بود و در بخی اسرائیل پژوه که منکر بتوت او نشده که با پدیده هند که
 هر که سخت روئی کند شایشه باشد جان او و صدیق دیس ایمان باور نداشته
 واژه پیلا رمیا پیغمبرین بپار بوده اند که در باره ایشان چنین سخنان که نداشته
 واکرکی ناتملی دسویال و جواب نمایند صفحه که مراد ارمیا نسبت و مرد پیغمبر
 که صاحب دین و شریعت باشد ناصحیح باشد عبارت هر که با او سخت روئی
 کند ناخرو موافق باشد با سوال که از جمله آن سوال از علت سنت شدن
 نواده بعد و جاعت دیگر از علماء پهلوی این کلمات مذکوره منقطع شده اند
 و فاعل نشده اند که مراد از اوضاع حضرت ارمیا باشد بلکه میکویند که مراد از این
 ماشه امت که پھود با او میتد و از ند و ماشه به سیاری غیر از شخص بروی
 عظیم آثافی میباشد پس هر کاه فاعل شوند که مراد از ماشه در این
 مکان پیغمبر از این مان است ما پنداشتم و پیغمبر مجتبی وارد نباشد و هر کجا
 بد پکری خواهد بدد چنانچه فرار داده اند از بنا طی ندارد و بران پرداختا

وارد می‌آید که این رسالت کجا پش ندارد و اینکه فرموده صفتان پیغمبر
 موعود این باشد که دروغ نگوید این را باید در شان پیغمبری بگویند که
 او را دروغ کوادند و لبیت دروغ باوید هند و این در شان خضر
 مسیح و سید عالم است که جماعت بنی اسرائیل آن دو پیغمبر صادق را غلو
 میدانند و میدانند و میگرای از آن و بر این بر صدق شوی و لست
 ستید ابار و رسول خوار کلمات حقیقی کوکت و حکایت اور چنان است که
 بکی از اجله علماء بنی اسرائیل که نامش پنهان بوده اور از وجہ بودن عظمی
 و در هر مرتبه که پنهان از مدرس مراجعت میکرد زوجه خود را کریمان میلد
 عاقبت فهمید که اشتباخ لفای فرزند داد و با این جھذاست که در
 نضرع وزاریت از حق سجانه و تعالی مسئله نموده اور افرزندی
 کرامت فراهم نمود دعای او بهده فاجابت رسیده چندی نکن
 که زوج اش حامله شد پس از وضع حمل پیری پنکو صورت از او شود
 شد و آن مولود را تھان پاخمان نام خدا دند و چنانکه دنثار پیغام
 است چون آن پیر نیکو منظر متوالی شد سجد رفت و بعد از سجد
 فرموده که این پرده اسماں که شما می بینید بر بالای آن نه خصد و پنجاه
 پنج پرده دیگر هست و بر بالای آن پرده ها چهار چوan هست و بر

کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بالای حیوانات کسی بلند پایه هست و ببالای آن کرسی ایش سو نیز
 اپت و خدمتکاران کسی هم را ناشد چون پنهان سین سخنان داد
 فرنز ند خود شنیده به شدی اور از سخن کفتن منع فرموده کفت خاموش
 باش آن طفل خواهش شد و مادر و از ده سال حرف نزد و مادرش در
 این مدت کربه وزاری به نمود که ماخواهش فرنز ند نمودم عابت کل
 و ب زبان شد کاش از برای ما فرنز ند شده بود نا آنکه روزی پنهان
 از مدرس خود باز کش نموده بود نا کاه زوجه اش سخنان را برداشته
 در برابر شهر اپناده نضریع وزاری بسیار غفوه و مهمنی شد که دعا
 کن پا خدا او را اقطع دهد با این ما بکرد پنهان سخنان کفت که خواهش ثواب
 است که وی کوپا شود لکن چون او بنتکلم اپد سخنا فی کوپد که مردم از
 سخنان او بوحث افتدند و خائف شوند زوجه اش جواب داد نوی عا
 کن که او کوپا شود و سخنان را مغلق و محمل کوپد پنهان دهن بر دهن
 کذا شتر و او را فرم داد که سخن نکوپد مکو سخنی محمل که مفهوم نشود هم
 که سمعیں اولو ال افهام باشدند مکر در و قنی که آن سخنان بروز غایب
 انکاه او را بخصت سخن کفتن داد چون کودک کلامی را موافق نمی بینید
 خود ایجاد کفت که تمام اتفاقات از امویان پنهان بود و خبر داد که شما از بدل

سی کل

دفن خواه پد کرد چون وحی را نام کرد جان را بیان افرینش پیش نمود
 واورا در فریب کفر پر نعم دفن کردند در مکانی که چهل تقریباً علامی همود
 در انجام مدفن بودند و در وضیت که کودک کوپا شد و وحی را چنانچه
 مذکور شد بیان کرد و در کتاب آن وحی را بیث کردند و در مکان
 محکمی بینبط که نداشته اختراع فالجی پدیدارد شد پس از کتابهای
 بنی اسرائیل که آن را کتاب ناکرد و مصروفه میگویند بظالب خانه برند
 آن وحی را بیز در خلف امان کتاب جای دادند و آن وحی بسیار اجسام
 دارد و مغلق است و مفہمد است اهنا خالی از اشکال نیست مکاران برای
 صاحبان خود و عقول سالم که چندان اشکالی ندارد و ظاهر علام
 پسوند منعطف این کلمات نشانه اند چنانچه ثدیری و نظری میگویند
 در ک معاف از امیکرند و در وحی اول نام و نشان و اوصاف
 خانم اینها محمد مصطفی علیه لاذ الجنة والثانية است و حکی کوک
 لشیوه آبیاد میشما میباشد اینکه آنکه بضم
 ملکاً محمد بشکسته اند که بشد سود از آمد و شد فرسیده باش
 در بیان که بروید پادشاه محمد گذاشته ای اعماقاً باد بیطمع هو با
 و زخمی گلپلیبا نحر ایک مطالیو ای قرض مطالاً منع بعد

قَطَا طَا وَهُوَ حَسَفٌ طِبْنَا دَامَلْطَا صاحب اندازابد
 چوب خواهش کرده شده که فرم نشاند بوده باو باشد جمله و کل
 روشن کند چون برسد و بنشانه فیامت برسد کتنه جنک باشد
 و باشد از سفال کل بپرون امده آنخی و مراد از شکسته شدن ایند
 خراب شدن خانه بعد است که پیش از نولد سپید احیار خراب شده
 بود و هنوز اباد نشده بود که سرطه اینها مولود شد چنانکه در
 روضه الصفا مسطور است که در سی و پنج سالگی اخضر خانه
 کعبه را عمارت کرده و بحث پهود این است که چرا مجدد را پادشاه
 صاحب اقتدار که شد و از این غافلگی که حضرت داود را بنی پادشاه
 میکویند و همچنین بتوت و پادشاهی در حضرت سليمان آن جمع شد و
 حضعلی در آخر هزاره در سفر پیغم در فصل سی و سیم حضرت موسی را
 پادشاه پادشاه نموده و مراد از چوب خواهش کرده شاه مرد صالح است چنان
 در ثوره حضرت موسی در وظیمه جاسوس را بین کنعان میفرشاد باو
 کفت که بین دانجا چوپی مت علاطفه اند بعنی بین که مرد صالحی
 هست و لفظ ایا در نسخه که موجود است بالف فوشته شده معنی که ملت
 شد در وظیمه که بین باشد و احوال دارد که بین بوده و تصحیح فشنه

باشد و بچمل که چون الف و عین از پاک مخچند بیک معنی باشد و از این پل
 در لغت عربی بباراث و هر کاه بآبا بالف خواهد شود مطالفاً معنی نداشت
 و مردانه از فرهنگ شاند بوجده را نخواه داشت و مردانه از جمله وكل بودن او عام
 بودن شریعت و بنویش و رسالت او است بر کافه خلاصه و روشن کند چو
 بر سد حجّث بمنکرین بنویش اخضمرت زیاد که زمین روشن نهشود مکبوز
 هدایت و خلق را براه راست داشتن و از ضلال و اضلال نمی‌باشد چکونه رو
 مبتدء فی حرف العین در وحی کودک عفان غیر از اینها
 و باطل از کسی و دی شلطت شمعیا و کرنی پوشاند سخنی را و
 بر طرف کند سخنی را و باطل کند بث را و آنکه مسلط شود اسمان را و بکند
 فی حرف القاء بخرا دی هوا و مکدل بن کدو ای فولا فاؤ هوا
 کلو ابوا اینکه سفال باشد بزرگ می‌کند پر ان بث پستان را
 فولا قاو ای همیر شادی او است و مردانه سفال عربات و اینکه بند
 می‌کند پر ان بث پستان را این خبر نیز موافق واقع است چه اخضمرت
 فرزندان مشرکین را باسلام و امداد بزرگ فرمود پر حیث حضرت
 محب متعجب ای ای و اخبار اسمان ثابت و واضح کرد به حال اکبر جامعه عیوب
 بکوئند که موافق ای ای ای و بعد که در دست دارم این محمد بنی بنویه چنانچه

منکرد و نکد بب میکشند و میکویند دعوی الخضریت تخلاف با الماجل
 اربعه جواب این است که شا اول بیوی حضرت روح الله با اهل نوی
 ثابت فرماسید ناما لاحظه کنیم که بچه نافون و رویه ثابت پیغاییزد اکر
 با این ظاهره در نوره مهیک شوید که منافق اداره و امکان ندارد
 بتواند ثابت نماید بعلت آنکه حضرت موسی بن عمران در نوره فرموده
 که حکام نوره لا استحراست پویم السیما بدیلت و حضرت سیح حرمت
 سبیل دار نفع فرمود و حکم طلاق را بهم زد و از تعقیل مردم را رهانید
 و خشنگرد را منع فرمود و فریادی را برداشت و بعضی احکام دیگران
 نوره را تصریف نداد و نسبت بفرمود و اکر بنا و پل و نلویج و اشاره ثابت نمائی که
 ما بر وجه این و اکمل واوضح ثابت نمودیم و با این انجیل اربعه بعون الله
 العزیز انجیل را حقیقت حضرت رسول صلوات الله علیه السلام الاطهاد را ثابت
 میباشیم نخست نیک ملاحظه نموده ملئیث شوید که حضرت روح الله
 در جواب یمودان که اعترض بان بزرگوار میگویند ندیر فرموده و اغرض
 جماعت چهود مخصوص کهنه از چه بوده و چگونه این بزرگوار بیش ها جواب
 میدادند و یهواز برای چه با انجیاب در سپریه بودند و این در چگونه این
 دست ایشان در کمر میز بوده و بچه دلیل حکم قتل بیان شمس معنوی دادند اکر

چنانچه اندک از روی حقيقة بدون تعجب و غرض خالصاً لوجه الله و
 طلب‌الصلحت شدگی و ندب‌بری در ایام الله می‌مودید فوراً برشام طلب
 مفهوم و معلوم می‌شد لکن چه نایل که محابا و هم و سبحان ظنون بینا
 حاصل شده و انصاف بینا بعنوان نایاب‌کثیر مشقی شمس را مشتپی‌شود
 امدد پل شمس بینان نارغنداز فال و قل مکر حکایت نموده پس را
 نشیده اید چنانکه در باب سوم انجیل پوختا این فرماید که ترجمه آن ایام
 اینست و شخصی از فریبان بود که نموده پس نام داشت و او بکی از بزرگان
 یهود بود این شخص در شب فرزدقی امده کفت ربی مامید اینم که فواز
 جانب خدا امده زیرا که هیچکس این معجزات را که نویسمانی نمی‌تواند نمود
 خرا پنهانکه خدا باوری باشد عیسی او را جواب داده کفت هر اینه بشود داشت
 می‌کویم که ناکمی شولدن از همه ساید ملکوت خدا را نمی‌تواند دید نموده پس
 با او کفت که شخصی که پیش‌شده چگونه منولد بپسود ایا مشواند شد که باد
 دیگر در شکم مادر خوش دوامه منولد بپسود علیه جواب داد که بحقیق
 که بتوانست می‌کویم که ناکمی از ایاب و روح مثول‌النیون در ملکوت خدا
 نمی‌تواند امد و اینچه از جهنم مثول‌الشجاعت و اینچه از روح مثول‌الشجاعه
 چیزی می‌باشد که نرا کنتم که با پدشما شولدن از همه ساید و باد هر چرا که بمنزله

میوزد نوازش را می‌شنوی لکن همین دان که از بجا می‌باشد و بجا می‌برد
 و همچنان است هر کس که از روح منولد شده است پیغاید پس اور ابواب داد
 و گفت که این چیزها چگونه می‌شوند شد عجی در جواب و پیاکفت که فو
 اسرائیل را معلم هستی و این چیزها را نمی‌باشد هر چند من بثوابت صیکوم که
 ما با چنین میدانیم حرف پیش نمی‌باشند و بدین ایم شهادت میدهم و شما شنیده
 مارانی میدانید چون من این چیزها را که زمینی است کتم و شما با او نمی‌کنید
 چگونه اک بشما چیزها پنک اسما پنک بکویم باور خواهید کرد و همچنان
 با سماں بالا فرضه است مکن انکس که از اسمان پاپن امده است چنی فرزند
 ادم که در اسمان هست و چنانچه موسی بر پارده شت بلند کرد فرزند اش
 پیر باشد که برداشته شود نا هر کس که برا و ایمان اورد هلاک شود بلکه زندگی
 جا و بد پا بد زیرا که خدا انقدر بجهات فرا دوست داشت که فرزند پکانه خود
 از ای فرمود نا هر کس که برا و ایمان اورد هلاک شود بلکه زندگانی
 پا بد چه خدا وند فرزند خود را بجهات نفرستاد که با جهات ایمان دارد
 عنا بد بلکه ناجهات ایمان بواسطه این مجاهات پا بد و انکس که برا و ایمان اورد
 بروی حکم پنثود و انکس که ایمان نیاورد هنوز برا و حکم شد زیرا که برو
 اسم فرزند پکانه خدا ایمان نیاورد است و حکم این است که دوشیزه در

جهان در آمد است و مردمان نار پکر را پیش از روشنایی دوست دارند
 که انتخی و هر کس در باب دهم از الجنپل پوخته مطاع فرماید البته ادرال خواهد
 آن مهران را که حضرت مسیح از بولی عرف مظاہر المی فراز داده و آن ابن آش
 که در الجنپل پوخته ادار باب دهم میفرماید بدرستیکه من بشیار است
 سپکوم که هر کس که در محل کوسفدان از در در عینا پید بلکه از طرف دیگر لام
 مپر و داد زند و راه زند و آما انکس که از در روانه ددم پاپد پاسبان کوستند
 است و در بان او در رامیکشا پید و کوسفدان او ان او را پیشوند و او
 کوسفدان خود را بپرون میآورد پیش اینها و کوسفدان در پی او میباشد
 ذرع اک اوازش را میشناستند اما در عقب غیر و خواهد رفت بلکه از غیر او
 خواهد شد که بجئ زیرا او از غیر و دامیشناستند حضرت عیسی این مثل داشتم
 گفت لیکن اینها ندانشند که چه بود که با پستان میگفت باز عیسی با همها کافت
 بدرستیکه من بشیار است سپکوم که من دروازه کوسفدان هشم و همراه
 کاپنک پیش از من امدهند زندوها و راه زنها هستند لکن کوسفدان سخن
 اهارانشندند و من دروازه هشم که هر کس که از من بدر ون بپاپد این
 خواهد شد و این بد ون خواهد شد و بدر خواهد رفت و عیش خواهد
 شد زند هنپا پد مکوبای اینکه ذریعی کند و ذبح غما پید و هلاک کر جاند و من

امده ام ناگهان از برای اهنا بوده باشد وان راه های از برای شایا بوده ثم
 وان را فریون دارند من شبان خوب هست شبان خوب جان خود را دارد
 راه کو سقدان مینهدا مامرد و دوانک کشبان نیت و کو سقدان ازان
 او نیت چون کول را بیند که میباشد کو سقدان هار ایلک میکند و میکر زد پس
 کول کو سقدان را بیند میباشد و اهار ایلک میکند و مزدو ر میکر زد
 زپاک مرد و راست و برای کو سقدان غنی اند پس و من شبان خوب هست و
 خاصه خوبی میشناست و خواص من مریشناست ایچنان که پدر مریشناست
 من پسر پدر را بینا ستم و من جان خود را برای کو سقدان میخشم کو سقدان
 دارم که از این کله نیت هر یا پیش که اهادا نیز بپاودم و او از مریخواهند
 پس پیک کله خواهند بوده و پیک کله با از این جهت پدر مری دوست دارد
 اک من جان خود را میدهم ناآن را باز کرم همچکس افراز من عینکرده بلکه
 من خود جان را میدهم و من برکذاشن اخبار دارم و اخبار دارم
 ان را باز کرم و این حکم را از پدر خود یا فم آشیخی پس از کرکی پیش نظر
 کند و بعد در ایات با هر آن و مطابع ایات باشد برید و غرض مرد
 فریا پد البیان موطن غفلت نفاف باشیان وحدت و معرفت حمد ای
 طبریان کند بمصداق ایه و افق مدایه آل ذین جا هدعا فیثالله هدیه هم

سُبْلَنَا الْجَنْ وَبِكَرْدَرَاجِيلْ لَوْذَارِبَابْ بَانْزَدَهْ مِفْرَجِيلْ بَدْكَ كَرْجَهْ آنْ كَلَاثْ
 دَتِبَاتْ آنْسَتْ چُونْ غَمَايْ باجْ كِرْلَنْ وَخَطَا كَارَانْ بَنْزَدَشْ مِيَامِنْدَكَهْ كَلَاثْ
 رَا اسْغَاعْ غَاهِنْدَفْرِهِيَانْ وَفَوْنِنْدَكَانْ غَوغَا مِهْنَوْدَهْ مِيَكْفَشَدَهْ كَهْ اَشْخَصْ
 كَنَا هَكَارَانْ رَاهِيْ پَذِيدَهْ وَبَا اَعْنَامِيْ خَورَهْ فَا وَازْبَويْ اِيشَانْ آنْ مِشَلْ بَالْبُرْ
 كَرْهَهْ فَرْمَوْهَهْ كَكِيْتْ اِشَماَكَهْ صَدَكَوْسَقَنْدَهْ دَاشَهْ باشَدْ وَچُونْ بَكِيْ اِزَا هَهَا
 كَمْ كَنْدَنْوَهْ رَاهِرَصَحْرَافَكَهْ نَكَنْدَهْ وَعَضَبْ كَعْدَهْ فَرَوْدَنَا وَفَنِيْهْ كَهْ اوْزَادَهْ
 كَنْدِلِسْ باَفَهْ بَشَاهَهْهَايْ خَودْجَنْشَوْدَهْ كَذَارَدَهْ بَخَانَهْ رسَدَهْ دَوْشَنا
 وَهَا اِكَانْ دَاطَلَبْ خَاهِدَهْ كَوْبَدَهْ كَهْ باِمَنْ درْخَوشَوَهْيَهْ بَهَلَكَ باشِيدَنْهَيْهَهْ
 منْ كَوْسَقَنْدَهْ كَعْدَهْ خَودْرَاهَفَهْ وَمِنْ شَاهَارَاصَبَوْهَمْ كَهْهِنْ طَوْزَانْ خَوشَنْدَهْ
 دَارِشَانْ بَرَوْهَهْ بَلَهْ خَطَا كَارَهْ قَوْبَهْ كَنْتَهْ هَهْ بَهِشْ اِزَا هَنْكَهْ بَرَاهِيْ فَوْدَهْ آنْ
 دَاسَانْ كَهْ اَهْبَاجْ بَهْبَرْهَهْ بَلَهْ بَلَهْ اَهْنَهْ آنْ كَلَامَتْ دَتِبَاتْ دَرْجَهْ بَلَهْ
 اَسَكَهْ مِشَكَنْدَهْ باِسَكَهْ ما اَهْلَهْ فَضَلْهْ دَانَهْ بَيْنَهْ اَنَّهْ بَيْنَهْ كَهْ درَانْ
 رَاهِهْ بَعْيَتْ كَرْهَهْ باشَنْدَهْ باوْجَوْدَهْ آنَهْ آنْ مَفَوْلَاتْ دَانِزَارَدَهْ بَصَهْرَهْ
 هَنْكَهْ بَنْدَهْ دَارِهْ اِنْ غَاهِنْدَهْ كَهْ بَهَادَهْ اِزْعَلَاهْ اَعْلَامْ واَهْلَهْ بَاهِنْ وَظَاهِنْ
 وَحَدَّهْ ذَهَنْ وَارِبَابْ كَهَلْ بَصَدِيَقْ آنَهْ اَمْرَعَظِيمْ رَايْنَوْهَهْ اَهَدَهْ وَجَاهَهْ
 خَودْرَاهْ دَارِهْ لَهْ شَاهَرَهْ كَرْهَهْ اَنْدَافَهْ آهَهْ دَرْمَفَامْ خَودْرَاهْ جَمْلَهْ عَرْضَهْ هَهْ
 شَدَهْ

اما اخبار بک حضرت روح الله در ان اجیل اربعه از برای ظهور بعد خبر
 داده اند و اهل اخپل بان علامات ممکن و محبج کشته نکن بستد
 لولا که را نموده اند تختین همان اخبار بک در ان اجیل اربعه مرقوم است
 معروض بدارم و بعد جواب را پیاز همان کتاب مبارک در سیك
 بخوبی میباشد شاید نفی میشوند که واز نوم غفلت بیدار و بخشی از اصحاب
 بی زوال حضرت لاپزال فائز شود و لآنچه میتواند در فواید در فواید
 سؤال نمودند از برای علامات ظهور بعد جوابی فرمودند و آن این است
 وللوقت من بعد صدق ملک الامام نظم الشمر و الغیر لا يعطي ضئوه و
 الکواک نساطت من التماء و قوات الأرض فریج جنبد بظاهر علامات
 ابن الاذان فالتماء و پسح کل قبائل الأرض و برون ابن الاذان ایضاً
 على سحاب التماء مع فواه و مجد کبیر و پرسل ملائكة مع صواب اثاره
 العظيم و لآنچه میشوند در باب سیدهم میفراید که ترجمه آن
 این است اخبطان میشود که الحال همه چیزها را فلک از وقوع بشیا کفند
 و در آن روزها بعد از شنکی خور شد نار بک خواهد شد و ماه خور خود
 باز خواهد کرفت و سنارهای اسماں خواهد اتفاد و فوئمای فلکی مضطرب
 خواهد کرد بدانکاه فرزند اذان میباشد برای بقوت و مجد کاری بیش

پن ملأنه خود را خواهد فرستاد که برکن بد کان خویش را زار می‌باید
 از افضلای زمین نایاب فضای اسما حضور فراموش و در باب بیت و پیغمبر
 در انجیل لوعا می‌فرماید که فرجمله شلبیت و خواهد علامات دنیا به
 و ماه و سناد کان و بر تین کرمانی طوایف بختیرو صدای در پا و امواج
 و خلق ازوهم و انتظار آن فضا با که بیع مسكون می‌پاید بی جان هست
 شد زیرا که خواهد شد نوانا پیهای اسما مشریق و آفاق خواهد شد
 فرزند انان دلکه برآورشند با قوت و جلال عظیم می‌پاید و چون شروع
 با پن چپرها نایاب در استثنی سرهای خود را بالا نماید زیرا که خلاص
 شما من ذمیک شده است آنکه و با پن ایه استدلال غروره اند که در انجیل
 می‌فرماید ان الشهاء والا رضیم کن ان فزو لا ولکن کلام ابن الأثیان
 پیزول ابداً بعنی اسما و زمین ممکن است که زاپل و معبدوم شوندا ماما
 کلام من هر کرز زاپل نبیشود و همیشه باقی و ثابت می‌مانه ناس خواهد بود
 ابیت که اهل انجیل می‌کویند هر کرز حکم انجیل مفتوح نخواهد شد
 هر وقت که شخص موعود با همه علاماتیها ظاهر و پیدا شد باشد پاید
 مر لفغ در انجیل را محکم و کامل نماید نادهنده عالم دینی دیگر باقی غماند
 مکردن سچی و این مطلب اعمالی است تراز ایشان است و عقبه اهل

انجیل چنات که اکرنسی ظاهر شود با جمیع علامات مذکوره موعده با
 آبات و محضرات بامه و بخلاف حکم انجیل حکی ناید البته اذعان نکند
 بقول تایپند دیگر غافل از اینکه آن جمال بیشال فقران چند در ایاث ناید
 اربعده تکلم فرموده که بر او لوازمه معلوم و مشهود است که کلمات آن
 حضرت ناولی دارد و آن فرمایش در باب پیش و چهارم در انجیل
 مبفراپید پس بیدار باشدید زیرا که آکاه نبینید که خداوند شاد رجه
 ساعت وارد خواهد کرد پس و این سخن را در باب افت می نمایید که اکرصل
 خانه مخبر بودی که دزد در رجه ساعت خواهد آمد هر آنچه بیدار نبینید
 و نمی‌کنید اشی که خانه وی کنده شود بنا بر این شایانه اماده باشدید زیرا
 که فرزند ایشان در ساعتی که شام مظنه نمینماید خواهد آمد و در باب
 سیزدهم انجیل مریم مبفراپید که با اخذ در بایشید و دعا گانید زیرا که
 از هنکام رسیدن آن زمان مطلع نبینید چنانچه شخصی بغير بعدی قدر
 و خانه خود را کذاشته و ملازمان خود را فدرت داده و هر کس را بشغل
 خاصی مفتر فرموده در باب راه بیدار بودن امر فرموده پس بیدار
 باشید از اینجا که نمیدانید که بفری خانه رجه وقت خواهد آمد در شام
 پا در نصف شب با وقت بانک خرویں با صبح مبادا که ناکاه آمده شما

را در خواب پاید و اینچه من بثما میگویم بجهه میگویم که رباب ببینید کم اینچل
 لونا میپنداشد که نزجه اش باشد و باحدز رباشد که میاد ادهای شما
 بپرخوری و می پرسنی امکان دعوی میگشت کران کرد و ناکاه در پاید امزود
 شمار از پراک چون دام برثما می نشیند کان بر روی تکل زمین خواهد بند
 پس بیدار بوده دعا کنید در نهای او غاث نا آنکه شا پسره باشد که نوشت
 رستکار شد آنچه پس با پسر اپا ش مفهوم بپسورد که اپا نه منزله در باره
 علامنهای ظهور ناویل را در زیرا که این فقرت با آن علامات منافات
 کلی در ارد بعلت آنکه میفرماید بیدار باشد زیرا که اکاه نپسند که خدا
 شما در چه ساعت وارد خواهد کرد پد و انجا که میفرماید اگر صاحبان
 محبر بود که در چه وقت شب خواهد امد هر اینه بیدار بود و انجا که
 میفرماید اماده باشد که فر زندان از در ساعتی که شما مظنه نمینهای
 خواهد امد بخصوص انجا که میفرماید بیدار باشد از انجا که نپسند که بید
 خانه چه وقت خواهد امد در شام پادر نصف شب با وقت بانک خروج
 با صحیح خصوصی میاد که ناکاه امده شمار ادر خواب پاید چنانچه علامات مذکور
 بد و نا اول پس ناکاه امده شمار ادر خواب پاید چنانچه علامات مذکور
 الله بین چه قدر واضح فرموده انجا که میفرماید باحدز رباشد که میباشد

دلخای شما پر خوری و می پرسی و افکار معدث کران کرد و ناکاهد دلایل
 افزوز شمار از پراکنده چون دام بر نمای نشیند کان بردی کل زمین خواهد
 پر بیدار بوده دعا کنند و این نیل معلوم است که دام نادرست که از براحتی
 طبود در خال مخفی و پنهان میگشتند با آنکه بدوی زمین میگزراشتند باشد
 اب می اندازند از براحتی کرفتن ماهی پس هچنانکه طبود امی دلکه در پیش چشم اش
 میگزراشتند که لث از براحتی صید ماهیان در اباب سپاهان از ند معدله که
 خبرند و بعک عدم ادراک و معرفت بآن داخل پیشود و خود را کرفتاری
 نمایند این است که این جوهر وجود و برگزیده رب و دود را خوف این بود که
 چون انجمال ذوالجلال بحکم معقول اپرزال اذکرم غب بجهة مشهق خرمد
 و دعوی این رسول الله ﷺ جمیعاً را کوش زدن خلو فرماد احدی محجوباند
 والله الجنة البالغة فابصراه رباب دوازده هر انجیل لونا میفرماد این پنجه که
 مؤید مطابق است که بخری امده و این این است که میفرماد پس باشد که بشیه
 باشد کرهای شما و فرضه باشد چرا غمای شما و خود باشد ماتند انکا که
 استظار میگشیدند امای خود را که کی از عروسی باز ابد که چون امده در زند
 دفعه در را کشا پنده خشحال ان نوکران که چون اقا امده بیدار پاید اخبار او
 من دست امپکوم که بد رسینک که خود را بسته آخه اخوه اهد ناشد و فرزشان

آمده اخبارا خدش خواهد بود و اگر این در پاس دوم با در پاس سوم و چه
 پا بد پیش خوشحال اأن فوکران و خود میدانید این را که چنانچه صاحب خانه
 دانشی که زندگانی کلام ساعتی آمدی هر یکه بیدار بوده ندانشی که خانه او را
 ثقیل زنید پس شما پزمه شوید زیرا که در ساعتی که کان ندارید فرزند
 خواهد آمد اینشی پس اگر از برای شخص ذرّه اضاف باشد ادراک مطلب داشت
 میکند اینجا که فرموده باشد بنشن باشد کرها شما و فرخند باشد چرا غصه
 شما پنهان شد و با هوش و چالاک باشد و صفت انتظار را داشته باشد
 و بک صفت شخص مستظر اینست که مجرد اینکه اسخاع بود که ندانسته دنیا
 پیدا و هوبداشد و خلق را بشریه رسانی دعوی میفرماید پکارا میکرد و
 بدون درنک از اینش بلند شود و بقدر قوه جد و جهد و سعی و کوشش خود
 بنامید نا اینکه بربته و والذین جاهدوا فینا مشرف کردد و بهمام بلند
 لنه مد تهم سبلنا فائز شود و در باب بیت و ششم انجیل پیغمبر میپرسد
 لیکن این شلد هنده یعنی بیعث القذیں که پدر او و باش من خواهد فرستاد
 همان شماره هر چیز خواهد موحظ و هر چه من یکنم بیاد شما خواهد اورد اینشی
 پس با این آپه واضح و ثابت این شخص موعود پرآکه میح الله خبر داده صد
 حکم و شریعت نازه باشد زیرا که میفرماید شماره هر چیز خواهد

اک احکام انجیل باشد که خود آن بزد کواراً موخّه پس باشد حکم نازه باشد
 و دیگرانکه فرموده که هر چیز من کفتم بپاد شما خواهد اورد این هم که بپاد مردم
 اورده چنانچه در کلام مجید فضه ای بزد کوار را بقصیل بادغشی موده و
 باب شانزدهم انجیل بوحنا میفرماید لکن بشارات میکویم که مبنی است که
 من بروم اک من فروم آن دشلی دهنده بزد شما خواهد امد اما اک بروم او را
 بزد شما خواهیم فرستاد و او چون بپاد جهان ایان را بکناء و صدف و انفتاح
 ملزم خواهد ساخت زیرا که بر من ایان عنیارند بصدف زیرا که بزد پدر
 مهریم و شما مرد بکرنی بسند با نصف زیرا که بر پسر این جهان حکم جاده
 شده است و دیگر خبرهای بسیار دارم که بثایه میکویم لیکن حالاً تمیزو اند محمل
 شد اما چون او یعنی روح و ایشی بپاد شما را بناهی راشی ارشاد خواهد نمود زیرا
 که او از پیش خود سخن میکوید بلکه هر چیز میتوخذ خواهد کفت و شمار باینده
 خبر خواهد داد اینکه جمیع این ایانی که عرض شد دال است براینکه آن طلعت
 موعد زیرا که حضرت عبیّی خبر داده باشد صاحب شریعت نازه و دین و این جمله
 باشد زیرا که میفرماید مبنی است که من بروم اک من فروم آن دشلی دهنده تقریباً
 شما خواهد امد بنای این کلام بر علوشان و رفت مقام آن بزد کوار است
 و مؤید این مطلب همان قول بعد است که میفرماید دیگر خبرهای بسیار دارم که

حالا نمی شوایند مخلل شد اما او که آمد می بکوپد و در کتاب ملا کی در فصل
 چهارم می فرماید اینک من پیش از ورود روز عظیم و مهیب خداوند ایام
 پیغمبر را خواهم فرشاد و او دل پدران را بپیران و قلب پیران را بپدران مابل
 خواهد کرد و ایند مبادله که آمده نمی باشد بلطفتی بنم آن هی و اگر نصاری بگویند
 مردان ایام پیغمبر را بخچی با حضرت مسیح ایه بوده این کفار مفسول پیش
 زیرا که عصدا ف ایامی که در باب اول انجیل پوچنایم فرا پید و شرح آن این
 است چون بجود کاهنان و بیویان را اذ اور شلم فرشادند ناز او پرسند
 که توکیسی افراد کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح نیستم پس پرسید
 از او که چگونه است ایا ثواب ایامیستی کفت نیستم کفشد ایا ثوان پیغمبر هستی پیاسخ
 کفت نه پس کفشد با ف که توکیسی که بآنان که طارفه شناوه اند جواب بدیدم
 و نو در حق خود چه می کوئی کفشن اواز انکه هستم که در بیان فرماید سکند
 که داه خداوند را درست کنید چنان که اشیاء پیغمبر کفشد است و انکانی که
 فرشاده شده بودند از فرهیبان بودند پرسیدند ناز او و کفشد که هر کاه
 نو پیسی نیزی و ایامی و این پیغمبر نیزی پس چرا غسل میدهی یعنی با ایشان در جای
 کفت که من هاب غسل بدم اما شخصی در میان شما این شاده است که شما او را
 نمی شناسید هات که پیش از من می باشد و پیش از من است و من شایشه آن

پنجم که دوال غلپوش را باز کنم و اپساد در باب چهاردهم از الجبل پوچنا
 میفروها بد آگر مرد وست دارد و صفتی های راحظ نهاد و من از پدر مطلبیم
 فارغ لب و بکر بثاعطا میفرماید که نا ابد ما شما با فی ما ند و در باب شانزدهم
 آن هضم از الجبل پوچنا میفرماید لکن من میکویم از برای شمار اسنی را که جز
 است از برای شما که من بروم زیرا آن من نزوم فارغ لب نخواهد امد شما این
 آگر بروم میفرمیم او را بروی شما و دلایله سبز دهم از باب مذکور میفرماید چون این
 شما ادان روح حی پس اون غلبم مینما بد شمار افمام حن زیرا و از فرد خود نظون نهشنا
 بلکه اخراج مینما بد تکلم میفرماید و خبر مید امد شمار این بند این فارغ لب
 لقط بونا بیت بعضی کو بند اصلش پارا کلی طور است و معنی شنی هند و معنی
 و وکیل ام است و بعضی کو بند اصلش پر کار طویل است که فرد بک معنی محمد
 ولحدات و علی الوجه مقصوق حضرت پیغمبر است و این بد لابل که شر و برای
 واضح مشبوث و اکچنانچه اهل الجبل اتکار کنند بتفصیل آن برای هنر این
 خواهد شد چه که این مطلب محتاج رساله مخصوص است و دلیل دیگر بر صد
 رسالت احمد بن حنبل صلوات الله علیه و آله الاخبار همان نفس اتعای است که آن
 سادچ و جد در بروم میعود فرمود هر شخص منصف که اندک فطانتی و حدث
 ذهنی داشته باشد هر کاه لحظه نظرک و نظر تو فرها بد در امر مبارک اخحضر و

ملاحظه نا بد بزرگواریکه در بدا پت طفولیت پشم باشد و محبت ظاهرن
 بر این شرط دو و نه ماده باشد ناجدد رسید بر سد و بعد از آنکه میتوانند
 تقویت کرد و دوی را فرمایند نیز او که و نه پیش و نه پناهی باشد و بحکم الحکیم
 میباشد اهل عالم فیضان فرا بد و فریاد با آنها آن انسان این رسول الله البزرگ مجتبی
 را کوش زد شرف و غیر عالم فریاد و از احادی خوف نماید با وجود پیکه همه
 عالم بآن بزرگوار سپری و دشمنی نمایند خصوص خوبیان و افراد کاره
 کر مر انجات را دشمن فریاشند و اینجا باستفاده از فریاد هر کاه من عنده
 نباشد و قلب همه اهل عالم را داده باشد امکان ندارد که افدام بچنین امر
 خطبی را قادر باشد حزد کو اهی مبد مدد که احمد نصوت چنین مطلبی شود
 که الا من ابی ادله و فضلًا على عباده و ارتقاءه و دیگر جذابت است با وجود
 اندک اختریت فریاد و وجہ و بکر و بدون باور و معین بود فلوج خلی
 کیز و اکه هر بیک دارای فابلیت واستعداد بودند مجذوب فرمود و لحکما
 خود را نشزاد و تجذیب بالغه با قدره الهی خود را فرقان فرار داد که ای الان
 بین همه اهل عالم ظاهر و معلوم و مشهور و صوبیات و کافه انسان
 کل لاطر ام فرنگ که این کلام ازلان مبارک حضرت خیر الانام علیه
 التحبیب والشاد و جاری شد و پس از اینکه اینستدامکان دعویت نیوی و

رسالت خود را فرمود و مبحثه بالغه خود را کلام فارزادگرا ز جانب خدا بتواند
معنی نفع با الله کا ذی بود پر چرا سلطان حضیح احمد براظا هم تقریم و موده را دعی خواست
باشد و بدینکه ردعبر سه نوع اول شخصی برانجینه شود و در مقابل اینها
و اینها را که مدعی عکوی غایپ و برهان فرد و هدفی افسوس شخص را دعی باطل و
با انکه اینها عیشل کند نوع دیگر انکه اینها درین ادعیا پس حضیح از روی اخذ
فرماید نوع سوم انتکه قبل از آنکه احمد بر اصلات امداد خدا و نداور را
هلاک فرماید و این ثابت شد که از برای اخضر را دعی بافت نشاند اینها اینها
بیشتر کند و بار بیشتر اینها را در رحاب دعوی اخذ نمود و روح منیر از رو
فضنه و دلیل دیگر انکه در هنکام دعوی کلام را محبت بالغه و محبته خواه
فراراد ادچنانکه میفرماید فوله نعالی فی سویه بخ اسرائیل فل لئن اجمعیت
الا این و المحن على آن إِنَّا نُؤْمِنُ بِهِ مِثْلَ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْكَمَا
يَعْصُمُ لِعَصِّ ظَهِيرًا و دیگر میفرماید در سورة فصلیق قل فَإِنَّا بِكَابَتِ
عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْمَدُ مِنْهَا أَتَيْتُكُمْ صَادِقِينَ وَإِنْ وُفِي بُودَ كَاعْصِمَةَ
بُودَ تَدْكِچِرَاد وَأَيْثَ مَوْجِي بِالْمَحْمَدِ بَنْتَ فَانِ لَمْ يَسْجُبُوا إِلَكَ فَأَعْلَمُ إِنَّمَا
يَدْعَيْوْنَ أَهْوَاهُمْ وَمَنْ أَصْلَى مِنْ أَتَيْتَ هَوَيْهِ يَعْبُرُ هُدًی مِنْ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْعَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَمْ شرکِنْ وَمِيقَضِنْ وَلِمَحْدِنْ

میکشند که این کلمات نیست مکونه را در جواب انکروه این آپه نازدند
 ئالی فی سوره هود آم بقیو لون افریب ه فل قانوا بعشر سوره میله میله
 وادعو امن استطعهم من دوین الله انکنتم صادقین چون جمیع فضیا و
 بلغادر ایان عیش سوره فاصه عاجزه مانند اخیرت منتهی همودند
 با این پکش از سوره های فران مثل فوله ئالی فی سوره البقره و ان کنتم
 فی ربی ما نزنا علی عبید نافانوا بسورة من میله وادعو اشید انکم
 من دوین الله انکنتم صادقین بعنی اکر مسید شاد رشک و کان از اچیزه که
 فر و فرساد هم بعنی فران برینده ما که محمد است و میکوبندان ساخته و بافته ایش
 پس باور بد شما که اهل فضاحت و بلا غشید بعد از پکش امثلان بعنی پاره
 بیان و کلای که در فضاحت و حلاؤت و بلاغت و براعث و احیاد از امور
 عیتیه ماستد فران باشد و اکر بخود نداشی معارضه ندارید دعوی کنید
 حاضر ان جامع محافل خود را از فضیا و بلغا و خطبا و شعر او داشتند پاچیوه
 او شان خود را بند کاری باهر که رابطه اوت میخواهید بخوانند جز خدا بینه
 اکر هنپند شما است کویان در اینکه این کلام بشر است قان الم تفعلا و لکن تعلو
 فان قیو ایس که معارضه نکردند در زمان کذشنه و مثلان سوره پتا و دیگر
 و در زمان اپنده هم هر کثر شوا پند معارضه کردن پس بپرهیزید و دیگر

کدام بوهان بالازوازین برهان که عجز من على الارض دران پیدا و همی
 است زیرا که از براى احادیث ممکن شود که بتواند پکسرو و پادشاه بعثت آن
 بپاورده و حال آنکه در آن عصر در میان عرب بسیار بودند از فضای و بلغا
 که هر پادشاه و نوادران نداشتند و در آن عصر فضاح و بلا غصه عرب
 بنها پادشاه درجه رسیده بود چنانچه مشاهده فضاح و بلغا عرب در آن عصر
 که عصر ششم پیلا داشت آمده اند چون امیر القیس بن حیران عمر والکندی
 طرفه بن عبد البکری وزیر پیغمبر اسلامی ولید بن ویعنه الا خماری
 و عمرو بن كلثوم و عنترة بن شداد العربی و حرث بن جذرة البشکری و
 امثال ذلك که فضیله های ایشان را از برای مفاخرت بر سار طائف و
 مخاججه بر پرده خانه کعبه می اوچینند و بتوانیم تأثیر که در قبیل
 بزرگواری سنتی محمد صلواث الله عليه و آله در عالم ظاهر شد و عیوب
 بنوث و رسالت فرمود و ابن فرانس که آنکه درست است بحسب ظاهر از
 کثار آن بزرگوار است یعنی از میان دولت مبارکه اسرور بیرون آمده
 است و دیگر از ادله و اسناده لایم وبرا همین فاطعه انتبه که رسول
 خوارصی الله عليه و آله الأخبار همان اخبار است عینیتی است که در ایام
 فرقا از کاخ خضری از قبیل خبر داده و بعد بوقوع پیوسته من جمله ایمه

مبارکه الْمُغْلِبَتِ الرَّوْمَ اَشْ اَوْرَدَهُ اَنْدَكْ چُونْ خَسْرَوْ پُرْ وْ شَهْرَهُ مَارْ
 وَ فَرْخَانَ رَلْكَ دَوْ اَمْپَرْ سِيَاهَ بُودَنْدَ بِالشَّكْرَبِكَرَانْ فَرِسْنَا دَنْ اَعْصَى اَنْدَكْ
 رُومَ رَابِكَرْ فَتَدَ وَ مَرْدَمَ رُومَ مَنْهَزَهَ شَدَنْدَ وَ دَرِسَالَهُمَ بَغْولَ اَحْنَانْ
 بَعْثَتْ پَيْغَمْبَرَ اَپْنَ خَبَرَهُ بَكَهَ رَسِيدَ كَفَارَ شَادَ مَانَ شَدَنْدَ وَ اَپْنَ خَبَرَهَا
 اَزْ بَرَایِ خَوْدَ بَقَالَ نِلْكَ كَرْ فَتَدَ وَ بَا هَلَ اَبَانَ شَمَائِشَ كَرْ دَنْ خُبَاجَامَ
 وَ بَعْلَى اَبَهَ مَذَكُورَهَ رَانَازَلَ فَرِمَشَ وَ اَخْبَارَهُ مَوْدَهَ كَأَكْرَچَهَ رُومَ مَغْلُوبَهَ
 مَفَهُورَكَشَ عَنْ فَرِیبَ غَالِبَهَ فَاهَرَ خَواهِدَشَدَ وَ چَنِينَ وَ اَفْعَشَدَهَ كَرْ رُومَ
 بَعْدَ اَنْ مَغْلُوبَهَ عَظِيمَ مَصْوَرَهَ وَ مَظْفَرَهَ كَرْهَ بَدَهَ وَ دَلْبَرْ مَشَرْ كَبِينَ ثَقَافَهَ
 جَعِيشَتْ خَوْدَمِنْوَهَ دَنْ اَپْنَ اَپْنَهَ نَازَلَشَدَ قَوْلَهَ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْقَمَرِ اَنْ يَعْلَمُ
 نَحْنُ جَمِيعَ مَسْيَرَهَ بَعْنَى اِمَامِکَوْبِنْدَ كَفَارَ بَعْنَى مَشَرْ كَبِينَ عَرَبَ كَهَ مَا
 كَرْهَهِي جَعِيشَهَ اَمَ بَارِئَهَ دَهْنَهَهَ بَلْكَدِكَرَهَ سَيْهَرَهَ الْجَمَعَ وَ بَلْوَهَ
 الْدَّوْرَهَ بَعْنَى زَوْدَ بَاشَدَهَ كَهَ مَنْهَزَهَ وَ پَرِیَانَ كَرْ دَجَعَ اِشَانَ وَ دَرَهَ
 دَرَوْنَجَنَكَ بَدَدَ وَ خَتَدَهَ وَ عَغَرَهَ چَنِينَ شَدَهَ دَلْبَرْ خَبَرَ فَتَحَ بُودَهَ كَهَ مَهْتَجَ
 اَزْ صَلَحَ حَدَبِتَهَ دَرَهَنَكَامَ مَراجِعَتَهَ درِبَشَى اَزْبَشَهَا سُورَهَ مَبارِكَهَ
 بَرَانَجَنَابَ نَازَلَشَدَ وَ فَرِمَودَهَ دَكَهَ اَمْبَشَ اَپْنَ سُورَهَ بَرَمَ نَازَلَشَدَهَ كَهَ دَشَهَ
 نَزَرِبِداَمَ اَزْهَرَ بَنْجَهَ اَفَنَابَ بَرَانَ طَالَعَ مِسْكَدَهَ دَبِسَ سُورَهَ مَبارِكَهَ

را بپاران و اصحاب خواندن و ایشان راهنپشت کفت اصحاب پر نخست
 را مبارکا باد کفتند و دیگر سوره مبارکه اذ اجاء نصر الله و الفتح بود
 که از قبل نازل بعدها هر کرد و دیگر ابن ابی مبارکه است که افتد
 نازل و بعد و افضل فوله تعالی فی سوره الحج اذن للذین بعثنا لتوان
 بایهم ظلیلو و ایت اللہ علی نصیرهم لغدیر و دیگر ابیه مبارکه در سوره
 نوبه فانلهم بعد بحکم الله يأبدیکم و نجیبهم و ننصرکم علیهم و
 بکفیت صد و رفع مؤمنین و دیگر ابیه مبارکه در سوره بقره قوله
 قسیک فیکھم الله و هو التمیع العلیم يعني زود باشد که خدا
 تعالی کفایت کند و از نوبه ای دارد شرک همود عنود و کفار دیگر را و
 او است شناور دانا و دیگر ابیه مبارکه سوره العمران ولا هنؤوا لا
 نحر فوا و آنتم الاعلؤن و دیگر جز ابیه مبارکه در سوره والاصافات
 و آن جندا لضم الغائبون و دیگر ابیه شریفه فی سوره الصافات
 و آخری تجویه ناصر من الله و فتح فرب و کشیر المؤمنین پس بدلا بر
 واضح و براہین فاطعه از ایاث و اخبار و علماء منکره من بقیه مشیة
 ثابت واضح و مثبت شد بتوت و سراج منیر سبیل هدایت جزر البریه
 حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه وآلہ ما طمعت الشم والغم

من اهتدی فاما بعثتی لیقہ و من ضل فاما بضل علیها
 و بدانکه اخبار و احادیث بیار از سبده عالم و ائمه اطهار وارد شد
 از برای خلیهور بعد یعنی قائم و این مطلب اعتقادی و مؤول جمیع فرق
 و مذاهب اهل اسلام است و کسی منکر این مطلب نیست و بسبیل اجال
 چند حدیث که از کتب معبره استخراج شده عرض میشود نابرا برای غفل
 واضح شود در کتاب انکه سبده کائنات علیہ الاف التحیۃ و لصلو
 خبر داده که بعد از من قائم ظاهر خواهد شد در جلد سیزده هم بخاد
 الأنوار و کتب دیگر از مکاوسی متغیران علیین ابی طالب روابت شده کلان
 حضرت فرموده که بخدیث رسول خدا معرف کرد اما از مال احمد است
 قائم باز غیره است فرمودند از ما است و اپنایا در بخاری و ابی ذر
 صادق احمد که رسول خدا فرموده که ارا باد برای کسی که قائم اهل مرا در پی
 در حالی که قبل از قیامش دوست او را دوست و شفعت او را شفعت میباشد
 این کونه اشخاص رفیقان منشد و فولی کرایی فیض خلق خدا پند در قرآن
 من در در بخاری و حدیث الشیعه و بعضی دیگر از کتب معبره حدیثی از اطرف
 اهل سنت هنلیکند و آن اینست که ابی داود در سنن خود اورد که
 رسول خدا فرموده *لَوْلَا يُبَيِّنُ مِنَ الدِّينِ إِلَّا بِمِنْ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِّنْ*

اهل بیتی علیه‌ها عدلاً کما ملث جورا و در کتاب منافع شافعی
 مذکور است و ابو داود فرمود گم حدیثی بجهان مضمون روایت کرده و با
 زیادتی و ان اینست که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر
 آنست ابی داود با سناد خود از امام سلمه روایت نموده که رسول خدا
 فرمود که محمد موعده عازم عشرت من و فرن ندان فاطمه خواهد بود آنست
 زمری از علی بن حبیب روایت نموده که رسول خدا فرمود فاطمه را که المهدی
 من ولدک و عیسی از ابو سعید خدری روایت شده که رسول خدا فرمود که
 زین از اظلم و دشمنی پوشود بعد ازان بیرون اید مردی از اهل بیت من و زین
 را پراز عدل و راسخی کند و دیگر از امپری المؤمنین و سایر ائمه اطهار علمهم صلوٹ
 افته ما بقیت اللبابی و الاعمار احادیث کثیره نقل شد چند حدیث از بنی هاشم
 اجمال عرض پژوه در جلد بزرگهم بجای اسلام فارسی روایت نمکند که
 سلطان مسکو بید بخدمت امپری مؤمنان عرض کرد که با امپری المؤمنین خلیه فاتح
 که از اولاد نواس است که واقع خواهد شد لخیث اهی کشید و فرمود که فاتح خلیه
 نمکند نا اینکه اطفال سلطنت بکنند و خوف خدا ضایع بشود و با فرمان
 بکنند پس و فتنیکه پادشاهان بني عباس که کور و مشتبه و پیراندازه هستند
 از کجا ابرد طای خلابی که مانند پروردگار کشته کرد بددند و شهر بصیر خواه

كرد بد در اوقت فانی که او ازاولاد حین است خروج میکند و در کتاب
 عوالم و اصول کافی و بحار الائمه نور فی باب الغيبة منقول است عن ابو حمزہ قال خلث
 على ایش عبد الله فقلت له انت صاحب هذا الامر فما الا فقلت فولدك
 فظا لا فقلت فولد ولدك فقلت لا فقلت فولد ولد ولدك فما الا فلت
 من هو فبالدی میلا لا ارض فسطاوعدلا كما ملئت ظلا وجورا عده
 فرثة من الامم کما ان رسول الله بعث على فرثة من الرسل و دیکرد
 کتاب عوالم درباب رجعت حدیثی نقل بیضاپد و ان اینست عن ابن جعفر ع
 فی قول الله عز وجل فی سورة المخاتیع خاتمة اکثارا هم و قرئهم ذلیله ذلک
 الیوم الذي كانوا يپوّدون فی قال يعني خروج المأتم ع و اینست رسول
 عليهما السلام التحیۃ والشام خبر داده که بعد از من فانی خواهد امد و ما پد که ان
 فانی ازاولاد فاطمه بوده باشد از بدیهیا انت فصل در قمر که اینست
 طلوع و ظهر و نفطه او کی جل و علا روح ما سواه فداه
 بدآنکه لازم است که قبل از اثبات حضیت آن بزرگوار مطلبی را عرض غایم
 که بیار میم است و ان این است که آن طلعت بهشال و محبوب لاممال چون
 از سرادق عینی بعرصه شهود خرامید وناس را بشیعه یا فیه الحسنه عیش
 فرمود جمیع ذاتیں بر ارض و اعترض انجو هر وجود و مجال معبد فیا

و افلام غودند و کر عداوت اخضارت دا بر سان بشنند مکر ظبلو و هر طایه
 شدن د بطنون واوهام خود و محیجی کشند من جمله جماعت شبهه اشاعره
 مهستک شدند باشند فاهم موعد منظر شخص معینی است که فام مبارکش محمد
 و فام پدرش حضرت امام حسن عسکری و فام عادرش فرج خوانون است و در
 سنه فلان متولد شده و بعد غایپ کرد بل و اکنون در جا است و دشمن
 جا بلغا و جا بصالوی رامکن و ما وی است و مشی او بیانی الارض است و عنیت
 بعضاً
 از برای او ناطنده کی صفری و دیگری کبری و میکویند در عینیت صفری
 از خواص شبهه که بنوی امار بعد معروف قند بخلات او میرسیدند و وجهه بر
 که از مردم اخذ میکنند نارچون خمس و زکوه و رد مظالم و نذ و داش و نخست و
 هدایا بروی میرسیدند و احکام اث فقهیه و مسائل شرعیه و نویعات که از
 برای هر کسر صادر میشد کفر شد بصاحب شد و بعد از آن که غبیث کبری فشد
 دیگر احمدی بخدر نش فرسیده و نمیرسید نا از که ظاهر شود و این مطلب از جمله
 ضروریات مذهب خود میداند و میکویند این بزرگوار که ظاهر کرد پدیده
 پیغای نقطه اولی روح مساواه فداء مردیت معرف و معلوم التنبیه فام نا
 و اس کرامی انتقام امکان و محبوب اذن و جان میزاع اصحاب و محل نولاده
 نوط اخضارت در شهر از فارس است لهداد عوی وی با طلاق است هر چند که این

حضرت صاحب مهمن و خوارف عادت و مجموعه کالات و محسنات باشد
 و مادرگر در ابطال آن احتیاج بدصلی نداریم جو آنکه شک و شبجه غبث
 کاپن مطالب در پن اعصار از مسلمانات ایشان کرد پنهان کن نفعی نداشته و
 مکار آنکه ایشان نهانند کاپن مطالب در زمان رسول خدا با در زمان امّه
 هدیه با اغلا در بدل ایت عصر امام حسن عسکری ثابت و محقق و مسلم بوده و لذا
 آنکه بعد از وقوع زمان غبث این مطالب خورده خونده بمرور ده روا پایام
 شده باشد چه شریعه نجت داد و آنکه نیز ثابت و محقق و مبرهن میدارم نابردا با
 کمال معرفت و اهمیت اذنش بیش داعی ای اعاده ای و اینچه کرد که این اعتماد
 خالی از حقیقت می‌درد تجاوباً سطه کرده ذرا مع وثائقی بعنوان بدون آنکه
 معارضی در مقابل باشد ظاهر شد و کم کم متحکم شد ناجد یکه ضروری
 مذهب و بدین پیش پنداشتند زیرا که منکرین این مطالب را باسم نصوت و
 ذهن مردود داشته و اقوال ایشان را از درجه اعتماد ساقط داشتند تا
 در صواعق این حجر ملاحظه فرماید با آنکه نسبت با هلیچه رسالت بمنتها
 درجه اخلاص و اراده بود و در ملح این فرزکواران اشعار بخوبی نظم او در
 معذلات در طعن کنایه معتقد و مثبت نند که حضرت محمد و ولد صلبی امام
 حسن عسکری در سواب غائب کرد این دو شعر را بر شئ نظم درآوردند

مَا أَنَّ لِلشَّرُّ إِبْ آنَ بِلَدَ الدِّينِ سَمِّيَّهُوَ بِزَعْكَرٍ اِنْسَانًا فَعَلَى عَقْلِكَ
 الْعَفَاءُ فَإِنَّكَ تَلَثَّمُ الْعَفَاءَ وَالْغُلَامًا وَدَلِيلُ بِرَبِّكَ آنَ اِغْتَادَ
 دَرَوْلَ زَمَانَ رَحْلَتَ اِمَامَ حَادِي عَشَرَ حَضْرَتَ اِمَامَ حَرْنَكَرَى بِنْوَهُ بِخَندَ
 وَجَأَوْلَ آنَكَ بَعْدَ اِزْارِ بَخَالَ اِنْخَرَثَ اِكْرَى اِزْبَعَيَانَ آنَ بَزَرَ كَوَافِعَهُ
 شَدَّ نَدَ بِاِمَامَتِ جَعْفَرِ بَرِدَ اِنْخَرَثَ وَفَوْجُ فَوَارِذَشَ رَفَهُ وَبِرَفَوْتَ
 بَلَدَرِ بَزَرَ كَوَافِعَهُ بَزَرَ بَلَادَنَدَ وَبِرَمَانَهُ خَودَ اِوْهَنَبَشَ پَكْشَنَدَ وَنَنَ
 مَطَابَ دَرَكَبَ اَهْلَ ثَيْقَعَ مَنْفَوْلَهُ مَطَوْرَاتَ لَكَنَ قَصَدَمَ جَوَنَ نَبَشَ
 دَرَاثَبَ اِمَامَتِ جَعْفَرِ بَزَمَ وَلَكَنَ بِرَاهَلَ اِنْصَافَ مَدَلَلَ صَبَدَرَمَ كَدَرَانَ
 اَوَانَ اِبْنَوْنَهُ عَثَابَدَ اِزْبَرَى اَهْلَ ثَيْبَعَ بَنَوْهُ وَرَوَابَثَ مَعَرَضَهُ تَبَرَّمَ بَابَ
 اِبَثَ اِنَّ مَدَعَابَوَهُ وَجَهَهُ اِنَّ آنَكَ بَعْدَ اِزْانَفَالَ اِنْخَرَثَ بَامَخَلِيفَهُ
 اِبَابَ حَجَرَتَ خَامَهُ اِنْخَرَثَ فَلَبَسَنَدَنَدَهُ دَمَهُ اِمَاقَلَهُ مَخَنَوْمَ سَاخَنَدَ
 فَقَابِلَهُ هَارَ اِنْخَلِيفَهُ فَرَسَادَنَآنَكَ بَدَفَتَهُ اِمَامَ جَوارَى اِمَامَ اِنْخَرَصَ وَ
 نَقْبَشَهُ نَوْدَنَدَپَرَ اِزْرَسَدَکَ بَکَى اِزانَ جَوارِهَا اِحْمَالَ حَلَمَهُ فَقَابِلَهُ رَأَ
 بَرَوَهُ كَلَاثَ نَآنَكَ بَطَلَانَ حَلَشَ مَعَلَومَ وَمَحْقَنَ كَرَدَهُ بَدَپَرَ اِنْخَبَشَ وَ
 رَسَبَهُ كَمَخَلَفَاتَ اِنْخَرَصَهُ رَاضِمَتَ كَرَدَنَدَجَنَانَ بَنَجَهُ اِزْبَرَى اِنْخَرَثَ خَلَفَهُ مَافَ
 بَوَدَ دَرَوْفَهُ شَرَوْكَانَهُ فَكَهَتَ شَدَهُ بَوَدَ وَجَهَهُ ثَالَثَ دَرَسَ پَدَهُ

با احادیث و اخبار و فوئنده ده و اختلاف دارد بله آنکه ضروری
 مذهب پیدا نشده که قائم موعده باشد از صلب امام حسن عسکری باشد و در
 بیانی از کتب معینه وارد شده چون عوالم و بخارا لآنوار و حلیمه از
 وغیره که رسول خدا فرمودند اسم سیم واسم اپر کام ای و چهارمین
 در اسم والد اش هم محل خلاف است چنانکه در کتب معینه منقول است من جمله مرحوم
 مجلسی در مجلد سیزدهم بخارا لآنوار حدیثی را از شیخ صدوف روایت مینظریه کرد
 و مذکوری مینجا اپدینجا به که بر اسم هدیه فرناده شده بود از براو امام حسن عسکری
 وی میگوید که من در ولادت قائم حاضر بودم و ما در شصتمین شب قبل از آنست
 در بخارا از حکیمه روایت میکند که در سال دوپت و پنجاه و پنج در شب نهم
 شعبان مرتلبد و سفارش نمود که افطار پیش مابکن نا اینکه سؤال ننمود که
 خلف نوازد کدام است کفت از سوسن اپنای شیخ طوسی از حکیمه روایت
 مثل معنی حدیث مذکور را مگر آنکه حکیمه میگوید که امام حسن تردد نداشت
 در نهم شهر رمضان سنّه مذکوره کفم با ولی الله فرزند نواز کدام است کفت
 از فرجیں اپنای در کتاب مذکور در درکفت العمر از شیخ کمال الدین بن طلحه
 روایت کرده او کفت که مولده تجھیه بن الحسن علی در سیامده در پیش و سوم شعبان
 رمضان در سال دوپت و پنجاه و هشت بود و نام مادر شصتمین بود

بعضی کفته اند حکمه اپنام مجلسی خودش میفرماید و لادن روز جمعه نیمه
 شعبان سال دوپیش و پنجاه و پنجم و سی سریش دروغات پدرش پنچال
 بوده و نام مادرش اخمت بعضی فرجس کفته اند آپنام مجلسی در کتاب بخار
 در جلد سیزدهم میفرماید که شهید اقل در کتاب دروس اورده که
 از زمان نولدم شد در سرین رای در شب نیمه شعبان و مادرش صفتیل
 بعضی کفته اند فرج است بعضی هم بنت علویه کفته اند و در روایتی
 ریحانه کفته اند اشنهی پس بنابرای خادمیت مذکوره نام مادرش فیما پیش
 نام خلاف است و در حقيقة علوم و معین نیست و در وقت نولدش پنز
 اختلاف است معلوم و معین نیست و مفهوم نیست شود که درجه سن و کدام
 ماه و چه روز نولد شد چنانکه روایتی در سیزدهم شعبان در روایتی
 شعبان روایتی در نیمه شعبان بنابرای خبری پکنینه رمضان در حدیث
 بیت و سوم رمضان و بر روایتی شب جمعه خبری در روز جمعه آمسنده
 نولد روایتی در سنده دوپیش و پنجاه و چهار روایتی پنجاه و پنجم ای پنجاه
 و هشت علی ثابت علی السننه چنانکه در بخار و اصول کاف و عوالم و انوار
 و غیره مفصل امر فرم و مسطو است و بجز خامس در اخلاف نولد
 چنانکه در بخار از حکمه نقل میکند که قابلة امتحن من بودم پس از چند

از نولدش گذشت رفیع مولود راند پدم از امام حسن^ع سوال کرد
 فرمود و د بعد کذاشم او را زد خدا پس باهن حدیث چنان معلوم و
 مفهوم نمیشود که آن مولود از دنیا رحلت فرموده بوده و دیگر صاحب
 بخار لأنوار در باب نولد میفرماید که ابراهیم بن ادریس میکوید که حضرت
 امام حسن از برای من کو سقدی غرستاده فرمود این را از برای پیر و فاطمه
 نموده بخور و با هاشم بده پس بفرموده او عمل کرد بعد ازان بخدمت
 رسیدم بمن فرمود که پیر وفات نمود و در حلیقة الشیعه روایی نقل
 میکند و ان اینست که حکیم میکوید بعد از سه روز از نولد شانم رفم
 مادرش را ملاقات کرد لکن امتحن شد و آنده بدم پسر داشت برای هنکه از
 مولود از دنیا بدار عفی نخال فرموده و مؤید براین مطلب این خلاصه
 در کسانی اخبار بده که اتفاق نمیگذرد لذت شمع ازی از دنیا رفته
 نقل میکنند چنانچه در گفت معبره منقول است من جمله در بخار لأنوار
 از شیخ طوسی نقل میکند در و روا ث حدیث مذهبی ملیشود با ابوسعید
 که او میکوید بخدمت حضرت صادق عرض کرد بچه سبب قائم را فائتمی
 نامند فرمود قیام میکند بعد از آنکه میرد با مر بزرگ قیام چناید
 ابصادر رکاب مذکور این بصیر میکوید که از ابی جعفر شنیدم هنر مود

مثل امر مامثلاً صاحب حمار است که خدا شیعی اور امیر نزدیک بعد از صد
 زنده اش کرد ایند آپ صادر کتاب مذکور روایت از مؤذن مسجد احمد است که
 سپکو پر سیدم از حضرت صادق علیهم السلام را میگفت فرموده ای
 آپ صاحب حمار است فاما نه لعله ماهه عام اینستی پس با این روایات حلقه
 معلوم است و اگر کسی کو بگوید مرد موت اسم امیر لود است جواب آنکه پس چرا مثلاً
 صاحب حمار را زندانی نه فاما نه لعله ماهه عام را فرمودند پس بوجی این
 اخبار اتفاقاً از معلوم و اینکه بعد از نزد میشود پس بولند چنانکه در کتاب
 مذکور صادق علیه السلام میگفرا پید و فتنی که قائم فیض کند خلاصه کویند از
 کجا قیام نمود و حال آنکه بیار و قشت اسخواهای او پوسیده شده است و
 حدیث دیگر که در کتب معین حضرت اسما بخارا لا نوار منقول است که در خدمت حضرت
 صادق ذکر قائم کردند که اخضرت فرمود که آنکه شویلکه اخضرت قیام نماید
 هر اینکه خلاصه کویند که این از کجا خواهد شد پس قائم از کجا قیام نموده و حال
 آنکه اسخواهایش پوسیده کرد پس این در غلان و قشت منولند شده آپ
 در کتب معین حضور بخارا حدیث مرسی طی را ذکر مینماید نه آنکه حلیمه کویند
 که دیدم امیر لود را که در خانه راه میپرورد با امام حسن عسکری عرض کرد
 و فنا ای او را در چهل روز زیاده می بینم اخضرت فرمود با عمر ما جماعت

در پنجم و زنده بیک جمعه دیگران را می‌پنیم و در جمعه نشوبت ساله دیگران
 را می‌پنیم پس برخواستم و سران مولود را بوسیدم و بینتر لخود فرم و بزودی
 بخاطه امام حسن برکشم و او را ندیدم با حضرت عرض کردم مولای من چند
 اور افراد مود باعثه و دفعه کذاشتم او را تقدیم کردم ادار حضرت موسی او را
 با او و دفعه کذاشت پس کمک نشونمای هر روزش مقابل باشد با هفته
 با پن ناعده نشونمای بیک هفتگی چنین شخصی با پدربار باشد با پنجاه روز دیگر چند
 که نشونمای بیک هفته مقابلی نموده باشد سنه پن و پن حساب بعضی از سالها
 پنجاه و دو هفته و بعضی از سنوات از پنجاه و دو میکا هد پس بیک سالان
 نوله هر بیک از ائمه که کذشت با پدنوشان و هبکل منور شان برابری و
 غایب داشته باشد بهمکل شخص پنجاه و بکاله با پنجاه و دو ساله و این
 منافات کلی دارد با اخبار و احادیث که درباره فضایل حسنین سلام الله
 علیہما افضل صیکنند که در سی دو سالی و سه سالی و سالکی باز پادشاهی داشتند
 رسول خدامی نشند با آنکه بدو شهیار است اخیر است سوار پیشند نادچنانچه
 روایت شده در صحیح کربلا است شهداء من باب فخرت کوش ز دیلم
 فرمودند و ملا بوعنی که مافی ابن حدیث را برشة نظم کشید سیکوید
 همانا شنیدی که در روزه بوفتنم فرد رسول محمد

ازا او خواستم نافه راهوار
 مرآکرد برو دوش افوس واد
 بدوش دکر داد جای حسن
 بگفتم بدو کا بقدای نو من
 و در حدیث که سید المرسلین امام حسن را بران راست و امام حسن را
 بران چپ جای مبدادند و در حدیث دیگر منقول است که روزی رسول خدا
 صلی الله علیه السلام الا صفت آن ببالای منبر مجلس بودند و مشغول بعظمه
 خلق که ناکاه حضرت سید الشهداء وارد مسجد و روی سبوی الخضراء
 که پای مبارک شیرازی هن بندشد بر روانه اخضراء مواعظه را فطع فرمود
 بدون نام از منبر فرید آمد و امام حسن را در بغل کفر شهر تراپه بر منبر
 کفر شد و فرمودند ای اصحاب من هر ملامت نکنید زیرا که چون دیدم
 را بزمین در لامد غلبم از جا نکند شد و از این قبیل دو ایات در باره ائمه
 بسیار است که از حد و حصر پرونده کی طالب باشد در کتاب اخبار و احادیث
 ملاحظه فرماید العجب ثم العجب و چونه در مقام جهر و شیخی بنای اسم و شیخ
 و شیخی من از این است که چرا مردم ملتفت نمی شوند و کوش هوش خود را باین
 مفتریات مبد هند لکن بپیشتر شیخ و ناسفت از این است اشخاص که خود را
 عالم را بان و محقق کلمات بسیار او مرر قریج شرایع الهمی و کاشت معاذ فرقان
 مبد است چرا ملتفت نمی شوند و مندن که گمیشوند مثل اللذین حملوا التوریۃ قلم

تَجْمَلُهَا كَثِيلٌ الْجَمَارَ يَنْجِلُ أَسْفَارًا وَبِأَحَادِيثِ
 كَمَوافِقَاتِ باعْفَلَ وَنَفْلَ وَ
 مطابِقَاتِ! كَلَامَ اللَّهِ اعْتَنَى نَذَرِنَدِ وَمَعْقَدِ شَدَهِ اندِ بَعَانِمَ مَوْهِبَكَ
 بِشَرَبِطِ مَوْهِبَهِ كَعَزْرِ شَدِ اولَ درَاسِمِ پَدِرِشِ اخْلَافِ دَارِدِ بِالْحَادِيثِ وَنَجِيلِ
 درَاسِمِ مَادِرِشِ كَمُشْبِهِ اسْتِقْبَلَهُ اسْمِ هَشَّا مَعْلُومِ هَنْشِودَ تَلَكَ درِبِومِ
 اخْلَافِ وَمَحْقُونِ بَهْشِكَهُ درِكَلامِ رَوْزَاتِ رَأْبَعِ درِشَهْرِ وَلَادِنِشِ مَحْقُونِيَ كَهْشِ
 خَاصِّهِ درِسَنَهِ نَوْلَدِشِ اخْلَافِتِ وَمَفْهُومِ هَنْشِودَ سَادِسِ درِجَاتِ وَهَاهِ
 بَحْثِ وَكَفْتُوكَاتِ سَابِعِ درِحَلَّا فَامْشِ درِحَادِيثِ وَاحْبَارِ اخْلَافِ كَلَيِ
 وَمَعْلُومِ وَمَعْبِنِيَ شُودَهُ درِكَلامِ فَطْعَهُ ازْفَطَعَاتِ ارْضِ مَثْكَنَ وَسَاكِنَهُ وَ
 اكْوُنِ مَثْكَنَ اوْ رَاقِيلَهُ اندِ درِدِشَهْرِ عَظِيمِ مَوْهِبَهِ وَانِ درِشَهْرِ مَوْهِبَهِ دَهْ
 بَكْ جَابِلَقَاوِدِ بَكْرِي جَابِلَصَانَامِ خَادِهِ اندِ وَچَانِ دَانَتَكَهِ اپِنِ درِشَهْرِ فَرِزَلَهِ
 خَلْفِ كَوهِ فَافِ وَلَعْتِ وَرَحْمَهِ مَحْلِسِيِ درِكَنْبَاعِنِ الْجَهْوِيِ مَهْنُوْبِكَهُ درِانِ شَهْرِ يَكِ
 اوْ رَاجِبِلَقَاعِمِيَكَوِنِدِ هَفَنَادِهِلَامِتِ سَاكِنَهُهِ هَرَمَتِي ازاْيَانِ مَثْلِ اپِنِ
 اَمْشَنِدِ وَهَرَكِنِ معْصِيَتِ خَدَارِ انْكَرَهِ اندِ اَنْهَيِي نَهْرَابِوْحَدَانِبِتِ خَدَادِ
 بِرَسَالَتِ مُحَمَّدِ صَطْفَنِي فِيمِ بَعْدِهِمْ كَمِبَنْظَرِهِمْ فَمُؤْخَنِي فَنَكَرَ وَثَامَلَ كَنِ دَذِينِ كَلَامِ
 وَعَفْلِ رَاحَأَكِسَارِ شَابِدِ بَعْضِي مَطَالِبِ بِرِنْوِنَكَشَتِ كَرِدَ وَازْظَنَوْنَاهِ
 اوْهَامَاتِ ازاْدِي يَابِ اَكِرامِ مُخْتَلَفَهِ هَشَنَدِ چَكَونَهِ درِبِكَ كَبَشِ وَمَلَتِ زَكَرِ

در پلکش و ملشند چرا در حدیث امت منعقده بادگرده نیز که میگویند هفتاد
 هزار امتند که هرمی از ایشان مثل این امت یعنی هبیت اجتماع و اکرچین نباشد
 هرمی از ایشان مثل این امت معنی ندارد و اگر در پلکش و ملت نباشد
 و هر پلک از برای خود دین و آئین و طریقہ داشته باشد بقاون و طریقہ
 شرع احمد رض این امتی که نابع شریعت احمد بن حنبل ناجی و با فی هالک و
 بعد هب شبع امتأتم حمد بن حنبل متفقی پیشود هفتاد و سه فرقه پلک فرقه رج اجی
 و با فی هالک پس این هفتاد هزار امتأتم که هرمی از ایشان مثل این امتند
 اگر در پلک دین و آئین نباشد معلوم است که مسلمان نیستند پر جگونه
 پیشود معصوم باشند و هر کنز کناد نکرده باشند و بر فرض آنکه معصوم باشند
 پس وجود امام از برای این طا پفر چنان لزومی ندارد چنانکه از برای ملا
 خدا پیغمبری مبعث نفرمود و امامی نفرستاد و شنبیدی که آن دو شخصیت
 کجا بلغا و جا بلضا باشد در پیش کوه فاق فتح آنکه آن کوه فاق را هم که
 اعتقاد دارند اینهم موهم است چنانکه در پیش عدید مرثوم است و
 کذلک در بعض شناسپر و ذیل سوره ق صنفولت کوھی است محظوظ
 از زبرجد سبز که کرد آکرد عالم احاطه نموده و سراسر ایمان کشیده و در
 کتاب سریح القلوب پیرو وصفان کوه را در ذیل قصه بلوغیا ذکر نتو

دیگران هم در کث خود منعِرض شده اند آن‌هی جواب آنکه از بدبختیانش
 این ارض کروای است و در حرکت و کردش رو هر سیم که که نقابل شمس می‌کند
 صباًءٰ نیز اعظم برآن مبناید که محاذی فاعل است و در آن سیم که عبارت از
 نصف کره است نهاد موجود است و چون از نقابل افتاب منقطع نکردد و
 کره بمحور خویش نیم دور زندان نیمه روشن نار پلک کردد بعلت آنکه از
 نقابل شمس محروم شود و از پرتو انوار محظوظ ماند و شب موجود شود و نیم
 دیگر کره که نار پلک بود روشن کردد چه که نقابل شمس نیم و در اخبار وزید اشود
 بحاله بیست و چهار ساعت که می‌بین پکشانه رفته که ارض پکش به می‌کردد و اشخاص
 در هر قطعه از قطعات اراضی که ممکن و منوط و مفهم و مشتمل و داد
 نهیش و ندکانی خود مشغولند ای خل و ای همان را فری لارض می‌باشد و
 محاذی افزایش ای ارض می‌باشد پس بدیبل مذکور ای ایم سبعه در روف
 ای ارض واقع است و جنبه این که که جنبه ای ارض باشد سیم مغرب خراز
 خالد است و در سیم شمالي اپونیا و اسوج و فروج و در سیم شرق خراز
 چین و چیان است و در جنوبی جزپه اسٹرلیا واقع است و بیست ای ایس دیگر
 خط اسنوا بیان ملک جاوه و سنکا پورا است و در نیم ای ارض
 ملات پنکو دنیا واقع است که کفت آن در سیم هزار و چهارصد نود و

سپحی و افعشه و همیشہ او غاث مشرق دین در عبور و مرور نهاد و جهان
 آن شی که امنیه و افسنه و اطعنه و اشربه و فوایه حل دارند امد و فرث
 میکنند من جمله از محصولات آن حاصل پنی است که هر سال بعمل می آید
 و حساب زرع پنیه آن ملک را غیر باری عالی احمدیا اکاهیه باشد
 همچنان در ملک پنکی دنیا امدو شد کده و میکنند چنانکه کوه گاف باشد
 آن نصیری و نوصیفی که اعتقاد دارند بود و حبیقی هم بداشت پس چرا
 احمدی ند پنه با وجود بکه میباشد ازین کوه بگذرند نهادن بحث الارض بسند
 پس بیگان چنین کوهی در عالم نبوده و نیست و این کوه هم بکی از موهوای بزرگ
 و کوه گاف همان کوهیست که جبل اللکام کویند که بدایش آن فنا بین مگ
 و مد پنی است و ناشام هم تذاست و بجد و دمحص کدن شده و از انجا به
 انتاکه و شباط کشیده و از کار در بای طبرستان میگذرد و بر
 نواحی دبالة و کللان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس
 و نیشاپور عبور کند و ناحده و دغور و غراجینان و بلخ رسید و
 بجزیره سر اندیب کشیده بدینای محیط منتهی بپشود و کوه گاف همین شی
 که در عرصه ربع مسكون کشیده شده است و کوه گاف غیر از این نیست و در
 روایتی دیگر منقول شده که ظاهر موعود در بحر ایندر و جزیره خضری ساکن

و مرحوم مجلسی هم در بخار فقصه کسانک در بخار پیغمبر جز بود خضر ارا
 دیده اند و با فائمه ملافات کرده اند ذکر می فرماید و در احادیث دیگر
 منقول است که در کوه رضوی جای دارد چنانکه در بخار حدیثی از حضرت صادق
 ذکر می کنند که غلام آں سام می کوید و فتنی با حضرت صادق ع از مدنیه
 بیرون رفته و آمدیم در روحاء و آن جاییست فنا بین مکه و مدینه که
 از انجانابندی سی میل راه است پر فرب دامدیم از حضرت بکوه روحاء در
 حالتیکه بانجاسا به اند لخنه بود نکاه کرد فرمود این کوه رامی بینی اپنارکوه
 رضوی می کویند پیشتر از این از کوههای فارس بود ما داد دوست داشت
 از این جمیع خدا شعال از ابرد اشت و در فردیکی مانکن داشت کاه باش زین
 کوه هر کونه در رخت پیوه دار است و ناد و بار فرمود که این جا چه خوبی
 اما نش برای کسیکه نرسان و هر سان باشد اما باش بد رسنیکه صاحب این
 امر را در این جادو غیب خواهد بود بکی کوئاه و دیگری طولانی و در حدیث
 دیگر در بخار مذکور است که موافق فائم در مدنیه است و در اینکان نیز
 می فرماید و در احادیث متعدده وارد که محل و مکان فائم در خلف کوه طغی
 است و صاحب جناث المخلود ذکر می کنند که عده او کلا دانحضرت و مکان
 اپسان معلوم نیست و متحمل است که او کلا دیوار بصریانده در اطراف عالم

منتشر شده باشدندچه اخضرت همه اربعاء و اقطاع ربع مکون رستاخ
 و در آنکه ناگفته نموده فرزندان بھر ساند و روایت مادام بکه هر
 پر فابل سواری در جهاد از برای وی بھم فرسد وفات نیامد و فوت وی
 بعد از ظهور اولاد مذکوره واقع کرد سیحان الله از ابن اعثرا داشت هر دو
 و نصیر و ایشان غیر معقوله و خلاص نالابه موهو مردم فتبعلمون عذرا
 من آنکه اذاب ایشان و اینکه فولمحضرت صاحب لامرا از حکم دخرا امام محمد
 شفیع فلسفه کنند از فریدیکه صاحب کتاب جنات الخلود مبنو دخان
 مفهوم میشود که امام جواد دخرا حکمه نام نداشت زیرا که مدنو بدل دارد
 اولاد امام عالم مقام را پنهان امام محمد شفیع بقولی دو پرداشت و پنج ذهن
 و بقول اصح دو پرداز و دو دخرا در این پکی علی بن محمد است ملقب بتفعی که
 امام دهم شیعیان است و پدری موسی و از دخرا پکی فاطمه و پدری امام
 پس با این اخلاصات کپره چکونه ضروری مذهب صفویان بود که قائم موعود
 با پیاره صلب امام حسن عسکری و بطن فوج و حقی و غائب بوده باشد
 قدری شغل با پیاره و تفکر با پیاره کرد خرد و عقل است که ادمی را فرقه مید
 و بمعامات عالی بسیار ساند چنانکه در کاف فیاب العقل از حضرت صداقت
 روایت شده قال اذراوی ملت لا بی عبد الله فلان من عبا دنی و قدر

وفضله فضال كيف عقله فلت لا ارى فقال ان التواب على قدر الخطا
 وحدثت نفگر ساعهٔ چهار من عباده سبعين سنن را كل استماع فرموده اند
 هر کاه در امور ظاهره دپوی پر عملی را از روی نادانی بکنی ابته مختل محول
 و معوق بیناند و عاقبت نادم و پیشان خواهی شد فاچه رسید با امور پنهانی
 که سبب جای ابدی میباشد فهم بمرتب وجود و بکانه معمول که هر کاه هر ده
 نفگر در او اهل اطمینان موافر السرور شمر فلك بنوی و رسالت محمد حصلی الله
 علیه و آله و آله و آله و آله بسجات و سجات و هامان خرق میگردید چه آکان
 فهمها نیکه اهل الجبل اعنقاد دارند که از ظاهر کلمات انجیل اداری کرد
 بودند و نصوحه میخواستند بهمان نحو اسرار میرهداشت و شمر فلك را شد
 از افق بخطاطا هر کشته بود و بکرچرا باید از دست مشرکین مکده فرار فرماید
 و بغار مخفی شود و از انجا بشهر هشیب هجرت فرماید و لیلیک برانکه این
 مطالب در زمان رسول مختار صلی الله علیه و آله و آله و آله بمنویه و بعد میشد تا
 و قوع پا فر و قوت کرفته اانکه ضروری مذهب ملت شده احادیث چند
 که محملی ازان عرض میشود چنانچه در عوالم و اصول کافی و بخار الانوار و دیکران
 کتب معبره روایت شده عن ابن حمزة الشاذی قال سمعت ابا جعفر پیغول پایاث
 ائمه الله ثباره و نعالی عذکان وقت هذا الامر في السبعين فلما مُهُل الحسين

اشتى غضب الله على اهل الارض فاحزه الى اربعين وما مخدر شاكم الحدث
 فكشتم فناع سر البنين ولم يجعل الله له بعد ذلك وقائع عندنا ومحظى
 الله ما بثا وثبت وعند ام الكتاب قال ابو حمزه حدثت بذلك
 ابا عبد الله فقال قيل كان ذلك (ابضا در بجانل آنوار از عثمان ثوی
 روایت کرده از حضرت صادق که انجناب فرمودند این امر روح شخص من بود
 بعض از مشتبه‌های چنین کند شه بود که من خروج کنم و زمین را پراز عدل کنم
 ولکن بد او فتد پس از اخذ ایصالی ناخبر از لاخت و در حضور فتنه
 بعد از این هرچه میخواهد میکند ابضا مجلسی در بجان از حضرت صادق
 روایت کرده که از روی فرموده که وقت این امر رسال صد و چهل بود لکن آن
 وقت بشایخزاده شد شما از افشا شئون دیدا زانجنه بعد خداوند عالم از ازا
 بعض از وقت را ناخبر نمود ابضا روایت فرموده که حضرت صادق
 فرمودند پا ابا اسحق این امر در بان من بود و فتنه بشایخزاده و در کتاب
 مجمع التواریخ میتوپد که حضرت صادق میخواست معمبل جانشین و
 خلیفه باشد مشتبه خداوند فرانکر فته بود که موسی بن جعفر امام باشد این
 جانب معمبل رجهات حضرت صادق از دنیا رفت در زیر حضرت کاظم
 فرار میخوانی پا من بد الله فی شأنه ان شفی پرچگونه ضریحی مذهب خود

داده اند که ظاہم باشد ولدصلبی امام حسن عسکری و از بطن فرجی بوده باشد
 اند از فرمابشات در نویشت معلوم و مفهوم پیشود که چنین فرمایش را ناقص می‌
 و در فردانه هدی نیز معلوم ببوده چنانچه در حدیث فرمودند وقت
 هذالامر فتبیین بعد فرمودند فاخره الی اربعین و مائة و حضرت صاحب
 فرمودند این امر در حضور من بود یعنی از مشیت الی چنین کذب شده بود
 بدلاً و افتخار حضرت صادق میخواست که بعد از خود اسمعیل را جانشین
 حضرت خلیفه کرد اند حضرت اسمعیل را حل نفرمود و اگر از برای امام حسن و امام
 صادق و اسمعیل بدلاً و افتخار پس بر فرض آنکه خبری داده باشند که ظاہم
 باشد ولدصلبی امام حسن عسکری باشد و انتخاب نیز صدق باشد ممکن است
 که بدلاً و افتخار شده باشد اما اینکه نواب اربعه دعوی نوابیت نمودند
 و نخشنین از ایشان عثمان بن سعید بود و بعد از وفا شاش پیر شاپور
 محمد ادعای نمود و بعد از محمد حسب الوصیة وی ابوالقاسم حسن بن روح
 بعد از وی بنابر و صیانت حسن بن روح ابو الحسن بن محمد تبریز دعوی نباشد
 نمود و در فردانه کی وفات وی از اوسؤال کردهند که بعد از خود که دافر خود
 داده در جای نوبات شد کفت خدار امری هست باشد که اان را بامام بریندا
 یعنی غیبت کری باشد و افتخار و نویسنده ایرون اورد و مدعی شد که

این از ماماث و صور ثان نویع این است بسم الله الرحمن الرحيم
 با علی بن محمد التمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فاٹت میث بین سنه
 آیام فاجمع امرک ولا نوص الى احد ففی قوم مقامک بعد وفایک فقد فوجئت
 العيبة الثانية فلاظه هو الا بعد اذن الله تعالى ذکرہ بعد طول الامد
 فسوس القلوب و امثلاء الارض جندا و سپائی من شیعی من بد عی المعاشر
 الا ان دعی المعاشر مثل خروج الغیان والصیحه هنوز کذا بضرور ولا
 حول لا قویة الا بالله العلی العظیم انتھی و اینکه نواب اربعه هر یک بعد
 از دیگری بمقتضای حکم و صیث پیکی بر ادعای نیابت کرده اند این دعی
 اپشان با ان اعتماد پکه جماعت شیعه اثنی عشری به دارند من افاده
 بچند وجه وجہ اول اینکه نواب اربعه هبچه معصوم بیودند و اینجا
 عصمت هم که نکردند و کسی هم که مدعی عصیت شان بیوده و نیست و نیز از
 برای احدی شکی و شبهه در عدم عصیت شان بیوده و نیست و ادعایهم
 بدون دلیل ثابت و محقق نمیشود و دلیل دیگری در دست ندارند مکانیکه
 میکویند که امام علی النقیق امام حسن عسکری فرموده اند عثمان بن سعید
 مرد شفه و این اث جواب میکوئم بچه دلیل از کجا ثابت و محقق نمیشود
 صحیح روایت و برفرض بوثیجت نمیشود و ممکن است دعوی باطل کرده

باشند چنانکه در کتاب مجمع التواریخ منقول است که حضرت امام موسی کاظم
 قوم و امنا پسکه در کوفه و بغداد داشتند شیطان بفریب ایشان را کمره کرد
 زیرا که منکر و فات و رحل اخضص شدند و جمع دیگر را کمره کردند و آن
 جاعنی که واقعیت شدند روای ایشان سنه تقویه شد یعنی علی بن حمزه
 بطائی بوده دیگری زید بن مروان الفندی و دیگر عثمان بن عیسی الرشیعی
 طی عوای الدینها و مالواه خطامها حضرت موسی بن جعفر که از خال فرمود
 در قرید هر یک از قوم و امنا و وكلاء اخضصت مال بپاری جمع شده بود
 کان عند زید سبعون الف دینار و عند علی بن حمزه سی هزار الف دینار
 و عند عثمان سی هزار الف دینار و خمس جوازی بعلت اندکان بزرگوار
 محبوس بودند و شیعیان هم دست رسنی نداشتند که خدمت اذرو را بد
 و اموال هم که با پسر امام بر سرده این حکم انتخاب بپادند بوكلا و امنا
 وی و وكلاء الحکم امام معمول میداشتند و چون موسی بن جعفر
 از دارفانی بدل را با عرفی فرمود حضرت امام رضا نوشند از بر لی فی
 و امنا پسر بزرگوار خود چون علی بن حمزه و زید بن مروان و عثمان بن
 بن عیسی که اموالی که از برای پدرم در قرید شا جمع شده بود بزرد من بصرت
 ناق و ارثه و قائم مقامه منکر شدند و کفشد چنینی در قرید مابقیست

نوشند کات اباک لعیت و هوحتی فائم بعنی پدری زنده است و غیره
 اخیرت در جواب نوشند ات ابی فدمات و افمنا امیر اش و نکح از واجر
 بجهت حبت دنیا وجاه و مال منکر موند موسین جعفر شدن د و محمد شیر
 پز بار او افقت بود باری نحضر امین و شفه بودن فولش از برای کی حجت غمیش
 و اپن مطلبی غیث زیرا که در حق مذاهب خارجه چون بجهود و محبون
 نصاری پز میتوان گفت که فلان شخص چو دی با مجوہی با نصر از مرث
 شفه و امین است از مذاهب خارجه بسیار اشخاص دیده شد که دروغ
 همیکو پند و در مال و اموال مردم چنان عینکنند و محل و ثروت بسیار
 از ناس هستند و با پنکه امام بفراید که فلان شخص محل و ثروت و امین
 چنانچه ادعای بینا بد فولش بر احمدی جمعت غمیشود و از نواب و نایاب خاص
 همیکه د چنانکه حضرت موسین جعفر و کلی امین و صدیق متعال
 فراز داد و فهمی دی که عافیت چه کردند و اکرکسی بکوید نواب اربعه
 داعیه نداشتند همکوئم دیگر چه داعیه بالا فراز این که امام موهوی
 را با احادیث و اخبار غیر مشتبه و دلائل و همچه از برای مردم درست کند
 و صدقی نهایت شود و بکوید که من وی را بی پیغم و شیما لا اپی دیدم
 وی پیشید و هر روز حکم صادر کند و اسم افزایش پیغام بکذار دوستی

رابوی دهد و اموال و اثقال میلانان را با پن ندیز و نلپیز اخذ
 نماید چنانکه عثمان مرد شفه و امین بود و سلنا فوئش
 محبت باشد ان سر نفر دیگر مجده دلپل افوال شان برخلوخ خدا محبت کرد
 و جمهور همین وصیت هر یک برعین دیگری دلپل است بر بطلان
 زبرآک دعوی نوابیت خود شان را با پیش برهان ثابت کند و می
 میباشد از جانب امام معین شود و از فقرات توفیع چنان متفاوت
 که وصی پیش خود فراد میدادند و کلمه و لآن توسعه ای احادیث فی قوم
 بعده و فایل شاهد براین مطلب است و دیگر توفیع را بدقت می
 و موافنه غایب اکمل این اطهار از ادعه و خطب و مناجات نا
 ادران که کلام امام را و دون افزا و آنکه لحظه مشذگ را با پن حذف
 شریف نبود دیگر کوش با پن مفتریات نمی دهد چنانکه در بخارا
 و پیونع و عوالم منقولیت از امام بحق ناطق حضرتین محمد الصادق
 الْعِلْمُ سَبَعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفًا
 وَلَمْ يَعْرِفْ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ عَبْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا فَاتَ مَا يَعْنَا أَخْرَجَ
 الْحَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا بمعنى علم بیت و هفت حرف است و جميع
 اینها و مرسیان امتدند بد و حرف و قائم بیرون میباشد و در بیت پنج

حرف دیگر را پس کنید که چنین رببه و مقامی دارد که اعلم و افضل و
 مقام و مرتبه اش ادفع و اعلى از جمیع انبیا و مرسیین است دیگر؛
 من خرافاتی را نمی‌کوید و برهه دیگر شویسته و اضحت اثت که این کلام آن
 فاعم موعد نبنت و اینکه در توضیح خبر داده که در ما بین شش روز و ثما
 میکنی و بر فرض آنکه چنین وافع شده باشد که در این شش روز مثوق شد
 باشد باز جمعت نمی‌شود و دلیل بیشتر مطلب نگردد زیرا که بیاری از امر
 که بر شخص عارض میکرد دلیل مونش معلوم و مفهوم است که در چه وقت و کجا
 روز است و هم شاید بفرض مبتلا کرد پس بود که منتها طول زندگانی
 زیاد فراز شش روز بوده و محل نجت نبنت زیرا که بیار شده که اطلاع
 داده اند که فلان شخص مریض نباشد این روز معین خواهد مرد و اگر طبیعت فی
 باشد معین میکند وقت مردنش را که در سر شب با هنگام سحر پادشاهید
 شدن شفقت با اطلع اثواب در بلندی روز با وقت هنار پاد رطرف
 عصر پاد روفت افول بلکه حکم میکند که فلان شخص مریض نباشد این روز
 فلان مریض برآ و مسوی میشود و از دارفانی میرود و مکررا اذابن هشیل افوا
 از اطلاع، حادثه مموع شده و بعد وافع کرد بعد اذاجاء الا حمل بطری
 الا ندلال و دیگر اینکه در توضیح مذکور است و سپاهی می‌شیعی من می‌می

المشاهدة لا فن ادعى المشاهدة قبل خروج القبائل والصبية فهو
 كتاب مفترط لأن ثقیع از همین کلام مستفاد و معلوم است زیراً كه عثماً
 اهل شیعه چنان است که اگر کسی چنین ادعائی بکند شیعه نیست زیراً که مقاماً
 و مرتبه و فضایل از برای شیعه در احادیث وارد شده و در کتب ثبت شده
 که فوق رتبه و مقام دیگر از چنان که وقوع جماعیت که از راه دور رامد
 بودند که خدمت امام مشرف شوند چون بدرب خانه اخضر رسیدند
 رف ای الباب که ند خادم با خادمه آمد پرسید شما چرا که ایند عرض کردند
 که ما شیعیان شایم چون این خبر را برد حضرت از برای اجتماعت اذن دخول
 ندادند و اظهار مرحمتی و شفیعی نفرمودند و اجماعت چندی نوافت
 نمودند بروز الثقائی از اخضر نشد از برای اجماعت اسباب جبری و
 وحشت شد در نجس بلطفه اخضر فرمودند علیش این بود که شما
 بعد از پرسش جواب داده بودید که ما اجماعت شیعیانم چون داریم
 ربنا عالی بیود بد لطف اذن دخول داده نشد و مورد الطاف
 عرض کردند پرسیم چه با پست بکوئیم فرمودند بکوشید که دوسنان و مجامعت
 پس با کلام و سیاسی من شیعی منافات کلید ارد و شخص مرکاه فی الواقع
 اصل شیعه باشد بعینک اهل شیعه هر کسی چنین ادعائی را نمی‌کند و کلمة

ثوْفِيْعُ ابْنِ نَبِيْتِ كَهْ وَسَبَانِ مِنْ مَحْجَنِ بَدْعِيِّ الشَّاهِدَةِ بَا وَسَبَانِ حِلْ
 بَدْعِيِّ الشَّاهِدَةِ كَلَامَ ثوْفِيْعٍ شَبِيْحٍ دَارَدَكَهْ وَسَبَانِ مِنْ شَبِيْحِيِّ پِرْ إِكْ
 كَهْ حِنْبَنِ اَعْيَانِ بَكْنَدْ شَبِيْحَهْ نَبِيْتِ وَكَدَابَثِ وَبَا وَجَوْدِيِّهْ جَمَاعَتِ
 شَبِيْحَهْ بَا بَنِ ثوْفِيْعٍ مَسْنَدَلَ شَدَهْ اَنْدَوْفَالِيِّهْ بَغْيَتِ كَبْرِيِّ كَرْهَهْ بَدَهْ اَنْدَ وَمَدْعِيِّ
 رَؤْبَثِ وَكَذَابِ مَبْدَأْنَدِلِيِّهْ اَنْكَانِهْ مَدْعِيِّ رَؤْبَثِ اَمَامَ شَدَهْ اَنْدَدَدَ
 عَبْيَتِ كَبْرِيِّ جَرَا اَهْوَالِ بَا كَوْنَهْ اَخْصَاصَ بَا دِكْرَانِ اَزْبَرَى نَاسِبَدَرَكَبْ خَوْ
 نَفْلَهْ هَوْدَهْ اَنْدَ وَمَهْتَكِ بَا بَنِ فَبِيلِ اَهْوَالِ كَذَبَهْ شَدَنَدَهْ بَا بَنِ حَكَابَتِ
 بازِي اَخْصَاصَ بِجَمَاعَتِ شَبِيْحَهْ اَثْنَيْ عَشَرَهْ نَدَارَدَ بَلَكَادِيَانِ دِكْرَوِ
 مَذَاهِبِ دِكْرَهِمِ بَا بَنِ موْهُومَاتِ كَفَارَنَدَ وَجَمَاعَتِ شَبِيْحَهْ بِزَازَهَا مَادَ
 كَرْفَهْ اَنْدَجَمَاعَتِ مَجْوِسَهْ فَائِلَتَهْ دَنَاكُونِ بِزَبَانِ اَعْنَادَ بَا فَهْنَدَ بَا بَنِ
 كَهْ كَبْخَسَهْ غَابَ كَرْهَهْ بَلَهْ چَنَانِهْ دَرَكَابِ شَارِسَنَانِ كَهْ مَعْرُوفَ بِجَهَهَا
 چَنِ اَسْتَهْ مَطْوَرَاسَهْ كَهْ كَبْخَسَهْ غَابَ كَرْهَهْ بَلَهْ وَقَهْ عَبْيَتِ وَعِجَجِيِّ
 بُودَنَدَ وَشَاهِدَهْ مَبْنَهْ دَنَدَ وَمَذَهَرَاسَهْ كَهْ جَمِيعَهْ اَهْلَكَفَ وَشَهْوَدَهْ
 دَبَهْ اَنْدَوْدِكَشَاهِ بَهْلَمِ كَورَهَسَهْ كَهْ مَجْوِسَهْ دَاعْنَادَهْ بَا بَنِهْ كَهْ دَرَشَكَادَهْ
 كَورِ بَا بَتَطَرِ دَرَأَورَهْ دَرَعَفَهْ كَورِنَاخَتِ نَاوَى طَهْ صَبَدَ كَندَ كَورِ دَرَدَهْ
 وَوارَدَ غَارَى شَدَشَاهِ بَهْلَمِ بِزَسَوارَهْ مَركَبِهِ اَنْدَهِ دَرَغَارِ كَهْ بَلَهْ

ملائمان پادشاه از عقب رسیدند بدرا تغار هر فرد شخص و مجسنه شد
 و کفر نشاند دا خل در فاروان پادشاه عالی مقام را نیافتد و دمک
 طاپه کسانه هستند که بامام محمد حنفیه فائتند و معتقدند بدینکه
 محمد حنفیه در پای کوه متوجه جبل الفرج در کارچشم ابی در وقت اشغال
 با ای صلوٰة در پیش مصلای اجتناب مکثوب بپدیدار ملجهون آنکوی
 کشود و ملاحظه فرمود ابن کلامات در ان نامه مسطو بود که با بن الامام
 آیوب نفسک فی الکهف ای الوقت المعلوم فی ان الله فی مشیته نجحکه
 لا يَعْلَمُهُمَا إِلَّا هُوَ چون ابن فهرث را ملاحظه نمود فرمود اینکه وقت
 من رسید برخواسته و برضع کذا شده روی بود کوه هفاده و از کوه او از
 برآمد که ادخل با و دینه الله فی بطنی که منم کوه عقیق چون از کوه ابن ندا
 برید اخضرت قردنک بکوه رسید بودند ناکاه شکا ف ازان کوه ظاہر
 کرد بد و مردی سپور عی با جامئ سپور با سنبال آن بزرگوار از کوه بیرون
 آمد و با هم داخل در کهف شدند و کهفتان پدید بدر کرد بد و انکو
 کوه پن بود و ناخترین در آنوقت بیست نفر بودند من جمله ربیعه بن فاسیم
 شبیت بن رضا القزوی و عبد الله الحارث و حکیم و حربن طرماح و عون
 بن عبد الرحمن و عبد الله بن وغرو بن اخفی و علی بن عبد الله عنان

بودند و این اشخاص کان بودند که در خدمت انجناب از مکبیرون اند
 بودند و ملازم رکاب بودند تا آنکه انجناب مخفی کرد پسند راوی کعبه که
 بعد از غبیتنا انجناب هم دو فرقه شدند فرقه کبانیه و فرقه جارودیه
 کسانیان کوپنده که محمد مهدی همان محمد حنفیه است که در آخر الزمان خرج
 خواهد کرد و جارودیه کوپنده که محمد مهدی ولد امام حسن عسکری و محمد
 خفیه سپهسالار او است و بعضی از کراز شیعیان انجناب اعتقداد چنان است
 که انس و در کوه رضوی که از کوههای فیما بین مدنه و مکاه است اقام شد
 و در عبادت خوشی سخانه و نعمای اشتعال دارد و میکوبنده محمد موعود اول
 و در آن غار بار پیغامی از برائیش آب و عسل خلیق فرموده تا کرسنه و شنه
 نمایند و این شعر را کی از شیعیان ان بزر کوار ساخته که دال بر این مطلب
 و سبیط لا بد و ق الموت حتی به عود الحنبل بقدیمه اللواء پیغمبر فلادی
 سیم زمانه بر صنوعی عنده عسل و ماء و دیگر طایفه زیدیه اند
 که میکوبنده محمد بن ابو الفاس عمر بن علیت حین محمد این امت است و
 اور اغائب میدانند و دیگر جماعت ناؤسبه اند که امام جعفر صادق ط
 مهدی و هادی امت میدانند و انتصرب راحی غائب میدانند و
 میکوبنده بالشکر اینو و دیگر ظهور خواهد کرد و دیگر اسماعیلیه اند و

اپسان پزد و طایفه اند بلک طایفه فائیلند با پنک حضرت اسماعیل لد امام جعفر
 صادق امام است و از دارفان رحلت فرموده و کفن حی است و غائب مجدد
 موعود هاست و طایفه دیگر بقوت انجات فائیلند و پرس محمد بن اسعب
 دا امام دانید کن لک ولد محمد را و نلا بعد شنیل امام است ران افیا مت در آن
 اسعب دانید و بن عباس ملطف شد ندان بود که چون موسی بن جعفر
 این دنبای فانی را برای جاو دانی بشنید فرمود و از قیدش رست و بعثام فراز
 پوست سندی بن شاهک بن هشیم بن عذری بحکم چیز خالد بزمی
 جمعی از علماء و فقهاء و اعيان و اشراف بلدر ایشان خواست که بیتندان
 حضرت از دار دنبای ارخال فرموده دیگر من بعد کسی نکوید اخصر شد
 و از نظر خلق پنهان شد و عنیت اخبار فرموده پر جسد مبارک اخصر
 ای و ایشان اور دند برج بر جبله و بحکم چیز خالد منادی ندارد اد که
 هذا جسد موسی بن جعفر آنی فرمیم ای راضیه الله لا یموت فانظر و ایه
 و اینکه میگویند چون هرون الرشید حضرت را مسموم ساخت و شهد
 نرسید که مبادا مردم بحقیقت امر ای کاه شوند و ببرونی بثور نداشند ای
 و اشراف و ارکان بلدر اخواست نا انکه مشاهده فائیلند که اخصر شد ای
 از دنبای صفو فرموده بدون اینکه ایجی باور نیست باشد این سخن مبنی

غرض است بعلت اندکان امام عالی مقام درستین معدودات در قبیل
 حسرف بندوی بود از شورش غوغای خلق منوه بود و از احتمال
 خوف نداشت با وجود پنهانی اخضرت در چهات بود و خلق فرز غوغای موضعی
 نمودند و از شیعیان اخضرت کاری ساخته نشد پس یعنی اش که بعد
 از آنها الشیخ ز احمد خاوند نبوده و اکثر الحقيقة از مردم فرس و خوف
 میداشتند در پیش از جلد مطهر از نور بعضی سخنان ناشابه کفر
 آمیز را نپردازند و با وجود اینکه مردم را جمع کردند و جدش را به مردم نمودند
 معدنک و با وجود این همه دقتها جاعنی مدعی کردند که اخضرت از
 دارد بنا از فتوحه و حقیقت و عنیت اخبار فرمود و کروهی عنیت اخضرت
 فائل شدند که ای افرا و افقه میکوبند و بر بعضی امر مشتبه شده
 و در خدمت حضرت رضاعه سؤال کردند و جواب شنیدند من جمله
 ابی جریر فیضی بود چنانکه در اصول کافی فی تاب آن الإمام متین یعلم آن
 الامر قد صار ایلیه عن ابی جریر الفیضی قال فلت لا بی المحن جعلت فداك
 قد عرفت اقطاعی الى ابیک ثم ابیک ثم حلفت له وحقیقت رسول الله
 وحقیقت فلان وفلان حتى انتهیت اليه باته لا يخرج متین ما تخبرت
 الاحد من الناس عساکر عن ابیه احی صوام میت فمال والله قد

فقلت جعلت فدك اتن شبعنك بروون آنچه سنة اربعه انبیاء قال
 قد و الله الذى لا اله الا هو هلك فلت هلاك عبئه او هلاك موئ فال
 هلاك موئ فقلت لعلك متى في نفقة فقال سبحان الله فلت فاوصي لك
 قال نعم فلت فاشرتك معك فيها احد قال لافت فعلتك من اخوك امام
 الحسن
 قال لافت فانتم الامام قال نعم و دیکرا از سؤال کشید کان در خدمت اباب
 على بن اسپاط بود فی الکافی عن علی بن اسپاط قال فلت للرضا آن جلا
 بعض اخواه ابراهیم ذکر له اتن اباک فی المحبة و اتفک نعلم من ذلك ما الا
 بعلم فقال سبحان الله پموم رسول الله ﷺ و کاموت موسی قد و الله
 کما مضی رسول الله ﷺ و دیکرا از ائمه اثنی عشر حضرت امام جواد بودند
 چون ان بزرگوار از دار دینا بد ارعی عریج فرمودند با مرمعنضم عتبی
 جدا محضرت را از بام فصر بزیر اهل اختند و قد غن کرده که اینجده را
 برندار و ناچند روز بهمان بخی افتد و بود و مردم مشاهده میکردند
 و بعد از چند روز که کذشت اذن داد نابرد اشند و در مقابر قبری
 در عصی بر جدت موسی بن جعفر و فن کردهند و مقصود معنضم البشة
 معلوم است و دیکرا امام حادی عشی حضرت امام حسن الملقب بعسکر
 چون داعی حق والبیک اجابت کفت و از قید دینارهای پافت و برای

با فی شناخت پس از نسبیت نکفین اخضرت سلطان امر فرمود بابی
 عبیع لدمونو گل که بر جانه اخضرت نماز نخواند و ای عبیع در هنر کام
 نماز غایی عدول دار الفضای طلبید برس نفت اخضرت و روی مبارکش
 را کوئد و با اثاث نمود و بوار باب عقول مقصود از ظاهر نمودن وجه مبشر خوش
 برا خواص وعدول معلوم است لازم بشرح مطلب نیست و اما عالی
 که از برای خلیفه فاعم خبر داده اند بیار است هر کاه کسی از روی بصیرت با
 حدث نظر از روی حقيقة خالی از نعصب اغراض نفسیه بدون تقلید
 ابا واحداً دخل الصالوحة الله در اخبار واحداً ثبت ملاحظه نماید مقصود
 و منظور ائمه امام را در لک میناید دیگر اذن و اعیان خود را با خبر
 واحداً ثبت مجحولة و اهله میندد مدن جمله از علامات مشهوره خروج
 دجال و خروج سفیان و دیگران نفاع صحیح بین زمین و آسمان و طاوی
 شمس از مغرب و نار بیک شدن شمس و فرو حرک داینه الارض و نزل
 حضرت عیج از آسمان چهارم و ظهور ذوبن و مونا هم و موئا سپر و
 افقناء دولت بجز عباس است مخنثین خبر خروج دجال است که باشد
 ظاهر کرد از سمت مشرف زمین سپسان بنابر جزئی در خود سپسان
 و بروانی در عرض مشرف زمین و حدیثی در اصفهان از دهیکه معروف

و فولی در شهر اصفهان و در روستا خروج کند و ظاهر کرد داشت
 شود در حائل بزرگ با خاکستری زنگ سوار باشد و آن خرمه را
 بسیدار دهان بین کامش بروانی پمپل و برو اپت دیگر چهار میل فاصله
 بوده باشد و نزد فاصله ما بين دو کوشان یک میل پاکش بوده باشد
 چشم راست از اصل خلفت ندارد و در پیش اپشن چشمی باشد و مانند شنا
 صبع میل رخداد و در چشم را نماید پارچه کوشچی کوپا باخون چشم را
 و در میان دو چشم لفظ کافر نوشته شده است بضم که هم کس افراد
 میخوانند خواه نوبتند باشد بهانه و بطنی لا رض راه میروند چنین ده
 ز پر پاپش پچیک میکرد و بد ریها داخل پیشود و افتاب و راه باوی سر
 میکند و در پیش رویش کوهم میباشد از دود و در پیش سر شکوه
 سعیدی باشد که خلا پنجه نین میباشد که آن طعام است و در این اخط
 شد پد خروج میکند و بچیز ابی عنیکن رده مکار اینکه کشیده میشود
 بطور یکه جا پش نار و زمام است خشک میماند و باوان بلند نداشته
 بنوع یکه همچن و اند و شیاطین در طابین مشرق و مغرب میشوند
 و در رو اپت دیگر الچهل روز تمام عالم را طغی نماید و کرم شکند
 و مرد پر امیکند و بعد از کشتن او را زنده میکند آنچه اول اینکه این چیز

با این شرایط مذکوره خلاف حکم عقل است با فران هم مطابق نیست
 مگر این حدیث را ملاحظه نکرده باشدند در وفیت که راوی حدیث
 امام در خصوص احادیث مختلفه سؤال کرد فرمودند حدیثی که از ما
 نقل میکنند اگر با فران مطابقت بتوان کنید و اگر با فران مطابق
 نشد با عقل میزان کنید و چون سخن داد با عقل موافق نبامد و با
 فران هم مطابق نیست رد کنید و بنزید بر دیوار و در اصول کجا
 میفرماید با سناده عن اپویب بن الحارث قال سمعت ابا عبد الله یقین کل
 شئ مردود الی الكتاب والسنۃ وكل حدیث لا يوافق کتاب الله فهو خوف
 ایضاً با سناده عن اپویب بن راشد عن ابا عبد الله قال ما لم يوافق
 من الحديث القرآن فهو خوف انهی و انكجاه ثابت ومعاوم شد که با
 این شرایط و نقضیل رسول خداخبر را ده باشد فرمایش حضرت خیر الانام
 این بوده که خود را از فتنه دجال نکاه دارد و برفرض اینکه رسول خدا
 فرموده باشد که دجال با چنین شرایط ظاهر پیشود البته ناویل ندارد
 و چونه ناویل ندارش باشد زیرا که این شرایطی که در باره دجال ذکر
 نموده اند از اینهمه نداندیست که میکند و جن و این از مفتر ثبات مشرق هم
 میشنوند و اگر کسی بالفرض چنین نظر نداشته باشد بکوش هم

میکنند
 ایضاً
 میکنند
 ایضاً

اهل عالم بسی بقاین است و شکی نبیت که اهل عالم همه از خوف هلاک
 پیشوند و دیگر منافقی بر روی ارض با فی عیناً ند چنانچه فوم صالح بیکجیج
 همه هلاک شدند با وجود دیگر آن صد اچنداں بلند بود که بشهر های
 دیگر بسی دیگر مخصوص انکاران بود که فوم صالح بودند پس این صد ایشان
 محیب فوج عجیب فواث زیرا که با بد کل اهل عالم پیشوند و اگر کوپند که
 این صد ایشان اهل ارض پرسید بدون اینکه احادی هول و هر سی برادر
 و خوف نماید پس با بد کفت که این خرف عاد است و از اعجاز دجال است زیرا
 که هر کاه شخصی پیدا شود و چنین نظری در عالم و قلوب اهل عالم داشته
 باشد که ندانی بلند کند که ابد و شان من بشنا بد بسوی من بعضو
 سخنان کفر امپر بکوپد که فلم چا میکند متعرض ذکر آن کلامات شود
 بلا شک چنین کاری از قوه مخلوق خارج است و اگر کوپند چون داشته
 فن سحر استاد ما هر یک لهد این فعل نیاز سحر های و بیت جانانکه
 این از حالات عقلی است که تفی پیدا شود و در عالم دعوی باطل
 داشته باشد و سحری بکند که آن سحر وی محبوط شود بر اهل عالم و اگر
 فرق فینا بین سحر و معجزه را میدانند هر کمن چنین مطالع معتقد
 کنند و ازین قبل مقولات اجتناب میگنند و از بعضی ظنوات

وموهومات پرسند و دیگر اپنکه بچیج ابی هنگز رد مکرانکه
 کشیده پسورد بطوریکه ناروف قیامت خشک میماند پس با پدیده زدنها
 ورودها و درجه ها و چشمها کذربنا پذیرا که تمام روی زمین با
 با پدیده کردش کند و بعثت عبور روی دیگر ابی بوری ارض باقی خواهد
 ماند با وجود پیکه چند سال قبل از خروج وی خشک سالی شد پدیده
 باشد و در سال سوم فطح مطر کرد پس باشد و مردم ببلای خسرو غلا
 وجوع مبتلا کشته باشند و افتاب هم که با اوی پرسیدند البته حرارت
 افتاب هم متدبر عطش است و بنایاث و اشجار و اثمار را نیز پسورد
 دیگر نه اشجار و اثماری باقی میماند و نه کاه و بنای اب هم که ناپایاب
 پسورد حال نرا بخوبی معمود پیکانه فرم میدهم که مشنهای من بعد در روی
 زمین باقی خواهد باند لا والله احدی باقی میماند من تجزم که علاما
 دیگر که بعد از دجال وافع میگردد از بواری که وافع خواهد کرد پس و
 خرباً ان عظمت و مزر کی با وجود آن توسعه و فضل طویل پنهانی
 کامها پیش و پیچیدن زمین زیر قدم ها پیش من تجزم از مخلوقی که
 عقبش راه میروند درجه قوه هستند اگر کویند بقوه لشیه حرکت
 میکنند که از مخلوقی که از قوه لشیه خارجند که چنین جزئی

در هیچ کتابی احادی ندیده و بروایت دیگر فاصله پناین دو کوش
 آن خرم و هوم حمل میل میباشد که هر سه میل یک مرخ سخت وارنها
 از روی زمین هفت فرسخ و طولش سی فرسخ و هر کام وی یک میل و دو
 ماین دو کوش جمعی بنشینند و ان کافر بالای آن خرسوار شود و عصا
 از نفره که طول آن یک مرخ سی بوده باشد بدست کرد و اشخاصی که
 با این مفتره باشند اعتقد دارند در واضح دجال را در هر کاری و هر
 امری ظاهر و نو انا میل است بعوز بالله من غضب الحیمار زیرا که می
 کوپنده طی لارض راه میروند و یک مرخ ند که اچای اموات میکند و یک
 حرکت جبال و سپر شمر و فربا او و صدای صحیح دیگر از اسماں باز
 بزهین باراند و هر کس هرچه در خاطر کرد وی بکوپد حال نو را بخدا
 آیا سزاوار است که چنین هر انجی را از برای دشمن خدا فائی شوند لا
 و الله بدانکه در بحراست که در هر عصری از برای هر پیغمبری که
 مرسل بوده دجالی هم بوده و لازال در مقابل نور ظلمت بوده
 بمصادف حدیث ولکل موسی فرعون نعرف الا شباء با ضد ادها
 چنانچه مشاهده میشود که اگر ابلظلانی نباشد همان نور ای را
 کسی نداند و مراد از دجال عالمی است که مقابل آن ظلمه بیانند و

میتوانند
آن را
جایز
نمایند

خصوصت غايد و سداره مردم شود و ناس را لازم راه حن باز دارد و باش
 کن به مجموعه که از مظاہر جمل ناشی شده خلق را در ضلال و سرگش
 انداد ناگهانی حق هذالرجل دجال العصر و صنم الزمان لوکان
 الناس بصر المخدود ببصرون چنانچه حضرت خمینی طب علیه صلوات الله
 الغریب الوهاب فرمودند علامه السوادجایله القوی و صادق الـ
 محمد بیفرها بد فهماء ذلك الزمان شرفهای نئح ظل السما و منهم
 خرجت الغنة والیهم بعود و معنی لغوی دجال خدمعه کنند و نلیس
 کنند و مردمان است چنانچه خواجه کائنات فرمودند بظاهر بعید
 الکاذبوں والدجالوں و در حدیث وارد شده و فنبکه ابی بکر حضرت
 صدیقه طاھرہ فاطمه زهره را لرز رسول الله خواستکاری عنود حضرت
 فرمودند اتنی وعدھا لعلی ولت مدجّال و دیکرسیانی است که ما اول
 دارد چنانکه در کث معبر چون بخار و عوالم و عزائم اخديث شفیف
 امام سایع موسی بن جعفر متفوّلت که انحضرت فرمودند اکنام اینها
 و زمین همہ و بني عباس خروج کنند هر یه زمین از خونهای ایشان
 سپربهیکرد و نهیئتند و بني عباس غالب اپندا و فنبکه سفیانی
 خروج بکنند روى بیکوبد عرض کرم اپسید من ابا خروج سفیانی

جمله مخنو ماشت فرمود از مخنو ماشت آنچه و موافق این حدیث داشت
 و ف انصار ض دولت بقی عباس با پذیر ظاهر کرد پس باشد اینضاد و کث
 معبره چون بخار و غیره مذکور است حدیثی و ان حدیث این است را و
 سپوید در خدمت امام جواد حاضر بودم که ذکر سفیان و اپنیه روا پ
 شد بود که از مخنو ماشت عبیان امد در احوال عرض کردم که ابا خدار اد
 مخنو ماشت بد اوافع پیشود فرمود ازی بعد ازان عرض کردم ابا جائز ا
 اندک خدار اد را مرغایم بد اوافع شود فرمود که قیام فانم از مبعاد است و
 بد آنکه سفیان پر نجیب ظاهر بر اصل حضا پیش و دفایق و پیش و دلنش
 معلوم و مفهوم است بکوصوفی دجال شکل ملحدکش زغم بوزک
 محدثی دین پناه رسید و دیگر اسماع صحبه اکرم نوز منظری که
 میان اهل عالم فریادی بلند شود چنین نعره هرگز بلند نخواهد
 و جواب این صد اهمان بود که دوند ا دجال عرض شد واکر در واقع خواست
 باشی که معنی صحبه ابدانی فاعلم بآیة نذاء الله میسان التبیین و میں
 فی اجتیان ظهورهم و آیام طلوعهم و آیاری جالمم ما پنطرون الا ابضم
 واحدة ناحلهم و هم پچھمیون ان صدای الهم ندای رفاقت و صحنه
 صمدان و نافع و سجا ناست که با پذیر بکوش هوش اهل عالم رسید پذیر

جمله مخنو ماشت
 اینچه و موافق
 این حدیث داشت
 اینضاد و کث

لازم نکرده کی فراید کند هو الفامر فوف عباده پن از آنکه نفس ظهر
 ظاهر کرد بد باند که زمانی پن صد اکوش زواصل عالم میکرد مثل
 آنکه حضرت رسول صلوات الله علیه هنکامیک در بیطحاظا هم کرد
 و دعوی بیوت و رسالت فرمود در قلبیل زمانی پن صحنه بکوش اهل علم
 رسید و ابن صد ایند بود ناسنہ سین و ما پن بعد الاف من المجزء
 علی هاجرها التھبۃ والسلام لصحیحه دیگرچه این عالم بلند کرد
 و آن در وقیع بود که نیم صحیح الهی بوزیدن آمد و بحرحمت نامشانی متویج
 شد و جمال حضرت ذوالجلال از سرادر غنیب بعرصه شهون محظی فرمود
 و آن شمس هماء معانی از افق شهر ازان اشراف فرمود و انصداد صحنه فریزد
 ارکان عالم انداخت و آکون صدای صحنه عالم را فرا کرده در محله
 محفل و انجمنی اسماعیل پیغمبر مبشره حتی در جرگه او جشنها و زیماه اجر
 ها پسند را سواف و شوارع و مدارس و سراهای جو راجح البلا و نهاد
 این صحنه بلندات ای پیچانه بیکاره نوبر و صدارا بستانی و پی صدا
 بلند شون آنکه درینه او هام و ظنون بھلاکت فرسی و دیگران
 علامات آنکه شرق فراز طرف مغرب ظاهر کرد از شمس و غریب
 کثیره اراده شده کی خواسته باشد که نیک استفهام کند کذا بینطا

ایشان را بخواهد و هر کاه از روی بصر پر شان کتاب را مطالعه نماید
 معانی شمس و فریاب طویح حفیقت ادارک میکند و در این مورد مراد از ظایه
 شدن شمس جال نقطه اولی و آن بگیری روح من فی الملک لـه الفداء بود
 که از افق فارس طالع کرد بد وعا لم را پر نیور جال بدیع المثال خود میتو
 د من شخصی خرمود و دیگران علامات ثاریلک شدن شمس و فریش دیگر شد
 که از برای شمس و فریمان ببار اطلائی شده و مخصوص باین شمس و فریش ظاهری
 نسبت چنانکه در دعای فلاحه میفرماید آین الشموس الطالعه ابن الـفـاعـلـهـ
 المبـرـهـ آینـ الـأـنـجـمـ الـأـنـاهـهـ و خواجه نصیر طوسی در صلوان خود میکرد
 اللـهـمـ سـلـیـمـ عـلـیـ الـامـامـینـ الـهـمـامـینـ الـیـ اـنـ قـالـ الشـمـیـنـ الـقـمـیـنـ
 و در زیارت امام رضا میخوانی السلام علیک باشمش الشموس و ابن
 بدیعی است که در هر ظهور بعد شمر علوم و افتادا حکام و امام و نویس
 که در سما و شریعت طه و قبل بود و اهل انصار پا نوار آن مهندسی و شیخ
 میسودند ناریلک میشود یعنی باطل و ممنوع میکرد و سما و شریعت نازه
 باشمس و فری و کوابک علوم و معارف و احکام جلد پنجم مبنیه انجاد
 میکرد و دیگران علامات حرکت دایمه ای ارض ایشان بیزنا و بلاده
 چنانکه در اخبار کثیره معبره وارد شده و در کثیف معبره چون بخار غیره

منقول است که مراد از دایره الارض امیر المؤمنین علیه السلام است و در بعضی از خطب
 خود این خصیت مبین را پد آن دایره الارض و دیگر قرول حضرت مسیح از ایمان
 اول باید فهمید که مقصود از سما چیز و طبعت مبارک ابی جل و علاء
 کتاب مبارک اپیان مبین را پد لفظ سما در پیان شمس معانی و مراثی کشید
 اطلاق مبتدء مثل اسماء امر و اسماء اراده و اسماء ظهو و اسماء بطن و مشاه
 ذلت پن مقصود این بنوده که حضرت مسیح از ایمان ظاهر نازل شد بلطف
 حضرت مسیح نازل کش از ایمان مشیت ریان و لکن بثولد و اکرکوئی که
 این امکان ندارد بعلت آنکه در اخبار لفظ سما نظریه شده است جوا
 سیت از فعل عرض شد که لفظ سما معانی بیمار دارد و در هر موردی همانا
 محل و مقام از لفظ سما معنی اراده مبتدء مثل خلاف عالم در فرقان ک
 فارق بین ایمت در سورة ذاریات مبین را پد و فی التّمَاءُ رُزْفَكُ وَمَا تَعْدَ
 و حال آنکه روز فراز ارض است و در حدیث وارد است ای اسماء نزل من التّمَاءُ
 با اینکه اسماء ازلسان عباد ظاهر مبکر ده ایضا در کلام مجید مبین را پد
 در سورة هرون و هُوَ اللَّهُ أَرْسَلَ إِلَيْهِ رُشْرَاعًا بَنَّ بَنَّ بَنَّ رَحْمَةً وَ
 آنَّا مِنَ التّمَاءُ مَاءٌ طَهُوًا با وجود پدک از غمام فنول باران مبتدء
 و اینکه ذکر بثولد شده کی و حشت نکند زیرا که همچو اشکا ایند رده چنان

مولای مشیان و امیر مؤمنان در فرشت خطبه افتخار به کرد او یعنی
 اصبح بن نبأة است میفرماید فوله این بـ فـ الـ أـ رـ ضـ كـ تـ رـ بـ عـ بـ دـ كـ رـ فـ وـ
 دـ عـ وـ هـ بـ عـ دـ دـ غـ فـ وـ عـ وـ دـ هـ بـ عـ دـ وـ جـ عـ حـ دـ بـ شـ اـ كـ لـ كـ نـ فـ دـ بـ هـ اـ فـ دـ تـ دـ
 عـ لـ بـ شـ اـ وـ مـ نـ رـ دـ عـ لـ بـ شـ اـ فـ دـ رـ دـ عـ لـ اـ يـ هـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ الدـ عـ وـ اـ بـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ اـ
 الصـ لـ وـ اـ بـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ التـ فـ اـ بـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ الدـ لـ لـ اـ بـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ
 الـ اـ بـ اـ بـ الـ بـ جـ بـ اـ بـ
 اـ بـ
 اـ بـ
 اـ بـ
 حـ بـ فـ بـ ثـ شـ فـ كـ رـ وـ نـ بـ بـ رـ بـ رـ دـ رـ كـ لـ اـ بـ
 اـ بـ
 اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ اـ بـ
 المـ ذـ كـ رـ فـ الـ صـ حـ فـ الـ أـ لـ وـ لـ اـ آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ خـ اـ يـ سـ لـ بـ مـ اـ بـ آـ نـ اـ وـ لـ لـ الـ حـ لـ اـ
 آـ نـ اـ صـ اـ حـ بـ الـ صـ رـ طـ الـ مـ وـ قـ فـ آـ نـ اـ مـ اـ سـ مـ الـ بـ جـ نـ وـ الـ نـ اـ دـ آـ دـ الـ أـ لـ وـ لـ اـ
 فـ وـ حـ الـ أـ لـ وـ لـ فـ اـ فـ هـ مـ دـ بـ دـ هـ خـ وـ اـ هـ مـ كـ بـ اـ شـ دـ شـ شـ نـ اـ شـ نـ اـ شـ دـ شـ اـ
 رـ دـ رـ هـ رـ بـ اـ سـ وـ دـ بـ کـ رـ اـ زـ عـ لـ اـ تـ اـ تـ طـ هـ وـ دـ وـ زـ بـ اـ شـ کـ کـ اـ نـ بـ اـ شـ کـ کـ اـ
 وـ بـ عـ دـ اـ زـ طـ هـ وـ طـ اـ هـ وـ هـ وـ بـ دـ کـ رـ اـ کـ شـ وـ هـ کـ کـ مـ اـ شـ اـ هـ دـ نـ وـ دـ بـ کـ رـ اـ

از علامات موئا احمر وابیض است که بلای وبا و طاعون و فتل و خوف پیش
 باشد و ابن بیل از ظهرو و بعد از ظهرو واقع و ظاهر کرد پد و در بلاد دوبار
 جاری و ساری کرد پد چنانکه در گیث ثوار بین منقول است و دیگر علاماتی که
 امیر المؤمنین[ؑ] خبر داده واقع و ظاهر کرد پد چنانکه در مجاہد ابا نوار گیث
 معبره دیگر از عالم و عزمه منقول است که سیان فارسی[ؑ] بکوید که خدمت
 امام المتقین عرض کردم ظهرو قائم که از اولاد ثواست کی واقع خواهد شد آن
 حضرت آمیک شد و فرمود فام ظهور ینکندنا و فنیک اطفال سلطنت
 و حضور خدا صنایع شود و با فران غنا، بکند پر و فنیک پادشاهان
 کور و مشتبه و پر انداز نه هستند از کاخها بردهای خلابی که مانند سرپند
 کشید کردند و شهر بصره خراب کرد پدر انوشت فائی که از اولاد
 است خروج بکند ابضا در کتاب مذکور گفته که بیاری از علامتها
 ظهرو واقع شده ماست خراب شدن دیوار مسجد کوفه و کشن اهل بصر
 امیر خود شان ازو زوال سلطنت بنی عباس در درست مردیکه برایشان خرج
 کند از جاییکه اول سلطنت شان از انجایطا هر شده و مردن عبد الله
 که اخر سلاطین بنی عباس بوده و خراب بودن فوجی شام و کشیدن
 جن بروی شط بعده از محلیکه محله کرخ قدم کیت همه اهالی اند که

مذکو واقع کرد پس و بعد از ابن علامت دیگر است و آن رسیدن این فرشت
 به تنکنای کوفه بر قدم رفته واقع نمی شود انهانی و آب فرات نیز اکنون بکوفه
 جاریست و قرده بک مسجد کوفه را داشت و در حدیث دیگر منقول است که چون
 قائم موعود طلوع و ظهور فرا پدید آب فرات بدین پای بخفر رفیش مینماید طاخنه
 میگردند و آن رشته از آب فرات جدا کرده اند و گشته اند بدین پای
 بخفر آن رشته بعد از کردستان طاخنه بدین پای بخفر رفیش مینماید
 و دیگر در خطبه افتخار پیر میگیرند ای ان قال الاولان تخریج علماء
 عشره او لھا مخزب الرایات فی اذقۃ الکوفة و نعطیل المساجد و نقطع
 الحجاج و خسف و قدف و طلوع الکوکب المذنب و افتراق النجوم و هرج
 عجب و مرج و قتل و عصب فذلك علماء عشره ومن العلامه الى العلامه
 فاذ ائمه العلامات قام فاعنم المحن انهانی مدانکه جمیع علمائی را که
 رسول خدا و ائمه هدایت انبیل خبر داده اند واقع کرد پس هنی امیران بخفر
 این بود که علمائی منقد مینمی ملاحظه ظهور علامات منتظر بودند که
 اخضرت در آیام دولت صفویه کتف ثقب فرماید زیرا در کتاب انوار
 نعمائیه فی باب نعمین وقت ظهور القائم ذکر میگیرند ای احادیث الا
 مارویه الشیخ الاجل الحدیث محمد بن ابراهیم النعمان فی کتاب العینة

بسنده إلى أبي خالد الكابلي عن البافر إنَّه قال كاتن بعوم فدخل حجا
 بالشرف يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فإذا رأوا ذلك
 وضعوا سببهم على عوانفهم فجطون ما سالوا فإذا أقبلوا عليه حتى يقو
 ولا يدفعونها إلا إلى صاحبكم فلما هم شهداء قال إمام الله أيامه إنَّه
 لا ينفع على أهل البصائراته لم يخرج عن الشرف خارج سوى باب
 السلطنة الصفوية وهو الشاه اسماعيل على الله معاصر في المقام
 ومن قوله لا يدفعونها إلا إلى صاحبكم آه المراد به القائم فنكون في هذا
 الحديث اشارة إلى تصدّل دولة الصفوية بدولة المهدى فهم الذين يسلّمون
 الملوك له عند ظهوره بلا قراع وجدال والحديث الثاني في ذلك كالتالي:
 السطّاب بأسناد معبرة إلى الصادق عليه السلام فـقال بينا أمير المؤمنين يحدث
 في الوفا بـالـتـيـجـرـيـ بعد ظهور المهدى فقال له الجماعة بما مـيـزـهـ
 في ايـمـ فـثـ بـطـهـ لـهـ الـأـرـضـ منـ الـظـالـمـينـ فـقـالـ لـأـيـكـونـ حـتـىـ فـرـاقـهـ
 كـثـرـةـ عـلـىـ الـأـرـضـ مـلـاحـقـ ثـمـ آنـهـ فـصـلـ اـحـوـالـ بـنـيـ اـمـتـهـ وـبـنـيـ العـاسـ فـ
 حدـيـثـ طـوـبـ الـخـصـرـهـ التـراـوـيـ هـقـالـ اـمـيـرـ المـؤـمـنـينـ اـذـ اـفـامـ القـائـمـ فـجـبـرـ
 وـغـلـبـ اـرـضـ كـوـفـاـنـ وـسـلـطـانـ وـنـعـدـيـ جـزـرـةـ بـنـيـ كـاوـانـ وـقـامـ مـنـاـ
 قـائـمـ بـجـيـلـاـنـ وـاجـابـهـ الـأـبـرـ وـالـدـيـمـ وـظـهـرـهـ لـوـلـدـيـ رـأـيـاتـ الـرـكـ

مُثْرِفَاتٍ فِي الْأَفْطَارِ وَالْحَمَّاثِ وَكَانُوا بَنِ هَنَّاثٍ وَهَنَّاثٌ إِذَا خَرَبَ
 الْبَصَرَةَ وَقَامَ امْرِئُ الْأَمْرَاءَ فَحَكَى عَلَيْهِ السَّلَامَ حَكَابَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ إِذَا
 جَهَزْتَ الْأَلْوَفَ وَصَفَّتَ الصَّفَوْفَ وَقُتِلَ الْكَبِشُ الْخَرْفُ هَنَّاكَ يَقُولُ
 الْأَخْرُ وَسُورَالثَّائِرُ وَهَلَكَ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُولُمُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَالْأَمَامُ
 الْجَهْلُ لِلشَّفَّاقِ وَالْفَضْلِ وَهُومُنْ وَلَدُكَ يَاحِينَ لَا إِبْرَكَ مُثْلُهُ نَظَمَهُ
 بَنِ الْرَّكَبِينَ فِي دَرَبِيرِ بَلْطَهْرِ عَلَى الشَّقَلَيْنِ وَلَا يَرْكَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا دَيْنَ
 طَوْبِي بَنِ دَرَكَ زَمَانَهُ وَلَحْيَ اَوَانَهُ وَشَهَدَ أَيَّامَهُ قَالَ ضَاعَفَ اللَّهُ
 أَيَّامَ سَعَادَتِهِ إِلَى إِنَّ قَالَ الظَّاهِرَاتُ الْمَرَادُ بِاَهْلِ الْخَرْفِ وَجَمِيعِ مُحَرَّسَانَ
 هُمْ اَمَرَاءُ التَّرَكِ مُثْلُ جِنْكِنْخَانَ وَهَلَاكُوكَخَانَ وَالْمَرَادُ بِجَادِجَ مُجِلَّانَ
 هُوَ الشَّاهُ اَسْمَاعِيلُ وَمِنْ ثُمَّ اَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَسَمَاهُ وَلَدُهُ وَالْمَرَادُ بِامْرِئِ الْأَمْرَاءِ
 إِمَادُكَ الْسُّلْطَانُ الْمَذْكُورُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْمُلَادِيْنِ الصَّفَوَيْهِ وَفُولَهُ فَنِيلَ
 الْكَبِشُ الْخَرْفُ الْقَاطِرَهُ اِشَارَهُ إِلَى الْمَرْحُومِ صَفَى مِيرِ زَاخَانَ وَابَاهُ وَهُوَ
 الْمَرْحُومُ اَثَاهُ عَبَاسُ الْأَوَّلُ فَدَفَّلَهُ وَفُولَهُ يَقُولُمُ الْأَخْرُ الْمَرَادِيَهُ الشَّاهِ
 صَفَى فَانَهُ اَخْدَدَهُمْ وَأَوْلَى مِنْ فَدَّلَهُ هُوَ الَّذِي بَاشَرَ فَدَّلَ اَبِيهِ صَفَى مِيرِ زَاخَانَ
 وَفُولَهُ ثُمَّ يَقُولُمُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ اِشَارَهُ إِلَى اِنْصَالِ الدُّوَلَهُ الصَّفَوَيَهُ بِاللَّهِ
 الْمَهْدَوَيَهُ عَلَى صَاحِبِهَا الْصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَالْتَّهِيَهُ وَدِيْكَانُ عَلِمَاتِهِ

نشانها انقضاء دولت بنی عباس بوده چنانچه در حدیث وارد شده و دست
 کث معینه و چون بخار و عوالم و غیرها مرقوم و منقول است از آن‌جهه طاہر
 که بعد از انقضاء دولت بنی عباس سپاه خروج میکند و فاعل ظاہر
 میگرد و اکون از زمان زوال دولت بنی عباس فرخا کند شنیده و دست
 بخار از ابی بصیر روا پشت نموده که او گفته از حضرت صادق شنبه
 میفرمود که صرکه برای من بمردم عبدالله ضامن شود هر اینه
 من هم بعیام فاعل ضامن میشوم بعد ازان فرمود و قیمتکه عبدالله
 مرد خلاصی دیگر برسکی جمع نمیشوند و این امر انشاء الله منشئی
 نمی شود مگر بصاحب شما اینه و بدیهی است که عبدالله مرد و از این
 رفت و سلاطین مسلحه منکره مسئله مقتله مفسدید بر ملک ثلطفه
 است بلایا مفسد و خلق را مطبع و مصنف اخود کردند و صاحب نخت و ناج
 کرد پدرند و اینکه میگویند و قیمتکه فاعل ظاهر میشود خزان و دفاین و
 کنوز و فلزات و معادن در ارض از برای فی ظاهر میگرد و چنان
 بدل اموال میفرماد که از حساب و شمار پیروز شد و انقدر بقدر از طلاق
 و نفره بمردم عطا میفرماد که همه مردم بساز و غنی میگردند حتی اینکه
 وجه زکوهه و ابد رخاخهای مردم میسر نیست و بهمیک عرضه میدارند احمد

فیول ینکند اگرچن باشد پس از برای امام چه لازم که دیگر از خلف مطابق
 اموال زکوہ بفرماید و چنین امای دیگر منکر و مکذب و معرضی ندارد که
 اعراض کند زیرا که از اموال و اثقال و ذهب و فضله هر فرد مردم نیت غایب
 عطا میفرماید و این از امنیتی میکند دیگر از برای چه باوری خصوصی دارد
 و دشمنی کند لکن چنین نیست و از برای منتظرین این کونه مطالبه امدو
 جز حسرت چنی نخواهد بود بدلبل اند امور عالم محل و محل و معوق
 و معطل پیمان و کسی محل و مباشر امور دیگری ینتوقد چه که کل غایب و بیان
 میگردند در چنین حالی هر کاه کسی اراده بنای عمارت غایب کشی
 ینتوقد که کل کشی و سنک کشی نماید و همچنین جمیع امور شامه عالم برقین
 میگاند ابی الله آن ینجی الامور الا باستباها متنند ذرات جهان
 هشیار کوه هشیار کو در خواب نازند این همه سیدار کو سیدار کو بلله
 از کموز آن نقوص مطئه اطیبه اند که از خلف سراف عظمت درین
 عالم فاسوی ظاهر شوند و سیحان طفون واوهام را بید فدری خوف
 غایبند و خوش بجهنم باشند ما سوایش را معدوم شمرند فول او را
 میزان احادیث داشند نه احادیث را میزان او فرار دهند در مقام این
 بوجود دشمنتک باشند و دراظهار دلبل و برهان با پادشاهی شنید

در صوای جانقزای اُغْرِفُوا اللَّهَ بِأَيْلِهِ طبران هنایند و در سهاء بلند با
 مَنْ دَلَّ عَلَى ذَلِكَهُ بِذِلِّهِ عَرْوَج فرمایند نَاثِلَةُ الْحَقِّ شعره من هُوَ لَا يَعْلَمُ
 نجیر عند الله و عند عباد مکرمین عن کنوز الارض كلها و پنهاد بدیث
 لسان الله في مقام عز منبع سجناك اللهم بِالْهُنْفَا كشف عن ابصار
 عبادك ما يمنعهم عن الدخول في حرم قدسک و كعبه اجلالك لأنك
 ارحم الراحمين قد سبقت رحمتك كل الاشياء و احاط جودك من في
 لجهود
 لا إله إلا إنت المهيمن الغیوم و مؤبد ابن بيان حدیثی است که در عوالم
 و بخار و اصول کافی و نور العيون وحدیثة الشیعه رواست شده و في
 کتاب الفتوح عن امير المؤمنین آته قال ویجا للطالقان فات الله تغزی
 به کنوز البیت من ذهب ولا فضة ولكن بخار رجال مؤمنون عرفوا الله
 حق معرفته و هم اپناء انصار المهدی في اخر الزمان و از امام محمد باقر و
 امام جعفر صادق مثل این خدیث وارد شده باز پادشاه و ایشان است
 که قلبهاي ایشان چون پارهای ایشان است و حضرت مسیح احمد من جوازیز
 لفرومود در این مکان با پسید که در این شهر کنجزیخ دارم آکنون بر قدر
 با خود بیاورم و داخل شهر شد چون مراجعت فرمود جوانک خارکنی
 را با خود اورد و فرمود کنجزی خاکه بشما و عده داده بودم با خود اوردم

وَانْكَتْ اَبْنَ جَوَادَ كَمَا اَنْ اَسْتَ وَرِنْفِيرْ صَافِ دَرِدِيلْ اَبْهَ مَبَارَكَهُ دَرِسُورَهُ
 كَهْفَ وَامَّا الْجَذَادُ فَكَانَ لِغَلَامِينَ بَشَمِينَ فِي الْمَدِينَهُ وَكَانَ تَحْمِثَهُ كَهْزَ
 لَصَمَّا اَنْخَ رَوَابِتْ مِكَنْدَ فِي الْكَافِ عَنْ عَيَاشِي عَنْ الصَادِفِ اَنَّهُ سَئَلَ عَنْ هَذَا
 الْكَرْفَالِ اَمَا اَنَّهُ مَا كَانَ ذَهَبًا لِلْفَقْهَةِ وَامَّا كَانَ اَرْبَعَ كَلَامَ اَنْخَ وَابْصَنَا
 دَرِصَافِ عَنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْقُمَى عَنْ الصَادِفِ كَانَ ذَلِكَ الْكَرْلَوْحَامَ نَهْبَ
 بَهْ مَكْوُوبَ بِنِمَ اللهِ اَنْخَ وَرِنْفِيرْ كَاشِفِ دَرِدِيلْ اَبْهَ مَبِنْوِيدَ كَوِنْدَ كَبْ
 عَلَيْ بَوَدهُ وَاسْهَرَ اَنْشَدَ لَوْحِي بَوَدهُ وَدِيلْ دَبَرْ كَرْدَ رَبْحَارَ الْأَنْوارَ اَنْخَرَهُ صَهَا
 مَنْفُولَهُ كَفِرْ مُودَهُ دَابِنْ چَنْجَبَلَ وَشَابِتَ كَخَلَابِشَ مِكَنْدَ بَخَدا
 سَوكَنَدَ بَاهِمِكَنَهُ كَلَامَ اَسْرَارَ بَنْتَ مَكْرَلَفَ وَطَعَامَشَ بَنْتَ مَكْرَدَ رَشَتَ وَ
 اَبْصَادَ رَكَابَ مَذَكُورَ اَزْبَطَائِي مَثَلَ اَبْنَ حَدِيثَ رَارَ وَابِتَ مِكَنْدَ وَدَرِينَ
 حَدِيثَ رَوَابِتَ بَدِينَ نَهْجَ اَسْتَ كَطَعَامَشَ بَنْتَ مَكْرَجَوَرَشَ وَابْصَادَ
 بَحَارَ الْأَنْوارَ وَجَوَامِعَ الْكَلَامِ عَنْ اَبِي بَصِيرِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ مَا شَعَجَتْ
 بَنْرَجَ الْفَانِمُ فَوَاللهِ مَا الْبَاسَهُ اَلْأَغْلَبَظَ وَلَا طَعَامَهُ اَلْأَجْبَشَ وَمَا هُوَ اَلْأَ
 الْبَيْتَ وَالْمَوْتَ نَحْنُ ظَلَ الْتَّيْفَ پِرْ مَعْنَى كَنْوَزَ مَفْهُومَ شَدَ وَدِيلْ كَانْهَ
 مَلِينَ بَعْنَ شَبَعَهُ مِكَوِنْدَ كَجَاعَتْ بَابِهِ رَايَعْنَادَ اَسْتَ كَهْرَ
 بَلَتَ اَزْمَفْلَهُنَ وَمَصْدَقَهُنَ رَكَهُ مَرَكَهُ دَرِسَهُ وَبَاكَهُهُ كَهْدَهُ بَعْدَهُ

چهل روز زنگ میشوند و ازین جهت است که جان خود را نثار میکنند و
 از شهادت باکی ندارند اپن فول افزا و کذب که باین طایفه بسته اند
 بعلت اینکه چون دیدند که این جماعت بالمرة از دنیا و اهل زنا برداشتند
 بحقی و اهل حق پسره و دل بسته اند نه اعتقادی بجا و اموال دارند و نرجسها
 از شمائی و ملامث اهله اضلال و در اشاره جان در سیل محبت جانان
 چالاکند و در میدان جانبازی و شهادت بی بیان بر پرده پر کنند این
 و قدم میجویند و بر صراط مستقیم سالک و متیر و بعروة الوثقى انقطع
 الى الله مهتمکند لهد این افوال کذبه را باین جماعت رسه و ازاده
 بشه اند ناباین واسطه سدره دیگران شوند و کسی باین حصال حبشه
 و صفات پنده منذ کنکرد و نوچه و افمال بحقی و اهل حق نکند
 و باین مفتریات محجوب و محروم کردد پکرا ز ابن غافل که حضرت احادیث
 جلت عظمته و فدرمه در فرقان مبین بجماعت کفار و مشرکین میفرماید
 اِنَّ زَعْمَمُ أَنَّكُمْ أَوْلَيَاءَ إِلَهٍ مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ فَهُنَّوا الْمُؤْمَنُونَ كُنْمٌ
 صادقین بعی هر کاه کان کرده ابد که بد رسیع مخبو شما پسند دو
 خاصه خداوند و اصحاب محمد دوستان خدا پسند پس ارزوی مرث
 پسند کند اکر و استکو پسند چنانچه اصحاب محمد ارزوی موت و شهادت بهمنا

بیبا اطمینانی که خداوند در قلب شان لا جل ایمان فرادرداده است
 و امروزان اطمینان و ایمان و ثبوت و ریغ و استقامت بیبا ایمان
 اور دن بفسر ظهه و فاعم موعد مشهود در این طایفه پیدا شده لکن
 دیگران که از کاسعران نیاشا می‌دهند و از کوثر ایمان و سلسله
 پچشیده اند هر کاه ا اسم مرکت پیش شان بوده شود مضطرب و پریان میکرد
 و این از عدم ایمان و اطمینان است بلی این طایفه با پیشه در مقام شهادت
 و مرگ جان برگت حاضرند و باین آئینه مبارکه ذاکر غوله غالی فسوچه
 و لَا تَنْهُوُ الْمِنْ يُقْسِلُ فِي تَبَيْلِ اللَّهِ أَمْوَاتٍ بَلْ أَحْيَاهُ وَلَكِنْ لَا تَنْهُوُ
 وَفِي سُورَةِ الْعِرَانِ وَلَا تَخْبِيَنَ الدِّينَ فَتُلْوَى فِي تَبَيْلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
 بَلْ أَحْيَاهُ عِنْدَ رَبِّهِمْ بُرْزَفُونَ فِرَجْبَنْ بِمَا أَسْهَمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 وَبَيْتَرْفَنْ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحِفُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا حُقُوفُ عَلَيْهِمْ وَ
 لَا هُمْ بَخْرَنُونَ وَدِیکوا زجله احادیثی که دلالت دارد برانکه قائم که
 ظههومیفرماید زخارف دیویمه از طلا و نقره بکسی عینده دهد چند
 حدیث است که در گفت معنیه منقول است من جمله در بخار و عویض و غیرها
 از شیخ طوسی ایسنه راوی میکوید رسول خدا فرمود که بعد از شما
 ها فویی بیا پنده که میکه از ایشان اجر و ثواب پنجاه تقریباً هادا

دارند عرض کردم پا رسول الله مادر جنگ بدر و احمد و حبیب در خدمت
 نبودم و فران هم در حق ماهان از شده پس چونه که از ماها بخشنده بشدید
 فرمود که اکشیاد چارشوبید بشداید و حواری که دچار خواهند شد اینها
 هر چیز ما نند صبر ایشان صبر نخواهید بود و ایضاً در کتاب مذکور
 حضرت صادق ای روابط نبود که اخضارت فرمودند چرا بظهو این امر حشیم
 مید و زید و میشتا بپیدا با در امان نبیشید و ایامدی از شما از خانه خود
 بیرون نمیروند که کارهای خود را بکار دو بعد از آن برکرد و همچنان ای پیغی ای
 دشمنان با او فرستد و ایضاً در کتاب مذکور از حضرت رضا ای روابط
 میکند که فرمودند ارام دل شما در این اوقات میشیراست بکی از حضای اعضا
 کرده که این چونه است فرمود هر کاه فائم ما خروج کند هر چیز نمیتواند
 شدت ها و جاری شدن خونها و خلابی نمی تشبیه مکر در روی اینها
 ایضاً از حضرت باقر و ایشان نبود که اخضارت فرمودند بخداسو کند
 با دمیکم هر چیز معرفت و گفته دولت اخضارت کما هو حشها برای شما
 ممکن نیست ای و قنیک از ای بیشید ایضاً در گفت معتبر لایشما بخار و عمر
 عن ای بخار و عن ای جصر قال فلت له او صبیغ قال او صبیغ بنی
 ایه و ان شلز و بیشید و شفعت دهیک هولاء الناس آیاک و بخار

مَنْ أَفَاقَهُمْ لِيَبْوَأُلْيَى شَيْءٍ وَلَا إِلَيْهِ وَاعْلَمُ أَنْ لِبْنَى امْتَهَةً مُكَانًا لا يُنْطَلِعُ
 الْأَنْسَانُ فِرْدًا عَاهَ وَاتَّلَاكَ الْحَقُّ دُولَةً ذَاجِئَةً وَلِبِهَا اللَّهُ مَنْ بَشَاءَ
 مَنْ أَهْلَ الْبَيْثَةَ مِنْ أَدْرِكَهَا مِنْ كُوكَانْ عَنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَانْفَضَّهُ
 فَبَلْ فِي الْكَخَارَلَهُ وَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَقُومُ عَصَابَةً نَدْفعُ ظَلَمًا وَنَعْزِدُ بِنَا الْأَصْحَاحُ
 الْأَبْلَيْتَةَ حَتَّى يَقُومُ عَصَابَةً شَهِدَ وَابْدَرَّ أَمْرَعُ رَسُولُ اللَّهِ لَا يُورِي قَلَامَ
 وَلَا يَرْفَعُ صَرْبَعَهُمْ وَلَا يَدْاوِي جَرْحَهُمْ فَلَمْ مِنْهُمْ قَالَ الْمَلَائِكَةُ وَمَرْأَةُ مَلَائِكَةٍ
 نُفُوسُ قُدْسَتَهُ مِنْفَطَعَهُ مِجْرَدَهُ الْهَبَّةُ اندَكَّا زَعْوَالِيَّشَرَبَهُ وَمِنْضَبَاتُ
 جَلَّهُ مِنْدَسُ وَمِبْرَاسَهُ بِرْبَنْ رَابِيَّنَهُ جَائِهُ هَنْدُ وَشَمَبَرُ خَوْفَرَزَهُ
 ازْشَرْهَادَكَوَارَنْ دَانَدَوَدَرَ بَارِيَّ اخْصَرَتْ بِكَالِهَمَّتْ وَاسْقَامَتْ قَيَّامَ
 كَنَدْ وَدَرْسِيلْ مَجْبَتْ دَوَسْ سَلِيلْ شَهَادَتْ آشَامَدْ مَقْنُونَ شَانَ
 كَيْ دَفَنَكَنَدْ وَمَجْرِوْجَ شَانَ دَاكَى مَرَهُمْ نَكَذَارَدْ وَابْنَ بَيْيَ وَاضْحَى وَهُوَ يَدَا
 اَنَّكَادَمَى قَدَرَتْ وَنَابَ وَثَوَانَى وَمَفَاوِتْ بِالْمَلَائِكَهَ نَذَارَخَصَّوْ
 دَرْمِدَانَ قَالَ وَجْكَ وَجَدَالَ وَازْجَلَهُ مَحَالَاثَ وَمَسْعَادَتْ كَجَاهَ
 مَلَائِكَهَ دَرْمِدَانَ دَزَمَ هَنْكَامَ مَحَارِيَهَ بِآدَمَى زَادَ مَغْلُوبَ مَفْهَوْ
 وَازْدَادَتْ آدَمَى زَادَمَجْرِوْجَ شَوَدَ وَمَقْنُولَ كَرَدَجَنَانَغَهَ دَرْجَدَبَّهَ
 بَشَرِيَّخَ ذَكَرَشَهَ كَقَلَانَى اَهَامَدَفُونَ وَبَوْشَهَ نَشَوَدَ وَمَجَرَوْ

مرهم کذا شن نکردند و اینکه را وی سوال کرده که اینان چه کانت دلختر
 فرمود ملا نکه این فرا پاش آن بزرگوار من باب رتبه و شرف و علو مقام و
 مرتبه و فدر و فقر لات اصحاب با اوفای حضرت فاطم بوده زیرا که ملا نکه
 انسانی هر کز مثا هد و مرئی لشون در مکر رفعت چنانچه خدا و نبی علام ^ع
 سوره انعام مبفرا پد و فَالْوَلَا أُولَئِكَ هُنَّا مَلَكٌ وَلَوْا قَرْنَانِيَّا مَلَكًا
 لغیضی الامر ^ع لَا يَسْطُرُونَ ای لام اموا من هبته فی الحال و دیگری ^{فڑاد}
 ما نَتَرَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرُونَ وَرَبُّکُمْ جَمِيلٌ
 احادیث معبره که اخبار از شخصیت حالات اصحاب فاطم مبد عده حدث
 لوح فاطمه است که در اصول کاف و در جلد پزد هم بخار و کتب دیگر که
 شده فی وصف الفاطم غلبت و تکال موسی ف بهاء عینی و صبر آنوب
 مبذیل آولین آنها فی زمانه و شهادی روشنم کے ما شهادی
 رؤس الرؤس و اللہ یلم فضلیون و بجز قرون و پیکون نون خانیپین
 مرعوبین و حیلین تسبیح الارض بدینا هم و بیشو والوبل و آنها
 فی نیازیم او لیک او لیا بی حطا اینهی نیک ملاحظه کن و بین حق
 ازین حدیث باقی فاند مکرانکه ظاهر و واقع کرد بدین مبفرا پد فاطم
 که ظاهر پیشود دوستان اختصر دردست هدم ذلیل و اسر و خوار پیشود

در زمان و وحدت فرستاده پیشود سرهای شان چنانکه سرهای فلک
 دپلم ز بندی فرستند پس اصحاب فلام کشته پیشوند و سوخته پیشوند و میباشد
 در میان مردم فران و بیناک و هر شان رنگین پیشود هر زمینی بخونهای
 ای شان و بلند و ظاهر پیشوند ناله و پیشون از زنخای شان ای شان شد و شان
 من از روی حفظت آنکه چنانکه در آنکه از مردن و فری این بزرگوار
 را اسرار و دستگیر نمودند و مفهود و مغلوب مغلول کردند که هر را با نواع
 و اقام مختلف شهید نمودند و جمعی را شکنجه کردند از درز پر شکنجه چنان
 دایجان افرین نلیم نمودند و فوی را در قبض و بند و حبس خود نکاه
 نهانکه در عربت و شنک این دار فانی را ببرای جاودان مبدل فرمودند
 و جاغنی را با پری و ذلک شهری شهر حرکت دادند و عابت بعضی را کشند
 بر چرا سوز ایندند و فرقه ای فرس مخفف و پیم از سرچان و مال و اهل عیا
 خود کشند و از او طان خود فرار را برقرار اخبار فرمودند و میباشد
 که داشند و عابت حال شان معلوم و مفهوم نشد و با این همراه شد ابد
 و محنتها عصدا فایه و اف هدایه فتنو المون آنکه صادقین بالکمال
 نلیم و رضا هر یک برد پکی نقدم و پیشی محبشند و ثقا خرمینه ند
 در امر شهادت من جمله بکی از جان تشاران اخضر جناب بینا خان

بود که از او خلقت بناز و نفت پروردش با فهود و بعتر و حشم زندگان
 کرده با وجود منصب ریاست و جاه و کمال قدرت در پیشکا هضرت پادشاه
 چون بعرفان آن طمعت بی مثال و فظاهر عز ذوالجلال فانشدا زملک
 و مال و جاه و جلال و اهل و عال بلکه از جان شیرین در سبیل محبت محبوب
 عالمین کندشت و بقیمیکه از ایندای خلقت آدم چشمی شبیه آفرینیده کاس
 شهادت چشید و وفیکه پیکربار کش را بر هنر نهودند و با سرکار دو خبر
 بدش را سوراخ کرده شمع نشانید بودند و شمعها مشتعل کشته می خواست
 بگوش بدن رسیده انجات با کمال شلیم و رضا اظهار فرح و نشاط
 مسرت و این با این میفرمود و این اشعار جانوز را پرسید پیش من این جا
 ندارد فیضی بی فن خوبیم فتنی اند رفی خبر و شمشیر شد رجحان من مرک
 من شد فرم نوکس دان من و بمصادف آیه مبارکه و المؤمنون و المؤمنات
 بعضهم اولیاء بعض چنانچه عرض شد نادم جان دادن هم هر یک بردگی
 کوی سیف داشت شهادت میزدند و در مقام دیگر میفرماید
 ایها المؤمنون اخوة حال شمار اینجا فهم میدهم هیچیک از این صفات
 را در خود می بینید لا والله پس فویل للذین سفکوا ای ما امظلوهین
 و حرفوا اجساد الطیبین الذین کل واحد میتم صائح این بین لخلائق

آجعین بیچون بوسفاص احمد از خلف سام فاث عنیب هویه بیرون
 خامبده چهره های ناجدار که در پایه های بارگش رنجنده شد و چهار جانهای
 پالکه در ساحت فدیه مجبنش شارکرید و پروانهای مقدس طائف حول
 کو پیش کشت و ایضا در بخارا لآنوار در وصف قائم میفرماید این فایه های
 اربع علامات من اربعه نبی موسی و علی و بوسف و محمد اما العلام
 من موسی الخوف و لا ایتھار و اما العلامه من عینی ما فان لوا في حقه
 والعلمه من بوسف الیجن والثقبه والعلمه من محمد بظاهر باشاد
 مثل الفران اسخنی هر کاه نیک نظر کن میبینی که نام فراهشان
 امام علیه السلام مطابق با امر مبارک انحضرت بوده و ایضا در
 وصفه کاف میفرماید در بیان زوراء عن معاویه بن وهب عن ابی
 الله قال انعرف الزوراء فلت جعلت فدک بقولون اتها بعدله
 قال لا ثم قال دخلت الری فلت نعم قال ایش سوق الدواب فلت نم
 قال رایش حیل الاسود عن عین الطربی ملك الزوراء بقتل پنهانها
 شانهون رجلان من ولد فلان کلهم يصلح الحال فلت من بقتلهم قال
 بقتلهم اولاد الجم اسخنی ایش حکم وامر اصحاب انحضرت که از فلن
 داده اند حال ملاحظه ناویین زوراء موافق این روایت در ارض

ری واضح است و اصحاب باوفای اختصرت را در اینکان بید فرین عذر
 مفهول نمودند و جمیع آن ها کل مضبوطه مینه را عجم شهید نمود بعده مصدق
 حدیث مذکور حوال نظری نفکر و ندیر در احادیث مذکوره تناؤ ملا
 در کلام و نکات احادیث کن بین که این فاعل موعد معلوم که این
 طائفه باو معترض و متعقد و مفهیک شده اند صحیح و درست است با
 ان فاعل موهم غیر موجود که اسمش را از پدر و مادر شنیده و شخص نظیل
 باو مفهیک شده و مینتوان دیگران این موهمات و مفتریات را ضروری
 مذهب و ملت خود داشت که فاعل موعد باشد حتماً ولد صلبی امام حسن
 عسکری باشد و از بطن زوج منولد شده باشد و غایب و چنین چنان باشد
 بلی این اعتقاد از برای کسان است که خدرا فاقد و مفتخر ندانند و
 بداینه را مغلوله دانند و الا اشخاص سیکه خدرا فاقد و نوانا و حکم و
 علم میدانند و اراده الله را نافذ و جاری و حق را ب فعلها بشهاده و
 حکم ما بپید میدانند دیگر کوش هوش خود را بعضی مفتریات و
 موهمات مینهند و جدد و جهد مینهانند و مصادف آنها و این
 هدایته وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا اللَّهُدِيْنَهُمْ سَيْلَنَا الْبَشَرُ هدایت
 میباشد و در کتاب عوالم فی الثالث و الثلثین روایت میکند که

فال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا سمع بالمهدي فانه بعده
 دیکر همچنین فرموده که چنین و چنان باشد پاگلان عالم و غلام
 خارف عادث و مجنون ظاهر رها پد پس خوب فرمایش رسول خدا را عمل
 کردند پاسپن کشند حفظاً و بطيه کشند شیع فران کشند حرز و امام
 کشند و دیکراز دلائل واضحه و براهمين قاطعه برخلاف ضروری
 مذهب و ملک که در باب فتنه وارد شد و در کث معینه ثبت
 صبط است من جمله در کتاب اصول کافی و علوم و بخار الا نوار عن
 حمزه فال دخلت على بعبدا الله فقلت له انت صاحب هذا الامر
 فقال لا فقلت هولتك فقال لا فقلت فولد ولدك فقال لا فقلت
 فولد ولد ولدك فقال لا فقلت من هو قال الذي يعلو الأرض
 فطاً وعدلاً كاملاً ظلاً وجوراً على فتنه من الأئمه كأن رسول
 الله بعث على فتنه من الرسل وإنما در بخار الا نوار مجلسی مرقد
 راوی مبکوبید که بخدمت حضرت صادق عرض کرد آیام فتنه
 خواهد شد فرمود چنین است که میکوئی عرض کرد پس در انوق
 چکونه رفوار کنیم فرمود که اگر ابن فتنه واقع شد بطریقه که درست
 دارد چنک بزند و بآن رفوار بکنید ناوشیک طریقه دیکرید

شما ظاهر شود آپن‌اً راوی فرمیش این حدیث را از حضرت صادق
 روایت کرده آپن‌اً از عبدالله بن سنان روایت کرده اور فتنه که
 من پدرم بخدمت حضرت صادق مشرف شد بهم اخحضرت با امر مو
 لک اگر زمان باشد که در ان زمان امامی نباشد که هدایت کند و شانه
 نباشد که دیده شود حال شما در ان وقت چونه میباشد ازان جریث و
 در بخار الانوار و عوالم از کتاب العینیه با سنا خود از ابان بن نغلب او از
 ابی عبدالله روایت نموده که اخحضرت فرمود زمانی بخلانی میباشد که دیده
 از مان سبطه با ایشان رومیا ورد بنو عبکه در شانای آن سبطه علم
 و پنهان میکرد و چنان‌که مان در سوراخ محمد پیر چسبند پنهان شد
 در وفاتیک ایشان بدین حالت میباشدند ناکاه ساره بر ایشان طلوع
 میکند عرض کردم سبطه چیست فرمود فقریت و جریث است عرض کردم که
 از قران چونه رفقار غایبهم فرمود بطریقه رفقار کسیده که الان درست
 ناوفیکه ساره شما با مرخدان پنهانی طلوع غایب آنها و باین حدیث
 شریف ثابت میشود که هنکامیکه قائم ظاهر میشود طریقه و آینه دیگر با
 او از زواله امام فرمودند که بطریقه رفقار کسیده که الان درست
 و مسلم است که شیعیان آن مزدکوارد و عصر وی بطریقه و فرموده خدا

رسول عالم مبكرة ندو اکر خلاف این بود امام هنفی مودع که با این طریق که الا
 رفشار میکند رفشار کنید و مرد از فرشت عدم وجود امام است در روی خس
 چنانکه صاحب کتاب مجمع البجنین معنی فرشت را فرموده في المجمع في لفظ فرشت
 قوله تعالى على فرشة من الرسل اي على سكون وانقطاع من الرسل الا
 النبي يبعث بعد انقطاع الرسل لأن الرسل كانت الى وقف رفع عبيه
 موازية وفرشة ما بين عبيه ومحمد عليهما نقل ستة مائة سنة قوله لا
 يفتر عنهم العذاب كانه اراد لا يسكن ولا ينقطع عنهم العذاب وهم فيه
 مبلسون والفرشة فعله من فرعون عمله يفتر فنور اذا سكن فيه لفرشة
 الانقطاع ما بين النبيين عند جميع المفسرين وفرا مااء اذا انقطع عاشر
 عليه من البرد الى السخونة وامره فاذا الطرف اي منقطعة عند حدثه النظر
 وقبل از بعثت حضرت سيد المرسلین صلوات الله عليه وآله اجمعین نفر
 ایام فرشت بوده بمصادف آپه مبارکه شریفه در سورة مائده با آهل الكتاب
 مدن جانکم رسولنا ایین لکم على فرشة من الرسل ان نقولوا ما جاتنا
 میں پیش و لاندیپ فقد جانکم پیش و لاندیپ و الله على كل شی مبدی و
 از چیزها هنیکه و فوئنید هد با ضروری مذهب مختلف در اسم است چنان
 در بخار الانوار و عوالم و حلیۃ الشیعہ وجامع الکلام اشرف کائنات و خواص

موجود اعلیه والفضل الصلوة والتحبات میفرماید لو لم یعنی من الدهر الا
 يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولد ای اسمی و اسم آیه
 کام اب و در کتاب حدیثه الشیراز حذفه باین روایت کرده که رسول خدا
 فرمود که رجای عالم از دنیا مکریکو ز البشرون خواهد برانجینت در دنیا مردی
 که اسم او اسم من و خلقی و بعثت خلق من و کنیت او با عبد الله باشد و در خد
 دیگر روایت کرده الى ان قال موافق اسامی او باسم من و خلقی و خلق مردی ان
 فائمه موصی به که اعتقاد بهم سنبه اند که نامش محمد و نام پدرش امام حسن
 با ابن احادیث منافات دارد و دلیل دیگر آنکه در اصول کافی میفرماید بساند
 عن ربان بن الصلت قال سمعت ابا الحسن الرضا پیشوی وسائل عن الفاظ
 فضال لا يرى جسمه ولا يسمى به أبداً عن ابي عبد الله قال صاحب هذا الا
 لایتیه باسم الا کافر انھی موافق ابن دو حديث شریف هر کرامه عاید
 او داشد که داشت و هر کنمی از بیان میکرد از همین دلیل امکان
 احدي از عهده اثبات چنین فائمه موصی باید زیرا که امام علی السلام درین
 حديث شیخورا جرح فرموده و از درجه اعتبار اساقط نموده فاعترفا با اوی الا
 و کسب این اخبار و ایات و احادیث که دلالت دارد بر اثبات حضرت و علی
 ظهیر حضرت رب اعلى دروع من فی الارض والسماء للفداء و در کتب معبرة

اس محمل عرض بثود شاپدنسی از سک هوی و هوس بحوش اید و غیرش به
 جوش نا آنکه باشیان و حدث احدث طiran نا بد من جله خبر در خواست
 اث چنانکه در حادث بسیار از خواجہ کا پناه علیه والاعظم الخواص و این
 شده در کتاب نور العین مینوی دکه رسول خدا فرموده چون بشوی دکه
 علمهای سیاه از خراسان روکرده است پس بروی دبوعی اها هر چند اسنه
 در زیر برف باشد و امیر المؤمنین فرموده که اگر من در صندوق مفقط
 مبیودم هر چنان فضل صندوق فرامی شکنم و بآن را پاٹ ملحوظ میکردیدم
 و در روایت دیگر آمد که در آن علمهای انصار خلبانه خدا احادیث و حجت
 بخارا الانوار و کتاب عوالم را سنا ده عن ثوبان انه قال قال رسول الله ص
 اذا رأيتم الرباب السود قد اقبلت من خراسان فاقرأوا لوجؤا على التسلیح
 اپسًا در عواله و بخارا را سنا ده عن ثوبان قال قال رسول الله چنین الرباب
 السود من المشرق کان قلو عجم ز بر المحد بدفن سمع عجم قلباً لهم و بيا پرهم و
 لوجه اعلی التسلیح ائمّه و پو شیخ غاندکه صدق احادیث مذکوره بر او و
 الاباب واضح و همو مدادت و ان چنان اشکه هنکا مسکه جناب بالاباب
 یعنی ملا حسین بشر و برهه از مازندران مهاجرت فرمود و غربت ملک
 خراسان شنود از مصدرا مر نویی از ترای جناب حاجی ملا محمد علی با قریب

المأقب بعذوس صادر ک در صورت امکان و استطاعت تکلیف فرض جرا
 شده و در توپیج جانب اقامه ز احمد از عنده واقعه مازندران را اظهار کرد
 بودند لهد اجانب فدویس با چند نفر از اصحاب دین خراسان نوچه فرمودند
 پس از چندی مازندران مراجعت فرمودند و دران ایام مجھش جانب بالای
 توپیج ارسال داشتند که مشعر و بخیر شهادت ایشان بود با هفتاد و دو قرآن
 اصحاب و امر بحر ک ایشان بود از خراسان و آن توپیج را شهادت از لپته مینما
 و اخضر پس از زیارت توپیج با جمیع از اصحاب از حرم محمد پرون امده باشد
 سود عازم مازندران کرد بدن بعد از ورود منزل مسامی جمیع از اصحاب که
 فرب بسی تقر بودند با ایشان ملحوش شدند و از مرای جلالت فدر و علو
 شان و عظمت و ارتقاء مقام و شجاعت و رشادت و استقامت و فداء
 با وجود ضعف بقیه لاستما خوارق عادات همین بر که دوست و شمن اعلی
 و ادق در حق انجباب شهادت مید هند من جمله صاحب ناسخ التواریخ
 بنویسید که مضمون آن این است پس از آن که جانب ملاعین و اصحاب او
 از مازندران مهاجرت و در منزل علی اباد وارد و چون ازان منزل حرکت
 کردند خسرو بیک فادی کلائی علی ابادی ک روپرای خود نادر مدد کار
 کرد بطبع و طلب زر و حمال از دستان ایشان و اصحاب شتاب کرفت ناما

بر سر راه اپسان آمد جنگ بپیوست جناب ملا حبین خواستند که او را بی
 منازعث و مفائد مردی مراجعت بد هند خسرو بیک رضانداد و طمع در لب
 انتخاب ببیث و این معنی برخواطر اخوند شفیلی کرای انداخت و ساخته
 کارزار کش و او مردی دلپر بود و شمیر بیکو همیز دچمه مسموع افتاد که
 بیار و قوت پیغ اوجون بفری آمد در جنگ کاه غرف شد بالجمله انتخاب
 اب انداخت و بیدان ناخ و مردم او جنگ بر ساختند در او لخسر
 ربان پیغ بکذ راسید و مردم او را بجا که هلاک در انداخت و نامضجع شیخ
 طرسی بشناخت و دران مکان رخت امامت انداخت و دیکو همپولید
 عبد الله فراز کرده خود را بد رخستان رساند و با آنکه کردان خشتا
 را حفری کنده بودند انتخاب پم نکرد و چون برف لامع خوبیش را به
 اما عبد الله و بایان پیغ دونیمه کرم و دیکو همپولید از پر اپنوفا بع کجنا
 اخوند بر سر راه هر هیجان کین خاده بود عیان لشکر کاه آمد میر زکریا
 خان اشرف و محمد حسن لار بیجان با چند نیزه از نیزه کیان چیان اشرف
 در کنار لشکر کاه سنگری از هجر خود کرده مواضع خادند که چند آنکه
 زنده باشند هر هیچ نکنند و از آن شیکد جماعت با پیته کرده بودند
 فضای حریکاه روشن بود و هم در این وقت جناب ملا حبین احتما

او پدیدار شدند میز لکر بخان محمد حسن را خطاب کرد که هم آنکوں آنوار را
 که دستار بزرگ ارد نگران باش این بگفت و نقل خوبی را بگشاد و این خود جنایت
 اخوند بود که بعد از گشادن نقل دست بر سپه خود اورد و معلوم شد که
 کلوله بر سپه انجناب امدو در زمان محمد حسن پیر نقل خود را هاد آین
 کلوله پیر بشکم او امدو با این درجات صعب از اب نهاد و بشتاب
 طبق فراز نرفت الا آنکه اصحاب خود را امر بر جمعت داد با اینکه نتف کچیان
 اشرف از دنیا و کلوله همی باشدند و جماعی از اصحاب او را بخواه همی
 پیچ اضطراب نکرد و آهشه آهشه همی و بر پدنا بعله شیخ طرسی رسید ما
 در واژه فلعله شیخ طرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جمعت
 رسید درین دروانه از اسباب افشاء و دارکره شد اینکه با وجود آنکه
 صاحب ناسخ التواریخ شجاعه هائی که ازان بزرگوار ظاهر شده اغراض نموده
 من عرض نشده اکرکی از اهل اضاف باشد کو اهی مهد هد که این شجاعه که
 از انجناب مشاهده شده فوق طافت بشری بوده علی الخصوص با ضعف شیخ
 و با وجود پکه اخضری هر کن از اهل رزم و سپاه و لشکر بوده و با اپیان
 معاشری نداشته و مشق جنگ هر کن نموده و جزء اهل علم الفتن نداشتند
 و بغيران مخصوص علم مشغول بی محبتند فی الحقيقة غیر از خارق عادت بیکر

چیزی نصویر میتوان نمود مخصوص و فتن پیدن کلوله بسیه و شکم مبارک
 واگر کی کوی که دستار بزر مخصوص ذریه حضرت رسول اولاً دینول بود و
 جناب ملاحین ازاولاً در سول بوده پس از عیای چه بسرینه و خوبی داخل در
 نب نموده اول آنکه مادر الجناح علویه بوده و ازاولاً دیپه خدا بوده موافق
 بعضی از اخبار میتوان او را از سادات محسوب کرد چنانکه میگویند الحسن والحسین
 ابا نارسول الله و قافی این دستار بزر همان دستار مبارک بود که نقطه اولی
 دروح مساواه فده وی را با مخلع فرموده بود و این رتبه را با اختصار عطا
 فرموده و اینکه اشکالی ندارد که من فی الوجود در غیبته فدرست او است و
 مخفی همچوی دنبه های امار و اراده او بین ایشان است که هر کی را بخواهد داخل در گذاشت
 و با خارج البته فدرست دارد و میتواند حتی بجعل اعلیکم اسلام و اسلامکم
 اعلیکم مثل ادر سلطان ظاهر که بکی از عباد است نظر کن ای با ادبی
 العباد و بمریغت وجاہ می نشاند و اعلی الخلق را شرب فنا پیشانند چنان
 مشاهده و میشود ناظم رسید بان جوهر وجده و طلعت مقصو شده
 هو سلطان اللاطین و مالک پوم الدین و جمال الله رب العالمین الله
 من اعرض عنہ ائمہ من الاخرين فدری در ایام قبل نظر کن نا مطلب مکثت
 کر و دو بین که متبدک بکار و رسول مالک مختار صلی الله علیه و آله الا خیان

در حقیقی سلطان فارسی خواهی الله عنہ چه فرود ند مکر تقدیر مودتند السلام امانتا
 اهل الیت با وجود آنکه بحسب ظاهر پیغمبر نبی با محضرت نداشت و محل نول
 در مملکت فارس بود و اولاد عجم و مجوسي بود و اسم اصلیش روزبه و دیگران
 حضرت در حقیقی خامس الاعبا حبیب متنی و انا من حسین فرمود و مولای
 در حقیقی محمد بن ابی بکر فرمودند فهمو این فوله تعالی این اکرمکم عند الله
 آنفیکم و دیگر کسکه سبب ظاهر اولاد حضرت نوح نبی بود چون اینان
 نباوره ولد برادر که در تک عمل غیر صالح شد از شرافت نسب اند که افال الله
 بنیارت و تعالی فی سوره هم و عادی نوح ربہ فعال این ابی من اهلی و
 وعدک الحق و انت احکم الحاکمین فال پان فوح آینه لپیش مین اهلیک آنها علی
 صالح اکنچ پر واضح ولا پیچ شده شرافت و نسب موافق با اینان و اینان
 است و اکر کنی اینان بخدا نداشته باشد از شرافت و نسب خارج است بل هو
 من لا از دل این اینست که در پیغمبر فی این قیامه القائم مقصداً فخد
 اذ اقام القائم فامث القیمة و طان روز سنبه امر نفع میکردد و اینان
 جناب باب الباب بسیار حمد کمال و اول من امن بتفطه بیان روح ماسو
 مذاه بود پر چکونه شایشه این منصب عالی نباشد و کسرا این پرسید که در امود
 مظاہر الله لم و بم کو بد کاریا کان را فی اس از خود مکر کرچه باشد در

نوشتن شیرشیر و دیگر اخبار و احادیث که از رسول خدا و آن هدایت شده
 شده و در کتب عبری منقول است بجملی عرض شو نا ملتفت شوی بر افعال
 اطوار و رفاقتار خلق در حق آن بنزکوار شاپد مثبت و مثبت کر شوی و از
 خواب غفلت بیدار و هشیار کجی در بخار از صادق ال محمد روایت
 میفرماید چون فائمه فیاض میفرماید در مقابل از جهال ناس کافی
 ایستاد و خاصمه میکنند که درجهات و نداد ای سخت فروشد بدر
 میباشد از جهال آبام جا همیلت که در مقابل رسول خدا ایشان
 و با اوی خاصمه نمودند عرض نمود که این چکونه میباشد فرمود که
 رسول خدا بخلاف این میعوث کرد بدد رحال شکه ایشان بدستهای خود
 بنهای سکه از سنک و چوب میبرایشد ند عبادت میکردند و فام ماد
 و فیکه فیام مینما بدمخلا بتو میعوث میشود در حالتی که همه ایشان کن
 خدا را بعضا بآیله خودنا و بدل میکنند و بعضا بدد خود بایشان آن محبت
 و دلیل میاورند و ایضا در کتاب مذکور از حضرت باقر مر و ایشان
 فرموده که فرمودند اک ر صاحب این امر ظاهرون نا پد هر اینه از خلا بتعجب
 با او چیزهایی یعنی اذپنهای که از ایشان برسول خدار بسیک شعر
 فلک راعادت دیرینه این است که با آناد کان دایم بکین است

در بخار الأنوار وعوالم روحی مع الكلم ودیکار کیث معبره منقول است با
 عن أبي حمزة عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله قال سمعته يقول ان المقا
 بلقی فحریم ما لم يلق رسول الله لأن رسول الله أناهم وهم بعيدون
 المغاره المنفورة والمحبته المحنونه وان القائم مخرجون عليه فنا وکون
 عليه كتاب الله وبقائهم نور عليه ابضا در عوالم باسنا ده عن لفضل
 قال سمعت ابا عبد الله يقول ان فاعلنا اذا قام استقبل من جملة
 الناس اشد ما استقبله رسول الله من جهال الجاهليه فقلت کيف
 ذلك قال ان رسول الله اى الناس هم بعيدون المغاره والصخور
 والعبدان والخشب المحنونه وان فاعلنا اذا قام اى الناس كلهم ينأى به عليه
 كتاب الله ويخفي عليه به ودر عوالم وبحار الأنوار از حضرت صاد
 رواست میکند که اخضرت فرمودند چون فاعل خروج کند از طاعت ان
 حضرت بیرون میر وند افانکه میدانند که فاعل باين امر اهل وسر او آشت
 وداخل جویه افتاب وماه پرستان میباشد چنانچه از بعض اشخاص
 مشاهده میشود سبحان الله دیگر حریف از خادیث باقی نماند مکانکه
 ظاهر کرد پذیرا و اکرکفته شود که ظهو اخضرت مخالفات با حدیث
 مشهور که حلال محمل حلول الى يوم الفتنه وحرام محمد حرام الى يوم
لقيمه

جواب میکوئم ابن حدیث معروف است و ما هم انکار این حدیث را نمی‌کنیم لکن
 سخن ما این است که مراد از فیصل فہم خام است مصدق این حدیث شریف اما
 فہم خام فیصل فہم دلایات و اخبار بسیار در این مطلب وارد شده که
 در کتب نسبت و اخبار مصدور است از جمله این آیة مبارکه است در سوره غل
 و پوام تخریش می‌کنیم آیه فوجا و اپنایا در سوره میرم پوام تخریش المتقین الی
 الرحمن و فدا و دیکوبیغرا پد در سوره نبأ پوام بفتح فی الصور فنا نون
 آفواجا پس معنی فیصل و با پادرا کرد و مفهمید مثل آنکه آکری از خلق
 بیب ذکر خام النبیین می‌نجیع آنکه اند و معنی خام را ادرک نموده این
 بیان این مطلب را جمال قدم جل ذکره الا عظم در کتاب ایقان مشروعا
 فرموده اند هر کسر طالب همینک این است بجمع بیان کتاب مبارک نه
 و این بند بک فقره افزاده این کتاب درج نموده که فی الحجۃ کاف است
 هؤلے جمل شانه خود امتحنست فرمود اما النبیون فاما و همچنین فرمود
 منم ادم و نوح و موسی و عیسی چنانکه ذکر شد معدلا ک نظرک عنینما
 بعد از آنکه بر اجمال از لی صادف می‌باشد با پنکه منم ادم اویل همین فهم صادف
 می‌باشد که بفرمود منم ادم اخزو همچنانکه بد اینجا راه ادم باشد بنحو
 نسبت دادند همین فهم خشم انبیا هم با اجمال الی نسبت داده پیشود و فیض

واحسنت كه بعد از آنکه بدء النبيین بر این خضرت صادقی شاهان فشیم
 النبيین هم صادق می‌باید اتفاقی و حضرت صادق در زیارت خضرت
 رسول می‌فرماید الخاتم لما سبق والفاخر لما استقبل والمهین علی دیک
 و می‌گویند فاعل که ظاهر پیشود بشریعت مقدّسه بنوی رفوار می‌فرماید
 و لاحکام را تغیر و نبدل نمایند هد و بوسی غیر فردیں ظاهر پیشود از بردا
 چه و شغلش چیز آنکه جهنه فریج احکام فهمیه است که علام در دست
 دارند دیگر اینقدر که اصحاب الزهان الجمل الجمل پیر ثمر طاره خلاف
 عالم طبان سپدم در سوره بقره می‌فرماید و كذلك جعلناکم امة
 و سلطانکونوا شهداء على الناس و يكون الرسول علیکم شهیدا
 فواخرة على هؤلاء القوم الذين غيرها فاغم الله على آنفههم و
 انفس العباد باین اقوال من خرفی معنی اراده نموده اند که خلق بجهاد
 را از صراط صدقیم محرف نمایند ولکن غافل از آنکه بدالله فوق ایدهم
 اکرهه ما ضبه تو انشد که شریعه مبارکه الهیه را از جهان بازدارند
 ابن قوم هم می‌توانند و عنقریب اهل شرق و غرب عالم در ظل شجره مبارکه
 الهیه داخل شوند و بدقدرت خداوند همراه امتد فرماید لسان او
 بیناً چنانکه کل انبیاء و رسول جزء اراده اند و باین یوم مبارک بثارت

داده اند فشم باين ظهور اعظم که اين عيد کمال جزئ دارم از اين افواه
 بمعنی اکر فايم موعده و طلعت مقصوب با طجد پيد مطبوع را پيد پنچ
 امر طلوع میفرمايد و خود را در محله مپاندازد البته شکی بپشت که بدین
 و آين جد پيد ظاهر بپسود و برجبو اين مطلب احاديث كثيره وارد شد
 و در كتب معبره ثبت شاست واحدی منکر اين احاديث همپتواند شد الا
 كل عند اپنم زپاکه موافق با فرقان و مطابق با عقل است آکنون محکم
 بپسود در بخار از حضرت صادق روايي فرموده كچون فايم ما فلام کند
 هر اپنه بما بغير اين رفارى که حالا در دست است رفار مپكند اپضا
 در بخار از حضرت صادق روايي مپكند که الحضرت فرمود از عرب بجز
 زپاکه درخصوص اپنان خبر پيد و ان اپنا که اکاه ناشيد بلکه
 فايم بالحدی از اپنان خروج نخواهد کرد انهی و چنین واضح شد و در
 عوال و بخار الانوار و حلیمه الشعیر عن ابو خلیجی عن ابو عبد الله $\hat{\text{ع}}$
 قال اذا قام الفائم جاءه بامر جد پيد کاما دعا رسول الله في بدو الاسلام
 امر جد پيد فاپضا در بخار و عوال و جوامع الكلم عن ابو عبد الله قال
 سالنه عن سيرة المهدی كيف سپنه قال بصنع ما صنع رسول الله و هلم
 ما كان قبله کما هدم رسول الله امر بحاله و بثنا ناف الاسلام جد

اپصاد در بخار الانوار و عوالم عن عبد الله عطا قال سلیمان فضل ابا جعفر فضل اذا
 فام الفائم باى سبرة پسر في الناس فقال لهم ما كان فعله كما صنع رسول
 الله و پستاننا الاسلام جديداً اپصاد در بخار و عوالم وجامع الكلم عن
 بھیں
 قال ابو جعفر يقول الفائم بامر جديداً و كتاب جديداً و فضاءً جديداً على العز
 شدید اپصاد در بخار و عوالم رسانا ده عن ابو جعفر انه قال ان فاعلنا
 اذا فام دعا الناس الى امر جديداً كما دعا عليه رسول الله في العوالم
 البخار عن ابی بصیر قال فضل ابی عبد الله اخبرن عن قول امير المؤمنین
 ان الاسلام بدء غریباً و سیعود كابد غریباً فطوب للغرباء فقال يا ابا
 محمد اذا فام الفائم اسنان دعاءً جديداً كما دعا رسول الله في قوله
 ان الاسلام بدء غریباً اشاره الى زمان الجاهلية و مراده دین پیغمبر
 انبیاء همه دین اسلام خوانده شد كما قال الله بنارك و تعالیٰ فی سورۃ ال
 عمران این الدین عِنْدَ اللّٰهِ الْاٰسِلَامُ حضرت نوح نوح آله فرمود و امیر
 آن الکون من المیلئین حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل عرض کردند چنانچه
 در سوره بقره فرموده ربنا و اجعلنا میلئین لک حضرت یوسف
 صدقی اسد عای کوفی میلائی اعموده چنانچه در سوره یوسف
 نازل شد و حواریین عبیی بعضی عرض کردند چنانچه در سوره مائدہ

نازل شهادتنا وأشهد بأثنا مسلیون ودر اصول كاف عن أبي خليفة
 عن أبي عبد الله انه سئل عن أقائم فقال كلنا فاما مبامر الله واحداً بعد
 حتى يجيء صاحب السيف فذا جاء صاحب السيف جاء ما أمر غير الذي كا
 ود يكره لحظة كن بين امام جمهورها يد نا انك اذ فند خطونات ونبلا
 رهائى بابى ودر عوالى ميفرا يد عن الثمالي قال سمعت ابا جعفر يقول
 ان صاحب هذا الامر لو قدر ظهر لمن من الناس مثل ما في رسول الله
 ايضاً در عوالى عن محمد قال سئل ابا جعفر عن القائم اذا قام باى سبرة
 بسرى في الناس فقال بسبرة سار بها رسول الله حتى بظهر الاسلام فلما و
 ما كانت سبرة رسول الله قال ابطل ما كانت في الجاهلية واستقبل الناس
 بالعدل وكذلك القائم اذا قام ابطل ما كان مثله في المهدنة مما كان في
 ابدى الناس سباقهم العدل و ايضاً عن ابو بصير عن ابو عبد الله انه
 قال الاسلام بدغريا و سبقوكم بدغريا و طوبى للغرباء فقلت اشرح
 هذا اصلحك الله فقال بينما ندعى مناد عاءً جديداً كما دعا رسول
 الله وعن ابن مطر عن ابو بصير عن ابو عبد الله مثله ايضاً در جو مع
 الكلم مرحوم شيخ نور الله مضجع في فضل ما يتعلّق ببعض حالاته وحال
 اصحابه الى ان قال بما حمره لا يفوت القائم الا على خوف شد بدوز

وفتنه وبلاه بحسب الناس وطاعون قبل ذلك وسيف فأطع بن
 العرب وأخلاق شد بد من الناس ونشت في دينهم ونغير في حالي
 بهنى الموت صباحاً ومساءً من عظم ما يرى من كل الناس وكل بعضهم
 بعضاً خروجاً إذا خرج عند الاباس والغنوط فباطل من ادركه وكان من
 انصاره والويل كل الويل لمن ناداه وخالف امره وكان من اعدائهم ثم قال
 بفؤوم باسمه جديده وكتابه جديده وقضاءه جديده على العرب
 شد بد در مجتمع التورين ميقرايد لو بعلم الناس ما يصنع الفائم اذا
 خرج لأحب الكثيرون لا يروعه فانه بفؤوم باسمه جديده وكتابه جديده
 جديده على الناس شد بد أيضاً در مجتمع التورين ميقرايد وابن قرآن
 باسمه بالأبرده ميسود يعني حكم أن من نفع ميسود أيضاً در مجتمع العورين
 فالكافى انتظارى الشيعة فى مسجد الكوفة يعلمون القرآن الجديده للناس
 ازابن واخضر در اخبار واحد بيت معبره واراد شده كه فام مو عور حون
 ظاهر كرد وکفت نقاب نماید صبح وجوان باشد چنانکه در کتاب اربعین
 منقول است که ميقرايد بظهور من بني هاشم صبحي ذو کتاب جديده دعو
 الناس و لم يجيء احد و اکثر اعدائهم العلاء فإذا حكم بشئ لم يطبعوا
 ميقرواون هذا خلاف ما عندنا من ائمه الدين و ايضاً در بخار ميسود

که فام ظاهر بپیشود در حال شیخ جوان است و دیگر در بخار میفرماید ولقد
 پژوهی من بنی هاشم صبی ذو کتاب جدید و احکام جدید و در عالم
 میفرماید پژوهی من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و
 اکثر اعلیه العلماء و در مقام دیگر از صادق ای محمد ذکر نمیکند که فرمود
 ولقد پژوهی صبی من بنی هاشم و ای امرالناس بیعنه وهو ذو کتاب جدید
 بیان الناس بکتاب جدید علی القرب شد بدغای سمعتم منه شیئا فاسع و
 الیه واکیضا در بخار باسناده عن ابن سعدان و از دی روایت کرد او
 که نه که من و ابو بصیر نجد مشخص است صادق داخل شدیم و علی بن عبد
 الغفار فاطمی و پسر بیج خدمت اخضرت عرض کرم که ای ابا نوی صاحبها
 فرمود که ای اصحاب شما هستم بعضی صاحب شما پیش زبرانکه صاحب عقاوم است
 بیانکه صاحب شما جوان است ناز اینکی واکرکی بکوید که فام همان فام غلبی
 چون ظاهر کرد و بصورت جوانست جواب انکه چنین مطلبی چنانچه ممکن
 بود باشد در کلمات احادیث مذکوره اشاره فرموده باشد و چون این
 مهی بود از امکان خارج بود اینکه فرمایشی تقریباً است لکن در حدیث معین
 دیگر بیان افریب عهد بالتبین و اخفف علی ظهر الدایره را ذکر فرموده اندنا
 امکنکی در نخبه حوزه خدا شه و شیخه نهایا پدربافوه والسن مردم
 مغضوش

وپرائند نشود و با قول و امیره کوشند هد و اخديث در کتاب اصول
 کافی مرفومت فی باب ان الائمه کلهم ثانون با مرآت الله) عن ابی عصیم
 قال ائیت ابا جعفر وهو المدینة فقلت له نذر علیین بین الرکن والمقام
 ان افالعینک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انك قائم ال محمد اما لاقفتم
 بحسبی فافتدیثین يوماً ثم استبلیغی في طرق فقال يا حکم و انك طلبینها
 بعد فقلت ایت اخبرنک بما جعلت لله علی فلم نامرتني ولم تنهی عن شی و لم
 جسمی بشی فقال بکر علی غدوة المنزل فعد وث علیه فقال سل حاجتك
 فقلت ایت جعلت لله علی نذراً و صیاماً و صدقة بین الرکن والمقام ان
 افالعینک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انك قائم ال محمد اما لاقفتم
 ایت رابطینک وان لم تكن ایت سرث فی الارض فطلبین المعاش فمالی
 حکم كلنا قائم با مرآت الله فقلت فانت المهدی قال كلنا بعده الى الله فلت
 صاحب الیف فمال كلنا صاحب الیف فلت فاشنا لذی نقتل اعداء الله
 و پیغمبرک او لیا الله وبظہریک دین الله فقال يا حکم کیف اکون انا و فد
 بلغت حسماً واربعین سنہ وان صاحب هذا الامر اقرب محمد بالتبیین و خفت
 على ظهر الدائمة فایضاً در بخار صیفراً بد در باب صفات قائم عن ایل
 الجار و داوا زایدی جعفر امام محمد باقر رعا پیغمود که اخصرت فی مودعه

فرمودند این امر در کسی اثکه از چیزیست، سِن از ما کوچکتر و از چیزی دیگر
 شدن غیر مشهور فرات و اپسماً در کتاب بخاراً الانوار محمد بن ابراهیم
 کتاب مذکور با سنا ده عن ابن الجارود او از ابی جعفر مثل این حدیث را در روایت
 فرموده و اپسماً در بخاراً الانوار و بکث دیگر محمد بن ابراهیم در کتاب الغنیة
 با سنا ده از ابی الجارود روایت کرده او گفت که ابی جعفر من گفت که این امر
 عینشود مگر در کسی که از چیزی است اصغر از اینها و از چیزی دیگر شدن
 خاموش فر این شیخی حال با نصف دون اغراض از روی حفظت و بصیرت
 سپک ملاحظه کن و بین هر کاه قائم موعد امام محمد مهدی ولد امام
 عسکری که از بطن فرج زاده شده باشد این با حدیث مذکوره و
 مید هدله و الله زیرا که قبل از طلوع و ظهور نقطه اولی روح مساواه فد
 ذکر این اسم پیغمبر امام محمد مهدی در افاق عالم مشهور بود چنان که سوای
 محمدیه اغلب مذاهب خارجیه چون یهود و مجووس و نصاری هم مطلعند
 که شیعه اثنی عشریه را اعتقاد این است که قائم موعد شان که فامش محمد
 مهدیت در چاه پاسه را بسامر و غیبت اختیار نموده و فتنه غیر معلوم
 و امام افضل از ظهور و ادعای حضرت اعلیٰ چنین معرفتی هیچکس در حقیقت
 جال بعثت ایشان نداشت و نصیور و مکان چنین مطلبی را اذ اخضرش نمی نمود

ناو فنیکه دعویت را ظاهر فرمود انکاه بواسطه عدم معرفت خالق بر اعراض و
 اعراض شریف قیام نمودند و دیگر بر اثبات دین نازه و شریعت نازه در عوالم فی
 باسناده عن ابرهیم بن عمر المیانی عن ابی عبد الله ائمه فال بقیوم المحمد
 ولپر فی عنقه بیعه لاحد ایضاً عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله
 ائمه فال بقیوم الاقام ولپر لاحد فی عنقه عقد ولاعهد ولا بیعه و دد
 خواجر نصر محمد بن الحسن الطویل المان قال علی صاحب الدیعه النبوة
 و در مشارق الأنوار این الذخیره لأحاجی، الكتاب والسنن و محدث بدأ
 ابن محیی معاوی الدین و در زاد المعاد در دعا و مذہب میفرما بد این المقرر
 لجند الفرائض والتن این المتجزه لاعادة الملة والشیعه و در زیارت
 میفرما بد السلام علی الحج الجدد و در زیارت دیگر میفرما بد السلام
 علیک پاشریک القرآن السلام علیک با فاطع البرهان و هر کاه
 کسی اپرای بکرد و بکوی بد پیش از آنکه نقطه اولی روح مساواه فداه از پرورد
 غیب بعرجه شهو خرامبد و دعوی فائیت فرمود پیش چرا با سیف و سلطنت
 ظاهر نیکت و ادبان و مذاهب مختلفه را کی تهدید جواب آنکه در فل
 احادیث که منافاث کلی این سیف ظاهری میباشد نظری بافت همچو
 مقصود از سیف این شیوه ظاهری و سلطنت میبود دیگر غیر موقوف

که ایشان بشدّه او محنت ها و کرمانهای دچار و کرمانهای پیشوند و جمی
 با سپرها و کروهی در فبد ها و بند هامی افتاد و بصعب ثواب عقوب
 شهید میکردند و صداهای ناهمواره ها در خانهای ایشان بلند پیشودن
 مراد از سیف سیف لان است که فاطع بر هان ات چنانکه در حدیث اب
 نعمت میغیرد کلنا صاحب السیف و وارث السیف و حال اندکاز آمه طا
 صلوات الله علیہم لجمعین بشی از دونفر شمشیر نکشیدند نخشنین امیر المؤمنین
 بودند که در جنگ جمل و نهروان و صفين مخاربه نمودند و دیگری خضراء
 شید الشهداء بود در صحرا که بلا وعاقبت هم بد رجه رفعه شهادت
 فائز کشید و اینکه جمیع ایمان را پکی میفرماید یعنی لخ میفرماید شریعت
 را و اکرچین نباشد پس چرا و فتبکه جمال عیسوی از رضوان عنی معنوی
 طالوع نمود و عباد را بهرب شریعت با قدر دعوت فرمود محبظا هر دین را
 پکی نقد و همین خبر را پنحضرت مسیح داد پس چرا و فتبکه مراجع محمدی در
 مشکوه احمد مشتعل کرد یلدین و اینکه مردم را پکی نقد و مدن اخلاقی
 در شمع نشدو جواب خلو از مصلحت جلال این ایه شریفه نازل کرد یا ایه
 الدین عنینه الله الاسلام امام فضوان سلطنت احاطه و قدر باطنیة
 آن بزرگوار است بو همه ممکنات موجودات نه سلطنت نیوری و چنگزی و

وفتوحات اسکندری و ناپلئون بلکه جهانگران جاودائی و شهریاری
 ملکوت‌های است و هذه هی السلطنة الکبری الی لا تغنى والسلطنة لغظی
 الی لا تغایر لها و پیری فی خانقین الموجودات روح نفوذها و شلاؤ
 علی الخانقین فی کروزالدھور انوارها چه که آن سلطنت و پادشاهی
 این سلطنت ظاهري نیست که شخص صاحب نیخت و ثاج و در طلب خدا
 باج و ناخ و ناراج خلق باشد و ملک داری و پادشاهی بکنداشته
 نیست و در حیثیت واقع سلطنت و پادشاهی این بود که انبیاء و مسیح
 چون موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین کرده و میکشد
 مشاهده میشود در فصل شاهنکام طوع فخر در وقت رفیش و
 پایاران با آن برودت و سردی هوا بر بالای کلد شنها و منارهای
 بلند پهایا صدای نداشتند کان با علی صوف بذکر شهدان محمد رسول
 الله من نفعست لکن بر همکر هوبدا و پیداش که چه بر آن سرحلقه موجود
 و جوهر وجود وارد اوردند و این معنی است که اجماعت بطنون خبیثه
 شیطانیه خود اذیت با بخال از لی راسیب فلاخ و دستکاری عظیم
 میدانند و این مختصر بعصری دون عصری بوده با جمیع انبیاء
 و مرسیین واولیا و مقربین عدا و خصوصیت و شماش میگنند

من جمله چون جماعت پهود حضرت مسیح را دست گیر نمودند و بجهل حق افای
 و حنا و فبل اطس که اعظم علم اور نسب اغصر بودند برند و خلق کشید
 از اشرار فاس که بصفت علم مشهور از برای شراث و اذیت بر این جمال
 بپیشال و محبو لا بزال دران این چن کرد آمد و چه بلا ها بران جوهر جو
 وارد اوردند تا آنکه اخضرت را مصالوب نمودند و بفالک چهار و
 صعو نمود هذا ما فضی من فعل علی التبیین والمرسلین و بکث
 عبون المقربین والملأ العالیین اذا باملا الارض نفکر و اینما ورد
 علی امناء الله و سفراءه من فوہ سؤ اخرين لعل انتم في تلك
 الايام لا تستکرون علی الله المحبین القیوم لأن التقدیر في تلك
 الايام تخبر عن عبادة اهل التموات والأرضین واذا نجده پیشوای
 مؤمنان و مفتادی من قیان حبد و کار بود که ظائل ان بند کوا عبد
 الرحمن بن ملجم المرادی بود و در کتاب جیب البیر منقول است که چون
 اذر حلقة اهل شقاوت در محراب عبادت برافرشاه ولا پیش
 فرود اورد و فرقی من بر اخضرت شکافته شد و خون جادی کرد پیش
 ان لعین بیدین فراد نمود بعد از ساعتی و بر ادست گیر نموده مسجد
 کتاب سیدند و بحضور مبارک اخضرت رسانیدند چون آن مهر سپهری

امامت نظر عرب خبیث اندلخت فرمود ماکن بیث و ماکن بنا بن شخص
 ذخیر زنده منت بعد ازان و پر لکفت کای دشمن خدا نه نوش مدول
 مکرمت ولسان من بودی عرض کرد اری فرمود چه چیز نور ای باعث شد
 بر این امر شنبع در جواب کفت کچمل صباح شمشیر خود را پر کرم و از زبان
 ظالم مسئله نمود که بد فوین خلق خدار ایان مفشوی کرد این امیری
 فرمود اذکار مفشوی آیه و انت شر خلق الله و دیگر قتل خامس العنا
 سید الشهداء بود که هنریک شدن دوار شکاب افزای فوضای عظیم
 می نمود و مدرجات نکه سید الساجدین و سید المقربین و کعبه المشائین فرمود
 از دلف عليه شیون الف رجول کل پیریت الله بهم و دلیل دیگر آنکه داد
 احادیث معبره وارد شده چون علم حق ظاهر کرد پادشاه شرف و غریبالمی
 آن لعن کنند و اکرم دولت و سلطنت ظاهرا ظاهر می شد احمد بن باری این
 بود که حرف را که معاویه ادب ناشد بکوید چه جای آنکه او را لعن کنند چون
 آن احادیث در کتب معبره منقول است مجتمی عرض می شود در بخارا و الأنوار
 عوالم را مسانده عن ایان بن نغلی قال سمعت ابا عبد الله یقیول اذا اظهیر
 را به الحنیف عنها اهل الشرف والغرب اپنایا در کتابین مذکورین با
 عن ابی عبد الله قال اذا رفعت را به الحنیف عنها اهل الشرف واهل الغرب

فلث له مم ذلك قال يليقون من بنى هاشم ودبكر از ابن واخخراز ابن حيدث
 چنانك در عواله ونجار وکت دبکر منقول ش الحدیث باسناده عن عمره بن
 ثقبيل قال سمعت الحسن بن على يقول لا يكون الامر الذي تستظرون حتى
 بعضكم من بعض ويفعل بعضكم في وجوه بعض وحشى يأعن بعضكم بعضا
 وحشى ليثم بعضكم بعضا اننى بپ مقصود ارسلتني ابن سلطنت ظاهر
 بنوده ونیست وهر کاه مظاہر الهمی در اچان ظههور بیف وسلطنت ظاهر
 ظاهر مبکر دیدند کل من على الارض فوراً ساجد بهشند وانى مخالفت
 عینه ودوند اقوف حبیث از طبیث وصادق از کاذب وسعید از شفی وکل
 از خارمناز عینشند وحال انه مقصود امنیا ز حشی از باطل میباشد وبر
 اولی الابصار والی الافهام واضح ولاجع ومبرهن وروشن است که اگر مظا
 ھی بسلطنت ظاهر هشوند مقصود حاصل عینشود وموحدان مشرک نمیزرن
 داده نشود والامظاھر الهمی قادرند که بكلمه واحده مم فی الملک را سخر غیرها
 و از ابن کدن شنی بر صاحبان عقول وبصیرت مشهور است که دنیا و ما فیها
 در تردی حشی والیای حشی پر کاهی پرند ازا ولوا الابصار کدن شنی اکراز غای
 هم سؤال شود البته نصدیق عنا بد بانه غنی عن العالمین باری قد ری د
 اخبار و احادیث و ایات الهمی عور غای و فکر کن شاپد مثنیه و مندن کرسوی

وازپن نسبم خوش الْحَيِّ در این صبح نورانی مجروم عانی امر و زد و زی پیش
 که انسان نوچه بحقا شهای ظلمانی ناپد و از شمس عانی چشم پوشید امر مُ
 روز پیش که ملل عالم مشرک لند وار کان عالم مضطرب فی خاصة عصمه
 اپان بود اپن شور فی امت احمد بقیان امده تنها در هند و فرنگ
 حبشه و روم و جزائر در خلخ و خوارزم و خابان و بخارا و دیگر دعوه
 و بخار و در روشه کافی باسناده عن ابی عبد الله قائل قال رسول الله ﷺ
 سبائی علی امته زمان لا يغئ من القرآن الا رسنه ومن الاسلام الا
 يمدون به وهم ابعد الناس مساجدهم عامرة من البنا و هي خراب من
 الهدى فنها ، ذلك الزمان شرقها آنث خلل الشما ، منهم خرجت الفتن
 والبهم تعود انھی پس نباپد کوش با فوال اپن جماعت داد و فریب
 جور اشخاص را خورد و نقلید چنین کسانی هفود و در عصر اشرف کائنات
 هم فوم نقلید اپن طا پقه میمنودند که کفار انجتاب دانی شنودند و هر کجا
 کی نفکر و ندیری در این ایاث مترله مبارکه میمنود البته بعتصو فایز
 قال الله مبارک و تعالی فی سوره الاعراف قال ادخلوا فی امیر قد خلث من
 می‌جن و می‌لذ فی التارکیا دخلت امیر لعنت اخوها حسی اذا ادار کوا
 جمیعا قال اخوهیم لا ولیهم ربنا هولا اصلوتنا فا لهم عذر باضیعها

مِنَ النَّارِ فَاللِّكِلُ ضِعْفٌ وَلِكُنَ الْأَغْلَمُونَ وَدِيكُوكِيْرَا بَدْ در سوْرَة
 أَخْرَابَ يَوْمَ نَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ بِالْأَنْبَانَا أَطْعَنَا اللَّهُ وَ
 أَطْعَنَا الرَّسُولَا وَفَالْأُوْرَبَانَا إِنَّا أَطْعَنَا سَادَنَا وَكَبَرَانَا فَأَضْلَلُونَا
 التَّبِيَّلَا رَبَّنَا أَهُمْ ضَعْفَاهُنَّ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَمْ لَعْنَا بَكِيرًا بَعْنَى دَدْ
 روز بَكِه رُوْهَاهِي كَفَازِ دَادِشْ بِرْ مِيْكَرْهِ دَمِيْكُونْدَاهِي كَاشْهَا عَاطَّا
 كَرَدَه بُودِه خَدَارَا وَاطَاعَتْ كَرَدَه بُودِه مَانْ رَسُولِي رَاكِه بِرْ مَا فَرِسَادَه بُوْ
 وَكَسْنَدَاهِ پُورَدَ كَارَما بَدْ رِسْنَكَه ما اطَاعَتْ مُونَدِه سَادَه وَبَزَدَ كَانَ
 دِنْ خَوْدَ مَانْ رَابِرْ اهَامَارِ ابَكَرَاهِي اندَاخْتَنَدَاهِي پُرَودَ كَارَعَذَابَ
 اِيشَانِ رَادَ وَچَنْدَانِ بَكَرَدانِ وَبِرَادَانِ لَعْنَكَنْ لَعْنَ بَزَرَكِي پِرْ نَفُوسِكَه
 مِيْكُونْدَه تَكْلِيفَ ما اِينَ اِثَكَه هَرَچِه عَلَاهِ ما بَكَوْنَدَه بَشُولَكَنْ چَهَ كَانَهَا
 عَالَمَنَدَه وَغَيْرَهُنَّ رَاذِه طَلَبَه بَرِزَه مَامِيدَه هَنَدَه حَبِيَّاَه مَدْرَى دَرِيَه
 مَبَارَكَه كَه ذَكَرِشَه تَغْكِه فَانِدَه كَصَرِيَّعَه اِثَه بِاِپِنَكَه كَفَارَ بَعْدَه زَرَفَنَه اِزَه
 دِنَه او دِيدَنَه عَذَابَه اَهَرَه رَاجِنَه وَچَنَانِه مِيْكُونْدَه وَلِكُنَه اِنَه عَذَابَه
 مَسْمَوَعَه وَمَبَشُولَه نَبِتَه بَلَكَه عَلَاهِه بَخَذَاعَرَصِه مِيْكَسَنَدَه كَه خَذَاهِه عَذَابَه
 عَوَامَ النَّاسِ رَادَ وَچَنْدَانِه كَنَه كَه اِبنَه هَامَارِ ابَكَرَاهِه كَرَدَنَدَه وَاسَابَه شَدَه
 كَه ما اِنْصَدَه بُونَجَتَه وَفَرِسَادَه فَرَا تَكَرِهِه وَازَحَه اَعْرَاضَه مُونَدِه هَرَگَه

این عوام انس مارا بحال بی چار کی خودمان کن اشنه بودند و از نیز
 ما اینقدر عبودیت و سایر نیزه نهادند و مارا مثل اصنام پر شر عینکردند
 و هر رفت که از منزل خود مپا ملیم برس رما هجوم نمی اوردند و بحال افخاما
 دستهای هارا ایوس پسندند و روزی چندین با رما را جانش پیغمبر امام
 نمی کفشد و املاک و اموال خود را پیشکش مانع نمودند و پکریا است فرزک
 بجهة مادرست نمی کردند احوال داشت که ما هم در پیم ظهیر و محجج عالم
 و شؤونات دنیا و ریاست و افاق و امامت و فضاؤث و مسجد و منبر و
 دکاکین و کاروانسرا و هات متعدد ده ما از مظہر اطهیر دور نمی نمود
 و کار مادر اختر بعد از ابدی نمی کشید پس با پد دافت همین فتنم که
 محیط اهر سدر راه عوام شدند و عوام را منع نمودند همچنین عوام هم
 محیب واقع و در حقیقت اسباب ضلالت علیا شدند و اهارا از خذ
 منع نمودند ضعف الطالب الطلب مشقی نایابی محیوب در اینجا
 خوش بنه از بیک باب صد بواب خوش چند با این ناکان بی فرق
 باده پهلوی دروغ اند رد دروغ و ارهان خود را از این هم صحبتا جمل
 مهنا بند و دین نوکان دل منور کن با فوارجلی چند باشی کالهین علی
 بالهی و محبوی فائز علی اراد فائیک ما باطھر هم عن ارجاس الاوهام و تلطفون

انك انت محبب الدعوات ومحبوب من فى الارضين والسماءات محببها
 جاعنی که دعوى اسلام پیکتند و خود را از امت سپیدبار و رسول مختار
 میدانند و شیعه حیدر کراوی پندارند و فرموده ان فرزکوار را
 اطاعت نمینماهند مکانیمال بیشال از قول خداوند لآنکه نفرموده
 ولا ائمتواللذین پذیعون مین دون ای الله یعنی شنامند هیدانان را
 که پیغمبر شنید من دون الله پس اخداوند که نخی فرموده است که اقسام
 مشرکین راست نکنید اشهد که بالله ای اراضی است که کی جماعت موحد
 و مؤمنین را لعن و طعن نماید سلناک بقول نواحی ای ایان نباشد
 موحدین که نیوای ای
 باشند خلائق هست و اخدا خالق ارض و سماش و بن جماعت با ایه مفترض
 بوجود و احی الوجودی که لا اول له ولا آخر له ولا شبه له ولا مثل له
 ولا شبه له ولا وزن له است و دیگر معرفت که جمیع انبیا و مرسلین که ظاهر
 کردند آن دوادعای بوق و رسالت فرموده اند کل از جانب حق مبعوث
 کردند آن دوادعای بوق و بحقی بازکش نموده اند و کمتر ان بند کوشا
 ای ایان و یتصدقی دارند و بعد از سپید انبیا ایمه هدیه را هم پیشوایان
 مفتدا ایان و امامان خود مبدانند و بعد هم بحضور اعلی روح مساواه

نضد پیش و این دارند و بظهو راعظم و طلوع پر فخم پیش جا مقدم
 و طلوع این که با صطلاح حضرات شیخه ظهور و رجعت حبیبی بعد از
 فائم است پیش مؤمن و مصدق فندی پس بچه مذکور ملت و دین و این دین
 حق این جماعت مؤمنین و مصدقین بدین پیشوای ولعن میکنی اگر میکویی
 که این طایفه منحوب لعن و اذیت و قتل شده اند مجده اپنکه بظهو
 نازه و دین نازه و کتاب نازه و ایاث نازه معقید شده اند جواب این دین
 را خداوند رحمن در فرقان داده است بقوله تعالیٰ فلیاً اهله الکتاب هد
 تَقْمِيْكُونَ مِنَا إِلَّا أَنْ أَمْتَأْنَا بِإِلَهِهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ فِيْلُ بَعْنَى بَعْنَوْ
 ای اهل کتاب ای اذیت میکنید و صدمه میبد هد ماراجحه اینکه ما
 این اورده ایم بخدا و با چه نازل فرموده ایاث جدید بر محمد و با آنچه نازل
 فرموده بسیبران پیش همیشه همین که نکورد در میان بود چنانچه در صدنه
 اسلام اصحاب حضرت رسول را اذیت میکردند و سبب میمودند که چرا این
 نازه اختبار کردند و از دین ابا واحداً داده کشیدند و امر و زهم بیش
 طایفه ملامت و شمات و اذیت مینیابند که چرا ان طریقه ابا واحداً داده
 خارج شده و بصاحب امر جدید و کتاب نازه مؤمن و مقبل شده اند
 هر کاه با وجود شناختن این جماعت که از دنیا و ما فنها رشته اند و دلیل

و با خرت بسته اند فوایشان را بینجان و لعن و طعن نمای و این عمل شنیع
 نا مشروع داد چرخه آخر خود فراز مدبهی پر اف بر بُو و بحال بُو و واي بر
 احوال بُو شعر این حد پشم چه خوش امد ک سحر ک میگفت جود رصیده با
 دف و ف نویسانی ک مسلمانی از این است ک حافظت دارد اه اکراز پر امر
 بود فرد ای این فضصر و حکایات و گفتگوهای ک فویها با اینجا و مرسلین
 کرده بودند و خلاص عالی در فران مجید جوزد باد فرموده از برای این است ک
 ما و فویم منتبه و منتن گر شویم و پند کبیرم مثل ام مبله بک نهوم محب
 نما اینم من جمله خلاف عالم محابر شورای فرعون را از برای پیغیر جوزد پادشاه
 و این انجمن دافرعون کرده بود از برای قتل حضرت موسی فوله تعالی فیض شو
 المؤمن و قال فرعون دَرْوِنْ أَفْتَلْ مُؤْنَى وَلَبَدْعَ رَتَبَهْ این آخاف
 آن پسیدل دینکم اوان بظاهر فی الارض القساد و قال مُؤْنَى این عذر
 بریق و رتیکو مِنْ كُلْ مُنْكِرٍ لَا هُوْ مِنْ بَيْوَمِ الْحِسابِ وَقَالَ رَجُلٌ
 مُؤْمِنٌ مِنْ إِلٰهٖ فِرْعَوْنَ يَكْمُمُ أَيْمَانَهُ أَنْقَلَّوْنَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رِبَّ اللَّهِ
 وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رِبِّكُمْ وَإِنْ يَكُمْ كَادِيْاً عَلَيْهِ كَذَبَهْ وَإِنْ يَكُمْ
 صَادِقًا بِعِبْدِكُمْ بَعْضُ الْذَّيْنِ يَعْذِذُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِذُ مَنْ هُوَ مُرْسَرٌ
 کذاب اینچی در واقع از برای اهل معرفت و کمال همین نئی کلامات فیضا

مؤمن الفرعون کافی است که بفرعون و ملأ او گفت بعد از آنکه دید فرعون
 اراده قتل حضرت موسی دارد چنانکه صریح به مبارک است اما میکشد
 مرد پوک ام که میگوید پورده کار عالم خدای من است و اوردہ است تینات
 از جانب خداوند پورده کار شما و هر کاه دروغ کوباشد پس برخدا و ندا
 دروغ شر را ظاهر نماید و اگر راستکو باشد برشما وارد میشود و عذر
 کسیدی بثامید صد بد رسنگ خدا حدیث نهفته باشد که بود باشد
 اسراف کند و شک اور ند حاصل کلام آنکه دست نعرض از موسی کعنی
 کنید چه که دنبت خود را بخدا سبد هد آکر این سخن صدف باشد
 شما از عهد اول نتوانید براهمد و اگر دروغ کفته باشد اعتنای بدروغ
 نبیت عنقریب معدوم میشود و از میان مبروه و کاش اهل فرقان ن
 اول ظههور این امر بدر بعدهمین قول مؤمن الفرعون ناظر و مفتک میشود
 و این همه ابذا و اذیت بانجام احدهم و اصحابیش وارد میباشد و
 حال آنکه هر قدر بعشر زدن صده دفع برآیدند علو امر بپیش روی انتشار
 کلمه زیاد فرمود و دیگر از براهمین فاطعه نام مبارک الحضرت میباشد
 چنانچه در ایاث و احجاز و احادیث وارد شده بعضی سنلویج و بعضی
 بنصریج من جمله در کتاب عوالم فی باب اخبار الائمه روابط میکند

از صاحب كشف الغمہ باسناده عن فاسیم بن عدی قال پقال کتبه الخلف
 الصالح ابوالقاسم وهو ذوا الامین و در کتاب مشارق الانوار در
 خطبہ امیر المؤمنین میفرما بدی ان قال صاحب الاسم الانجیم العالم الغیر
 معلم انا الجاذب والجذب محمد یعنی علی محمد و در محاجات الانوار فی الخطبۃ
 میخواص عن امیر المؤمنین الى ان قال فیه تفصیل و توصیل و بیان الا
 الاعلیین جمیعاً و در کتاب المحتاب میفرما بدی که علام فاضل با بد مطابقاً
 باشد باعد رب و عذر رب دوست و دواث و مطابقاً میباشد.
 اسم علی محمد با محمد علی پس اسم فاطمہ از این دو پکی باشد و میتواند
 که صاحب اعلیین میباشد ان پر از این دو اسم خارج نباشد
 که حاکی از شعر بنویث و فرولاپت بوده باشد و در فرقان میفرما بدی
 در سوره قلم **بُلْأَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَإِذَا بِرَقَ الْبَصَرُ وَخَفَّ الْعَمَرُ**
 وَجَمِيعَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ یعنی میسر سند که خواهد بود روز غیاث پس در
 و فیکن حجزه شود چشم و پر شود ماه و جمع کرده شود افتاب و ماه
 معنی فیما مذکور ذکر شد که مراد از حرف فریکه و مندرج شدن
 احکام شریعت میباشد و مراد از جمیع شدن افتاب و ماه نلتفیق شدن
 اسمین اعلیین کا اسم محمد و علی که بکی شمر فلک بنویث و دیگری فرولاپت

در اسم فاءُم که اُن علی مُحَمَّد است بعد پیغواپد بقُول الائِنَانْ بِوْمَئِنْ اُن المَّفَرُ
 بعنی میکوید ان د را بن روز کجا است که من کلا لا او و دز ای ریلک
 بِوْمَئِنْ الْسَّمَرُ بعنی پناهی نیست و محل فرار و ارام در آن چون بموی پرورد
 نوْمَبَاشِد بعنی روز فیاض روز پیش که غیب هویه و سادج احدیه باش
 اسم مبارک مركب ظهور فراپد و از فرکیت عدد اسمین معنی ای ریلک بِوْمَئِنْ
 الْسَّمَرُ مفهوم میکرد که از بزای احدی مفتر و محرب و مستقر و پناهی
 مکار اینکه خود را بموی این اسم مبارک و ابن امر بدیع بکشاند و مؤید برین
 که مراد از شمر محمد مصطفی است و مراد از فرآمہ المؤمنین این حدیث شریف
 است که در معنی آله و آن شمر و ضمچه ها و الغیر اذ اذلیکها روابط شده فی النَّافِعَ
 والقَوْمَ عَن الصَّادِقِ مَا لِالشَّمَرِ سُولُ اللهِ يَبْهُ أَوْضَعَ اللهُ لِلنَّاسِ دِيَاهُمْ
 وَالقَوْمَ امِيرُ المؤْمِنِينَ نَلَادَ سُولَ اللهِ وَنَفَّثَهُ بِالْعِلْمِ نَفَّثَهُ پس معنی آله
 وَجَمِيعَ الشَّمَرِ وَالقَوْمَ فرکیب اسم محمد و علی است در در روز فیاض که مطابق
 عد در تا است فاما هم ذلك و دیگر میغواپد حمسق و این حروف بمن رو
 اشاره است و طریقہ این چنین است ڦاف اشاره است بفام و سپن بسید و عن
 بعلی و هم و حا بحمد بعنی فاءُم سید علی مُحَمَّد است و دیگر استخراجی است که
 مرحوم سید اخلاق طی در پانصد سال قبل که چنی میکارد با علاره باشد از

سؤال فرموده و باين اشعار بيرون او رده ميفرابد بجهی ربات الكوفی
 النشائین بچی الدین بعد الراء و غین يعني میا بد در حال شک پروردگار
 است از برای شادر دو نشانه نا اینکه زنده کند دهن را بعد از راء و غین يعني
 هزار و دو پیش و شصت سال از هجرت کذ شنه باشد و آن زیند علیه
 الماء فاعلم باقی ما که می شرعنی اکرم زید شود پنج سال پیکربند
 من که مان نکردم این سردا فاضر بعده موقی عذر نفه فهذا اصطبه
 العالمین يعني عذر هورا ضرب میکنی در نفس هو میشود پکصد و ده
 پس با اسم بيرون او ریشود على و این اسم فطب دو عالم میباشد
 خد المخ فبل مد بعد ضم و درجه بخت المدرجهن يعني مح را بکر مثل
 مَدَ در حال شک بهم ضم عای میشود محمد و در بخت این اسم مختسبین در او دی
 میشود على محمد حاصل معنی کلام اینکه در سنہ هزار و دو پیش و شصت
 شصت و پنج قائم ظاهر میکرد و نام مبارکش على محمد میباشد و در حدث
 وارد است عن الشیخ المفتی انه قال سئلوا عن رسول الله عن سیرة العلامة
 قال اسمه اسم العلی و این و قعث بخت رجله يعني علی محمد و دیگر در فلان
 اخبار و اشعار با اسم باب میفرابد که بظاهر عذاب و نعمت بنظر میباشد
 و در باطن نور و رحمت بقوله ثالثی فی سورۃ الحمد فضیل میباشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَطَاهِرُهُ مِنْ قِبْلَةِ الْعَذَابِ وَدِيْكَر
 نَوْجِ حَمِينْ بَكْ أَبِيهِ كَافِي اَشْفَوْلَهُ نَعَالِي فِي سُورَةِ الْقُصْدَةِ وَالَّذِيْنَ بِوْصِنْ
 بِنَا اَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا اَنْزَلَ مِنْ قَثِيلَكَ وَبِالاِلْحَرَةِ هُمْ بِوْقُونْ بِعَنِ اِنْخَانِ
 كَافِي كَادِيْمَانْ اوْرَدَهُ اَنْدَ بِاِنْجَهْ فِرْسَادَهُ شَدَّ بَوْيِ هَوَازَا اوْمَرْ وَغَوا
 اَزْ اَحْكَامِ الْمُهِيْ وَبِاِنْجَهْ نَازِلَ وَفِرْسَادَهُ شَدَّ بَهْلَ اَزْ تُوْرَ وَبِاِنْجَهْ نَازِلَ مِنْشَدَ
 بِغَنِيْرُ بِعَنِ دِرْ اَخْرَ الزَّمَانِ مُوقِنْ شَوَنْدَ وَدِرْ جَنْ جَنْ بِنْ اَشْخَاصِ بِفَهْ اِلْدَادِيْكَ
 عَلَى هَدَى مِنْ رَبِّهِمْ وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَابْنَ اَبِيهِ رَاچَونْ بِحَسَابِ اِيجَدِ
 بِبِرْ وَنْ اُورِي مِنْشَدَهَارَ وَدِوْبَتَ وَسَفِيْ بِنْجَ وَمَطَابِقِ مِيْا بَدِ باَسَنَهُ
 نَوْلَهُ حَضَرِشِ اَعْلَى رُوحِ مِنْ فِي الْمَلَكِ لِهَالْفَدَاءِ وَنَوْلَهُ اَخْضَرِشِ بِحَبِ ظَاهِرَهُ
 مَلَكِ فَارِسِ درِسَالِ ١٢٣٥ هَجَرِي درِغَرِهِ مُحَمَّدُ الْحَامِ بُودَهُ وَخَوَاجَهُ دَوْرَا
 مُحَمَّدُ مُصْطَفَى مِيْفَرِا بَدِ لَوْكَانِ الْعِلْمِ فِي التَّرِيْقِ اِنْا وَلَهُ اِبْدِي رِجَالِ
 مِنْ فَارِسِ وَدِرْ جَرِدِ بِكَارَشِ كَمِيْفَرِا بَدِ بِاِحْبِنِ اِبْشِ لَوْكَانِ الْعِلْمِ فِي التَّرِيْقِ
 لَنَا وَلَهُ اِبْدِي رِجَلِ مِنْ فَارِسِ دِهْوَابِنِكَ وَبَعْضِ اِنْا هَمَّلِ حَفَاقِ وَدِهِ
 وَصَاحِبَانِ صَفَاعِ بِاطِنِ هَمْ جَرِدَادَهُ اِنْدَكَ نَوْلَهُ فَائِمَّ مُوعِدِ دِرْ مَلَكِ
 فَارِسِ وَاقِمِ بِكَرِدَهُ اِنْجَلَهُ صَاحِبِ اِنْ شَعَرِشِ شَبَارِزِ پِرْ غَوْغَاشِدَهُ
 شَكَّ لَبِحِ بِهِدا شَوَدَ نِسَمِ كَاْشَوبِ لِبِشِ بِرِهِمِ زَنِدَ بَعْدَ اَدَدَهُ اَكْرَجِ بَشِتِ

شعر بخواجه است ولكن در دیوان خانی چاپ این شعر نسبت و شاید از نکات
 خواجه بیرون کرده باشدند چه که دیده اند دلایل بیشتر این امر دارد و شاید
 هم شعر از دیگری باشد و دیگر محمد بن علی شلغاف این کلمات را بر شنید
 نظم در اورده با طایلبا من بیت هاشمی و جا هدایا من بیت کسری
 فَذَغَابَ فِي بَيْتِ أَمْجَحٍ فِي الْفَارِسِيِّ الْحَبَّ الرَّضِيِّ كَمَا الْوَئِي فِي لَهْرٍ
 من لوی روی عن محمد بن طلحه آن دال امیر المؤمنین واستخرجت
 دایره المعرف الجامع الثئ و وضعها امیر المؤمنین ان امام الفاطمی با مر اله
 پولد فی الفارس وهو حماستی القامة عقبی المخد فی الفتنا با حال کمک
 نکند که مأکثنه سبد اخلاقی و با مولی محمد بن علی شلغاف با کلام مجید
 اعرابی با شعر حافظ شیرازی با خبر طاجی بکاشی رادیلہ برہان کرد
 باشیم چنین بیت برہان ما از روی عقل و قرآن و احتجار واحد است
 است ولكن این مطابق هم چون مطابق است و از برای بعضی اشخاص
 هم معین است لهذا عرض شد و اشخاصیکه میگویند ایاث قرآن و احادیث
 از برای ما محدث عیشود زیرا عین فهمیم هر کاه بقرآن و قرآن اعتقاد
 داشته باشدند میتوانند این حرف را بزند زیرا خلاف عالم در او لست
 بغره میفرماید الله ذلیک الكتاب لا ربیل فیه هدی للمسعین پس

معلوم پیشود که اعمال و افعال شان مبنی بر غرض است و دیگر ابتدای دعوی
 نقطه اولی روح ماسوه فدله درسته سپین و ما پن بعد الالف بوده
 و بربطون ان ایات و اخبار و احادیث مشواهه کثیره وارد کرد به لهذ الجمله ضمیر
 پیشود قال الله شارک و تعالیٰ فی سوره التجاء پدیده الام من السماء الى الاخر
 ثم بعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة مما عدوان ذلك عالم
 العجب والشهادة العزف العجم يعني ثديه صنهما بدامر راعي ظاهره
 ظهوه في الأرض، مشتبه بموئل ارض و انتشار ميد هدم او وشیعه و ما
 پیغورچ پیکند آن امر بموئل اسنان در روز بکه هست مقدار هزار ساله
 شما شماره مینماید يعني هزار سال که کذشت امر و حکم و شریعت ثانه حد
 و جاری پیشود و از زمان ظهوه و بروز شمس جمال محمدی از افق بخطا ای و
 غروب حضرت امام حسن عسکری ثديه امر و شریعت عزی احمدی پیغور
 اذ رحلت حضرت امام حسن که سنه سپین و ما پن رخ داده بود المانقضا
 مدت هزار سال احکام و شریعه مصطفوی ناقد و جاری ف ساری بود و
 پیغم ارجح امام حادی عشر المطروح طلعت حضرت اعلى روح ماسوه فدله
 هزار سال طول کشیده و در شرح دیوان فاضل مبیدی مذکور داشت اذا
 بلغَ النَّمَاءُ عَقِيبَ صَوْمٍ يَزِيمُ اللَّهَ فَأَمْهَدَهُ فَإِنَّمَا يُعَنِّي درسته که

مطابق ابد با عده کلمه بسم الله و رمضان که مراد از صوم است فائم ظاهرا
 میشود و عده کلمه بسم الله و رمضان بحسب اباجید بالف صغير فوق لام
 هزار و دو پنجم و شصت پشت بدون فنا ابد و نقصانها آنکه بدون
 فرق صغير حساب غایبند هزار و دو پنجم و پنجاه و نه میشود که همان بليله
 و مقدمه سطوع انوار صبح جايل بهمثال است و در گذاشتن عجیبین که
 منوبت بمحی الدین عرب در استخراج حالات اپنه نصنیف فرموده
 اذ ادار الرمان على حروف بسم الله والحمد لله فاما اذا كان المحرف عقب
 صوم فبلغ الف ناطق من سلاماً وجوهه در کتاب طوفان
 پیشواید که اهل زیج کویند که هفت شاه که هفت کوکبند دو مرتبه
 با تفاوت بجاهاي خوش داخل شدند هر رتبه ا شویع ظمی در عالم برپا
 پکری به سالیکه طوفان نوع واضح کرد و مرتبه ثانی سالیکه مظاوم
 کر بلار اشہید نمودند و درسته هزار و دو پنجم و پنجاه و شش پنځو
 بجاهاي خوش داخل خواهند شد و عجب فراز ظهو اخضرث بنظر عجیب
 في حدیث المفضل سئل عن الصادق فکفت يا مولا في خطه
 فقال في متنه السیتبین بظاهر امره وبعلوه ذكره و در پکر استخراج است
 محمد اخلاقی بود که عرض شد في تفسیر الصافی در اول سوره بقرة

مِيقَرْ مَا يَدِ عَيَّاشِي عَنْ أَبِي لِبْدَ الْحَارِفِي قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّا بِالْبِدَانَةِ
 بِلِكَ مَنْ وَلَدَ الْعَيَّاسَ إِنْتَ شَرِيفَشْلَ بَعْدَ الْثَامِنَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةَ نَصِيبٍ
 أَحَدُهُمُ الْأَنْجَهُ فَلَذِبْحَرَفَهُ فَقُبْرَهُ اعْمَارُهُمْ حَبِيشَهُ سِرْخُمْ صَاهُمْ الْفَوْسِي
 الْمَقْطُعَهُ الْمَلْقَبُ بِالْهَادِيِّ وَالْأَنَاطُوِّ وَالْغَاوِيِّ إِنَّا بِالْبِدَانَتِ لِفِي حِرْفَ الْقُرْآنِ الْأَكْبَرِ
 لِعَلَّا جَمَانَ أَنَّ اللَّهَ يُشَارِكَ وَيُغَالِي أَقْرَلَ الْمُذَكَّرِ الْكِتَابِ فَقَامَ مُحَمَّدُ حَنْيُ
 ظَهِيرَوْزَهُ وَبَثَثَ كَلْمَنَهُ وَلَدَبِوْمَ وَلَدَوْقَهُ مِنْ إِلَافِ الْتَّابِعِ مَادَسَهُ
 وَلَكَشِ سَنِينَ ثُمَّ قَالَ مَيْيَاهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحِرْفِ الْمَقْطُعَهُ إِذَا دَعَهَا
 مِنْ عَيْرِ تَكَارِ وَلَبِسِ مِنْ حِرْفِ مَقْطُعَهُ حِرْفَ شَفَقَهِي إِيمَاهُ الْأَوْقَامِ فَأَمِمَ
 مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَنْدَ اغْضَاهُهُ ثُمَّ قَالَ الْأَلْفَ وَاحِدَ وَاللَّامُ مُلْسُونُ وَالْهِمُ
 أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ سَعُونَ فَذَلِكَ مَأْهَهُ وَاحِدَ وَسَنُونَ ثُمَّ كَانَ بَدُورُ
 خَرْوَجُ الْحَبِيبِ بْنِ عَلَىِ الْمَهَّاَهَ فَلَمَّا بَلَغَ مَدْنَهُ قَامَ فَأَمِمَ وَلَدَالْعَيَّاسَ عَنْدَ
 الْمَصَرِ وَبَقُومَهُ فَأَمَّا عَنْدَ اغْضَاهُهُ بِالْمَرْفَاقِ فَهُمْ ذَلِكَ وَعَدُ وَأَكْهَهُ وَ
 كِتَابُ صَدِ كَلْمَهُ أَحْزَنَ مَلَامِهِ مُحَسِّنٌ فَبَضُورُ بَعْضِي إِنْكَتُ مَعْبِرَهُ چُونَ بَحَارَهُ
 عَبِرَهُ حَدِيشَهُ رَانِقَلَهُ بَكْتَنَدَهُ زَحَطَ اِمامَهُ حَنْ عَسْكَرِي وَمَحْلَ حَاجَهُ أَنَّ
 أَبِنَاتَ كِمِيقَرَ مَا يَدِ وَسَيْنَجَرِهِي بَعْدَ الرَّجْنِ مِنْ بَعْدَ لَظَى الْتَّبَرَانِ لِهَامَ
 الْمَوْطَهُ وَالْطَّوَابِنَ وَبَازُبُرُ وَبَيْنَهُ بَحْرُوفَ اَعْدَاهُ بَرُونَ مَيَاوِي

پیشود بکهر زار و دوپت و شصت و پک و آنچه ادر فرمان میفرازد
 شمارک و تعالی ف سوره بنی اسرائیل آئم الصلوة لدلوک اللہ علیه ای غیث اللہ علیه
 و فرمان الغیر این فرمان ان الغیر کان مشهودا یعنی برپای دارید غاز را بعد
 از زوال افتاب ناواریکی شب مردانکه برپای دارید تمازدا نا انکه آبام شست
 آن بزرگوار منقضی ف ناریک شود و وقت آن در غسق اللیل میباشد و
 اللیل بحر و فبحجی پیشود هزار و دوپت و شصت و پک پسی نماز را برپای
 دارید ای سنه هزار و دوپت و شصت و پک از هجرت که دران سنه قام
 ظاهر پیشود و حکم این صلوة منفع میکردد و احکام نازه و شریعت نازه
 حادث پیشود و فرمان فجر یعنی بخواسته ای خضرت را یعنی بصدقین نمائید
 دعویش را او طاعت کنید و امر و نواهی اور داکان مشهودا یعنی هست
 دیده شده و در دینگرد که از کجا های جماعت محوس است خبر مید
 که چون هزار و دوپت و آن داز سال نازی این کذربد هشیده زی
 پیغمبری قیام نماید و میکار فرمان برای بخطاب شد اشعار خواجه حافظ
 شهر ازی که عرف اور ایان العجب میدانند و آن اشعار این است که میگویند

بین هلال شرم بخواه ساغر زاح	که ماه امن و مان است بمال صلح و مکار
غیره داد زمان و صالح را کاند و	مقابل بش می داشت و روز شفقتا

نوع برسد نیای دون کسی نکند
باشی هرای نور دید کوی فلاح
که کس در ت نکشادچ کم کسی مفتاح
ولی نوغارغ از کار خوش و پیشهم

بین هلال محترم پر بحباب در اور که با عذر ساغر در آید بعنی در محترم شسته
هزار و دو لیث و شصت و پیک من رصد باش که زمان لفای محبوب حقیقی
معشوق و افعی است که آن چن مقابلاست با شب قدر در روز استفتح
و در گرگز بر شاه نعمت الله مپیا که بر شسته نظم بیرون اوردہ این است
عَرَسَ چوبکند ددار سال غایبی اشکار می بینم و در گرگان اشعا
که از مولای متینان روا پشت شده که در دیوان المختصر و ساپر کتب معین
چون بخار و عوال منقولت بینی اذا ما جاشی الترک فا نظر

وَلَا يَأْبِهُ مَهْدِيٌّ بِقَوْمٍ وَّ بَعْدِلٍ
وَلَا يَقْرَئُ مِنْهُمْ مَنْ يَلِدُ وَ يَهْرِلُ
وَلَا يَهْنَدُ جَدًّا وَّ لَا هُوَ يَعْقِلُ
وَبِالْحَقِّ يَأْبِكُمْ وَ بِالْحَقِّ يَعْلَمُ

وَذَلِكَ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ إِلَهَنِشُمْ
صَبِيٌّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا رَأَى عِنْدَهُ
فَتَمَّ بِقَوْمِ الْقَاتِمِ الْحَقُّ مِنْكُمْ
سَبِيٌّ نَبِيٌّ اللَّهُ نَصْبَنَ فِدَائِهُ

فَلَا تَمْذُلُوهُ مَا تَبَنِي وَ تَجْلُوَا
أَنَّهُ ثَلَاثَةٌ أَذْرَقُهُمْ فَتُوَقْعُوا الْفَرْجُ مِنْ خَتَّ الْفَلَاجِ
فِي مَشْوِي الْمَلْوَى هَذِهِ اشارةتِ مُحَمَّدِ الْمَرَادِ كُلِّ كِتَابٍ اندَرَ كِتابًا

بِرْ قَدْوَم وَ دُور فَرْزَنْدَان او زَادَه از عنصَر جَان وَ دَلْش بِي مَرْاجِ اَب وَ كِيلَ نَل وَ بَند خُمْ مَل هَرْ جَاهَكْ مَيْحُوشَدَمْلَه عَيْن خَور شِيدَاسْت نَهْزَر دَكْ هَمْ بَسْتَارِي خَودَاهِي كَرْ دَكَاد بَشَهَامْ مَن زَافَاب بِي مَشَال	صَدْهَرَارَانْ اَفْرَنْ بَرْ جَان او اَنْ خَلِيفَه زَادَه كَانْ مَفْلَش كَوْز بَعْدَه دَوْهَرِي بِاَزْرِبَند شَاخْ كَلْهَرْ جَاهَكْ مَهْرَه بَدْ كَلْهَش كَرْهَه مَغْرِب بَرْزَنْد خَور شِيدَه عَيْب جَوْيَان رَا اَزْنِ دَم كَوْدَه كَفْتْ حَنْجَشْ خَفَاش بَدْ سَكَه
---	--

فِي كِتابِ الْعَوَالِمِ بِاَسْنَادِهِ إِلَى عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ فَالْاصْحَابِ الْفَاطِمَةِ ثَلَاثَةٌ وَ
ثَلَاثَةُ عَشْرَ جَلَالَهُمْ اَوْ لَادَ الْاعْجَمِ وَ دِبَرَاسِمِ كِتابِ مَبَارِكِ الْحَصَرِ
وَ اَخْلَاقِ عَالَمِ الدِّرْفَقَانِ بِاَدْفَرْ مُودَهِ فُولَهِ بَنَارِكِ وَ غَالِي الرَّحْنِ عَلَمِ
الْقُرْآنِ بِعَنْ خَدَاوَنْدِ بَسَارِ بَحْشَاهِيَّهِ كَهْ رَحْشَه او هَهْرَهْ جَهْرَهْ بِاَفْرَكَرْفَهِ
بِاَمْوَاحَتِهِ فَرَانِ رَأْمَرْ جَيْبِهِ خَودِهِ خَلْقِ الْاِنْسَانِ عَلَمَهُ الْبَيَانِ
وَ دِبَرِ خَلْقِ فَرْمُودَانِ اَنْ كَامِلَهِ دَاوِي بِاَمْوَاحِهِ بَاوِيَانِ دَا الْمَقْوَهِ
الْمَقْرِبِ بَيْسَانِ بِعَنْ هَلَالِهِ بَانِ بَنَدْ كَوا رَاهِيَانِ بَنَاهِهِ وَنَدْ رَاجِهِ بِشَهِيدِ
بَنَادِ بِعَنْ جَهَنَّمِ وَ بِعَيْرِهِ بَلْمَسِهِ فَرْنَطَرِ بَكْرَهِ شَهَرِهِ وَ نَزَادِهِ
مَعْرِوْهِ قَهْتِ بَهِنِ خَلْقَاهِتِ بِعَنْهِمِ كَهْ جَهَهُهُ عَوَامِ اَنْ اَشْخَاصِ بِاَدْفَرِ ضَلِّ

وعلم وذهد وورع ونفوی منزلة افتاب انور وماه ثابان عالم پشمذ
 اپست که دلخیل میفرماید فی ذلك اليوم شکفت الشم والغمر بخطی
 نوره ابداً والنجم والشجر پیجداً وکیاهی که بروید و آنسا فی باشد و
 کیاهی که آنسا فی باشد و بران فام بود سجد میکنند یعنی کاینکه در ظل
 شمس فرکه علا باشند و افتد اطاعت مینا پند لک بنظر خلق مردم
 نادانند عصدا ف حديث شریف بجعل علامکم اسلامکم و اسلامکم اعلامکم
 و اسلامکم رفعها و وضع المیزان آلات انتظروا فی المیزان یعنی ابن اسماں ستر
 نکنند
 مرتفع مبیث و مینان دیگر وضع مبیث و فام می ایشل بشیعثا ز معصب
 در حق فام و آفیهو الوزن بالقیط ولا تحيض و المیزان ای افهمو الفاعم
 با عدل ولا يخسوا الثامن حشه و در پکش فرقان میفرماید و فردان
 همن علی الدین اسْتَضْعَفُوْ فی الارض و تجعلهم آئۃ و تجعلهم
 الوارثین و دیگر اعراض بعض علائی که بظاهر اداشه و در حقیقت باطن
 مجمع کل نقاوص بودند همین مخصوص باں عصر بوده بلکه در هر عصری
 از اعصار که احدی از مظاہر قدسیه و مطالع غر احده ظاهر کردند
 فزاد و منبع عناد و ما فع عباد بودند و فاس را میشورند و با نفس ظهره
 مکابره و مجادله مینمودند چنانچه حضن عالی ر فرقان میفرماید و همیش کل

کخواهش فُؤمْ چه بوده کما قال اللہ بنارک و تعالیٰ فی سورۃ هود و لَا أَهُولُ الْكَمْ
 عِنْدَ حَرَقِ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَبَّ وَلَا أَفُولُ إِنَّ مَلَكً وَلَا أَفُولُ لِلَّذِينَ
 قَرَدُونِي أَعْيُنُكُمْ لَئِنْ يُوَثِّبُمُ اللَّهُ حَرَقَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُسِّهِمْ إِنِّي إِذَا
 لَمْ أَظْلَالِيْنَ وَأَزْهَرِيْنَ أَبِه مفهوم و معلوم مبکر و دکه فُؤم حضرت نوح
 مژھند بعضی احبار بوده اند خصوصاً فوله و لَا أَفُولُ لِلَّذِينَ قَرَدُونِي
 آعْيُنُكُمْ الْخَ وَدِبِکَ حرف جماعت بجود باستد کاپنات علیه الفالفت
 وصلوات ملاحظه نما پند چه بود چنانچه خلاف عالم و مصور بجز ادم
 در کلام مجید حبر راده در سورۃ العین آذین فَالْوَاعِنَ اللَّهُ عَمِيدَ الْبَنَاء
 آلَّا نُؤْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بِرِّهَانٍ تَأْكِلُهُ النَّادِ فَلَقَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ
 مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيْنَاتِ وَبِالْدَّيْنِ فَلَمْ
 کفار از حضرت خیر الامام علیہ السلام طلب لفای ملک نمودند این
 اپه فاز لشد در سورۃ انعام وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْأَنْزَلْنَا
 مَلَكًا لَقَضَى لَأَمْرُنَا لَا يُبَطِّلُونَ طاپهه دیکرم بکفتند که شخص بغمبر
 موعود بوجب احبار باید از آسمان نازل کرد و کوزهای مکونهه
 عالم امکنون و ظاهر کردند طنفان نماید و علم غمیب را پنداشنا باشد این
 اپه مبارکه از اسماء مشتبه ظاهر کرد بد نوله تعالیٰ فی سورۃ الانعام فللا

اَوْلُ لَكُمْ عِنْدُهٖ خَرَائِفُ اللَّهِ وَلَا آعْلَمُ الغَيْبَ وَلَا اَوْلُ لَكُمْ مَالَكَ
 اِنْ اَتَيْتُ اِلَيْمَا بُوْحِي اِلَيْ فَلَمْ يَسْتَوِي الْأَغْنَى وَالْبَصِيرُ اَفَلَا تَنْقُرُونَ
 بَعْنِي بِكُوكَهْ عِنْكُومْ شَارَاكَهْ درْزَدْ منْ اَشْخَرْبَهْ هَای زَمِنْ بَعْنِي طَلَانْقَهْ
 باَمْ نَبَتْ وَعَالِمْ بَغْبِهْ هَمْ نَبَسْمَهْ وَعِنْكُومْ شَارَاكَهْ اَزْجَنْ فَرِشَةْ اَمْ بَعْنِي اَغْنَا
 كَهْ فَرِعَمْ شَادِرْ عَهْدَهْ مَلَائِكَهْ اَزْنِنْ جَارِي غَبْشُودْ وَمَنَابَعْتْ عِنْكُومْ مَكْوَچَهْ
 رَاكَهْ بَهْنَ وَحَى كَرَدَهْ شَوَدْ بَكُوا اِيْكَانْتْ تَابِعَنَا باَشْخَصْ بَيْنَا اَبا بَهْجَهْ فَكَرْنَي
 كَنْدَ بَارِي مَلَاحَظَهْ كَنْ بَيْنَ چَهْ مَقْدَارْ اَمَرَانْ بَزْرَكَوارْ وَاضْبَحْ وَلَامْجَهْ
 تَحْتِي بَعْدَ اَزْظَهَرْ زَمَانْ تَعْبَشْ اَنْ بَزْرَكَوارْ رَانْزَدْ رَاحَادَبَثْ كَبِيرْ جَسْ
 دَادَهْ اَندَ وَصَدَفَانْ بَظَهَرْ وَرَسْلَهْ مَنْ جَلَهْ درْبَجَارْ وَدِيْكَبَثْ اَزْرَوْ
 خَدَارْ رَوابِتْ شَدَهْ كَاْخَضَرْ بِهْفَرْ اَيدَ پَعْشَ خَمَّا اوْسَعَما اوْسَعَما وَ
 اَيْضَا اوْرَسَولْ خَدَارْ رَوابِتْ شَدَهْ كَهْ مَدَثْ خَلَافَتْ اَخَضَرْ هَفْ سَال
 مَيْاَشَدْ وَاَيْضَا عَبْدَ الْكَرِيمْ خَسْمَرْ رَوابِتْ عَوْدَهْ كَهْ اوْنَجَدْ مَشَحَتْ
 صَادَقْ اَزْخَلَافَتْ ثَائِمْ سَوْلْ عَوْدَهْ فَرِمَوْنَدْ هَفْتْ سَالْ وَدَرْ كَابْ
 حَدِيقَهْ الشَّيْعَهْ رَوابِتْ شَدَهْ اَزْبَكَالْ اَلِيْهْ سَالْ وَاَيْضَا رَوابِتْ
 مَيْكَنْدَهْ اَلِيْهْ مَدَثْ هَفْتْ سَالْ طَوْلْ مَيْكَشَدْ كَذَنْ لَكْ درْسَاءْ رَكِبْ مَعْبَثْ
 بَزْرَ رَوابِتْ شَدَهْ كَذَنْ كَافَ اَخَضَرْ پَرَازْظَهَرْ هَفْتْ سَالْ اَسَدْ

وزیاده از هفت سنه بعد از طهمود ردارد نیاز نداشت کافی نفهمودند اینهم چندی
 در شهر از کرونا بودند و او فانی در اصفهان بسیار بودند ناانکه در شهله ملک و
 شبن و ماهین بعد از آلف بعد از محلت جناب معتمدالدوله منوچهر خان سجده
 حاجی بزرگ آنها می خضرت را از دارالسلطنه اصفهان حرکت دادند و بخاطه
 اذربایجان بردند و در قلعه ماکو که بر بالای جبل واقع شده مجوس نمودند و
 بدست علیخان نامی که حاکم انجام پیشود پروردند و در مردم شه له سنه آن بزرگوار
 در آن مکان حبس بودند بعد از آن اخضرت را ازان مکان نفله ادند
 بقلعه چهری بدت بچی خان نامی که حکمران آن محل بود پس از بودند بعد از
 چندی از برای نقیب شرایشان را از قلعه چهری ببری بسیار حرکت دادند و
 باز روانه بچهری نمودند و در حبس نگاه داشتند ناانکه در شهله هزار و
 دویست و شصت و شتر اخضرت را طلبیدند و بفتوا علامه سو مرثیه
 علمی را که بر ناحت ذراث المکات و اضطریت امداد الکائنات و احریقت
 اکاد المقربین و الملا العالین فاتحهم ولو فاعهم و حیاهم اشهد که بالله
 و برسوله نقیبک هزار و دویست و شصت سال هر صد و منظر ظهی
 میبودند و در مساجد و مساجل و مخالفل بر بالای منبرها از برای بچی
 ظهور شد در کاه ایزد شعلی نضریع و زار گهای نمودند و هر کاه فی

جال اخضرت را در خواب می‌پدیدند چون همکان خود را ملذات مینهند
 با کمال شوق و شعف و افخار خواب خود را نقل می‌کردند و بر سارپن می‌آمد
 و فخریه مینمودند از آنکه کتف نیاب فرمود و عالم را بور جمال خود مینتوشند
 نمود ابا سراوار بود که کل نقوس نوجه بعلم اور رؤسای خود نموده از جمال
 بی مثال شاعر ارض کشت و اغراض نمایند و کربنی و عداوت بینندند و با
 جمال ذوالجلال سبزه نمایند اآنکه مریب شوند ظلم را که در ارض طفت
 از نکاب نمودند واردند برای ازداج وجود و طلت موعود آنجه داد
 که در این حضر بجهی زمان حضرت عبی بران بزرگواران وارد ازداج
 لا و الله لپر هذا اول فاروره کرت في هذه الايام لازل هبا كل احذنه
 در دست اهل کفر و ضلال مبتلا بوده اند لولا سبیت رحمه غضبه لخف الارض
 بن علیها لاجرم مقصو الهمی از خلقت انسان این بوده که او را بثناسته
 ختن
 می‌پرسید کنست کنزا می‌خیست اما حبیت آن اعرف فخلقت اخلاقی لکی اعرف و شنا
 ذات مقدس او می‌کن نه مکری باختن مظاہر جمال احذنه و در هر دو روز
 بر اول الاباب واضح ولا یعنی که هر کن مظاہر الهمی با پهلوی خلق ظاهرا
 نش و نخواهد شد باری بین چه مدد امر صادر ک ان بندگوار واضح
 هو بیدا است حتی محل شهادت آن ازداج وجود و جوهر مقصو را در اخبار

احادیث معینه و خبر را ده اند و در کتب منقول است من جمله در بخارا و انوار و
 عوالم و اسناده عن ابو بصیر عن ابو عبد الله علیه السلام قال ابی لا بد لنا من اذن بخواهی
 فانه لا يفوت له اشئ فان سمعت بشیء كونوا الجلاس بپنهان حتی پیشتر مطلع
 فاسرعوا اليه ولو حبوا الي الشیع اخر حديث مذکور خبر ظهر بعد رامبد
 و فرجمه حديث بفارسی ابن اسحاق صادق مسفر باشد که پدر رامبد فرمود
 لا بد و ناصحا راست از برائی از امر اذربایجان پس بد رستم که همچنان را
 مقاومت نمیکند و افع خواهد شد پس هر کاه شنید پد اخیر را بوده باشد
 در خانه های خود جالی نا اپنکه حرکت فرا پد حرکت کشته پر بثاب پد بیوی
 او و اکرچه بوده باشد رفتن شابسته برخ و شهادت انجمال بهیال هم بیوی
 طبق احادیث و اخبار درست امده چنانکه صاحب فاسخ المؤاریخ مینویسد
 که مضمونش اینست پس از اپنکه آن طلاق موعد را با جناب امام محمد علی
 اور دنل زیرای شهادت جناب امام محمد علی از عقیدت خود بازگشت تقریباً
 و زدن و فرزند و اطفال خورد سال انجمنا بر احاطه کردند شاید من اثر شود و
 رحم برآهنا کند و حقظ همچنان خوش نماید معنید پیش از خواهش نمود که مر
 نخست بکشید با مجله ای از ازاد رسانان کوچه و بازار هم اغبور دادند و همچنان
 میدان پرپن اور دند و احضرت را با جناب مذکور بستان بشنید و حکم

شلیک دادند که اول جناب امام محمد علی شهد کرده بدن و و فنیک جراحت
 کلوله یافتند روی مبارک خود را بحال بیشال الهی نموده عرض کردند که
 آیا از من راضی هستی و این واقعه ها پایه در روز دوشنبه بیش و هفتم
 شهر شعبان واضح کرد پد اشهد که بالله آیا دیگر رضور مبنیان نمود که
 چنین شخصی دنیا را بشد و از روی هوا و هوس خود را بکشند بد هدایت
 والله و متفق است که در این واقعه از فضای کلوله از نیکی باز شد بر پیش
 آمد که دست مبارک حضرت اعلی روح مساواه فدا میدان بسته بودند راه
 شد و آن طمعت موعود خود را ب مجرمه بکش از سر بازان دراند اخشد و این که
 آن بزرگوار از فتوت شریعت بود زیرا که اکفر را نکرده بود و استفاده از هر دو
 بود و چنین و چنان کفت بود مردم بکرد انتخاب این چنین پیشند و غوفا
 بمناسبت شد لکن فضیله نه چنان که صاحب ناسخ الثوار یعنی نوشه است
 زیرا نظر با انکار پرداز اشته ات و با خود ملاحظه نمانه خواسته است که
 این فضیله را مرقوم نماید که سبب اعراض ناس کرده فی الحقيقة این است که
 حضرت مجسمه که در پایه آن حضرت اولین خشم بودند رفشد و چون آغاز
 حین در آنجا بودند نشریت بر دند و آکوم رد مبارک فرار بود به لوث
 نام ممکن بود و بر فرض محال اکفر را و پیغمبر مودند محل اغراض نظر

بعْضِه شَعْبَانَ بَنُودَ زَبَرَ فَرَارَ رَافَاعَلْنَدَارَ سَنَنَ اَنْبَأَ اَسْتَ وَحْدَهُ
 رَوَاهُتَ كَنْدَكَ الْفَرَارَ مَا الْاَطْفَافُ مِنْ سَنَنِ الْمَرْسَلِينَ چَنَانَكَ كَوْنَدَ حَضَرَ
 اَدَرَپَ بَا اَصْحَابَشَ اَزْ جَمَاعَتَ مَعَانِدَنَ وَشَرَادَ فَرَارَ كَرَدَ وَاحْضَرَ شَازَ خَوَفَ
 چَنَدَنَ سَالَ دَرَمَغَارَ اَزْ كَوَهَ مَتَرَلَ فَرَهَوَهَ دَرَحَ الشَّيْكَهَ شَنَهَا بَودَ وَاحَدَى
 اَطْلَاعَ اَزْ حَوَالَ اَنْ شَمَسَ بَقَادَاشَ وَبَرَكَ حَضَرَهُ مُوسَىٰ دَوْرَهُهُ
 اَزْ شَرَاعَدَ اَفَرَارَ رَا بَرَفَرَزَ اَخْشَارَ فَرَمَوَدَكَهَ اَولَى وَفْتَى بَودَ كَهَ اَزْبَدَ مَبَارَ
 مُثَلَ نَفَرَ وَافَعَ شَدَ وَفَرَارَ بَنُودَهُ نَعَالَى فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا بَهْرَقَ اَلْخَ
 وَامَدَ دَرَمَدَنَ شَبَانَ شَعَبَ رَا اَخْنَبَارَ فَرَمَوَدَ وَبَعْدَ اَزْ حَضَرَهُ اَزْ خَدَ
 وَمَراجَعَتَ بَعْصَرَهُ رَوَادَهُ اَپَنَ اَنْجَابَ خَدَامَلَعَ بَجَلَعَتَ بَنُوتَ مَيْعُوشَ
 بَهْ بَنْعَمَرَيَ كَرَدَ پَدَ وَكَرَهَ دَوْمَ اَپَنَ بَودَ كَهَ باذَنَ اَنْ سَرَدَ بَنَیَ اَسْرَئِيلَ پَرَهُ
 هَای فَبَطْلَانَ رَا بَهَائَهُ عَرَوَسَيَ بَعَارِثَ كَرَفَنَدَ وَبَامَوَسَيَ وَهَرَوَنَ دَرَ
 بَهْشَبَیَ فَرَارَ بَنُودَنَهَا اَنَّهَ فَبَطْلَانَ اَزْ فَرَارَ اَبَثَانَ بَا خَرَشَهُ اَزْ عَفَبَ
 اَبَثَانَ رَوَانَهُ شَدَنَدَ وَسَبَطَلَانَ جَنْبَجَرَ رَسِلَهُ بَوْدَنَدَكَ فَبَطْلَانَ
 پَدَپَدَارَ اَمَدَنَدَ حَضَرَهُ كَلِمَ بَجَرَ اَنْفَلَوَهُ فَرَمَوَدَهُ بَا حَضَرَهُ هَرَوَنَ جَهَ
 بَنَیَ اَسْرَئِيلَ اَزْ دَرَ بَا كَذَشَنَدَ وَنَجَاتَ بَا فَنَدَ وَفَرَعَونَ بَا هَمَرَهَا شَ
 غَرَفَ شَدَنَدَ دَبَرَكَ حَضَرَهُ اَلْيَاسَ بَودَ كَهَ اَزْ جَمَاعَتَ ظَالَمَيَنَ فَرَارَ بَنُودَ

بصعب موئن جبال پناه برد و ناهف سال مسحور و مخفی بود واکنش
 از کباه صحرا و فاکهه در خث بود و با پن حالت زندگانی می‌بینود که لذت
 حضرت شعبا و حضرت زکریا از اشرا و کرخ چند و دیگر حضرت مسیح الله
 بود که غالب او فان از دست اعداء در کریم بود و دیگر اصحاب رسول رب
 العالمین بودند که از خوف کفار و مشرکین بحکم سید المرسلین از مکانهای
 نمودند و بجلشه رفتند و پنهان بخاشی برندند و حکایات آن چنان است که
 چون حضرت ابی طالب در حادث حضرت رسالت مأب مستفهم شد و قدر
 مطلع کرد پدند با وجود ثقوب و حفاظ و رعایت جانب ای طالب
 بی پد کاپن ای اعلیه افضل الصلوات و اکمل التحیات چندان اذ بخی
 همینها نشست در عقب اصحاب با اوقای اخضرت افتدند اکثر
 ضعفاء صحابه را کوچندند و بعد اجای کوناکون شدند و می‌بینند و
 شکلیف می‌کردند که از دین حق بترانماشد و این افعال را سبب فلاح
 رستکاری عظیم میدانندند از جمله پدر و مادر عمار پاس و سهیله
 را چندان ایذا و اذیت نمودند که بعادت شهادت فائز کرد پدند
 و اول کسانیکه از امت آن جزو کوار بدان درجه عالیه خانه کشید
 ایشان بودند و چون حرکات ناشایسته اصحاب ضلال از حد بخاؤ

هنود و سول رب العالمین اصحاب را رخصت و اندک که بخطه حبشه هجر
 نهاید در شهر حب سنه پنجم از بعثت پارده مر و چهار زن پوشیده
 پنهان از میان سپه دلان فردی فرار نموده روی بد پار حبشه اور دند
 عثمان بن عفان وزوجه وی رفته بنت خیر البریة علیه افضل الصالوات
 والتحیه وزیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن مطعون و
 ابن ابی سلمه بن عبد الاحد المخزوی وزوجه وی ام سلمه از انجله بودند و
 جامع مرد وزن پای پیاده از همکه فرار نموده فریب دوازده فرنگ
 در پیان پیخار عربستان راه آمدند تا بکار در پارسیدند و بکشی از
 در پیاعبور کرده وارد حبشه شدند و در خلل پادشاه که موسم باضمح
 بود فرار کرده از اینجا، کفار خلاص شدند بعضی از علماء فرمود که
 غافلند او رده اند که بعد از رفتن مهاجران بیعت حبشه بروند
 سوره والتحم فازل کشته آن همراه پیغمبر تقویت ایام انوره دادر محفل
 فردیش باوان بلند فرائض فرمود و در آن حین ملبس پر نلبس لعن پنجه
 بافته در رو قشکه آیه آمر آیتم الای و العزی و مناه الشاشه آلام
 بر زبان معجزه بیان الخضری مبکد شت این حکمه بکوش بث پرسان
 رساید که ملک الغرائب العلی و این شفاعة همکن لر مجھی و از

استماع ابن کلام عبد اصنام فرخان شاه چون خبر البشر صوات الله عليه
 ما طلعت الشمس والقمر بعد از فرغت از ملاویت سوره سجده رفت و
 مشرکین در آن محضر موافقت کرد سریجده هنادند مکروه پلید بنا
 بر کبر سن و عظم جثه کف خاکی از روی زمین بورکرف و پیشانی نا
 مبارکه خود را بر آن هناد چون مشرکین از مجلس بخواستند با هم کفشد که
 مامیدا بهم که مفاسد امامه و احجا و حلق و رزق بقضائه قدرت خدا
 جلو علاالت غایب شد آنکه میکوئم که معبدان شفقاء اند نزد الله
 تعالی برای ما آکفون که محمد اله مارا بابا حسن و جعفر ذکر کرد دست ای
 اپذ وا زار او کو ناه کرد اپذ و ولید بن معیره با اخضر عرض کرد که
 ای محمد ثابت قدم باش در کار خود که فرشت نابع و موافقند باش
 وما شوران نصرت و معاونت خواهیم یافتد ناباط شریعت در لب
 کبئی ننهید پای بد و میانی فصل میث نواست کام پلید بود بعد جیل
 امین سید المرسلین را ازال الفاء شیطان لعین واقف ساخته این معنی
 موجب ملازل خواطرها بون اخضر کشت خلاف عالم از مرای دلی
 قلب حبیب خود این ایه فرستاد در سوره حج و ما ارسلنا من قبلک
 من رسول ولا نبی الا اذا امتنع اللئی الشیطان فی امنیته فی سخرا

ما پلچری الشیطان ثم چکم الله ابا شر و الله علیهم حکم و مشرکین از این
 حال اکاهی با فشه بار دیگر دنبت نجیر البشر در مقام عصیان و طعنان
 برآمدند لیکن چون خبر اظهار اطاعت اپشان بکوش مهاجران جلسه
 رسید بعفیضای کلمه حبت الوطن من الايان بجانب حرم حرم باز کشند
 و بعد از وصول از حفیضت واقعه خبر با فشه و نعنه بی و نشیع مشکان
 از پیشتر پیشتر دفع و شنبده کرده دیگر عازم جلسه شدند و کفار و مشرکین
 مشد رجا کار را بر این خضرث شک کر فتد نا آنکه در دارالند و این چند
 در دفع سید عالم مشورث نمودند عاقبت اپشان برسفک دم اهر
 آن حضرث فراز کرفت و این خضرث از خجالات اپشان اکاهی با فشه با ابابکر
 فرار را بفرار احسپار فرموده بغار بثور نوججه فرمودند و بعد از سه روز
 غمیت پریز را نموده از بطن امهاجرت فرمودند حال اشهد کر با الله فرار
 حضرث اعلی روح ما سواه فداء در میدان رویان جحود که افریب بان
 موقوف مسیود بعد نزیبوده با فرار این باد مرسلین سلف و ائمه مختار
 الأنوار و دیگر از کتب معبره منقول است که امیر المؤمنان و مولای منقبین
 بکرات می فرمودند با عجیبا كل الحجج بين جمادی و رجب فقال لهم
 من شرط الخطبین ما هذا الحجج يا امیر المؤمنین قال عليه السلام وما

لَا يَعْجُب سُبُّ الْفُضَاءِ فِي كُوْمٍ وَمَا يُفْهَمُ أَنْتَ فِي صَدْفَتْ بِالْأَمْبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَدْ
 سُبُّ الْفُضَاءِ وَلَكِنَّ الْفُومَ لَا يَعْقُلُونَ وَلَا يُفْهَمُونَ هُرْكَا هُرْكِي دَرْبِ
 اخْبَارِ عَمَادِ وَفَصَصِ الْبَيْنَا، رَالْزَرْدَوِي حَبْقَتْ وَبَصِيرَتْ مَلَاحِظَةِ فَرَهَابِ
 مَطَابِ رَابِيْهُوكَ وَاسَانِ ادَرَكِ مِنْمَادِ مَلَاحِظَةِ عَادِرِ هَرْعَصَرِ وَانِكَ
 احْدَى اَنْمَطَاهِرِهِ دَسِّيْهِ ظَاهِرِهِ بِكَشْتَدِ بَعْضِيْنِ مِنْ مِنْكَهِ مَعْرُوفِهِ بَنْوَدِ
 وَبَحْبَطِ ظَاهِرِهِ دَنْتَرِهِ اَهْلِكَ وَنَهْيِ دَسِّ وَنَادَانِ مِنْمَوْدِهِ بَصِنَاعِ شَمْسِ بَنْوَثِ
 مَسْنُضِيِّ وَبَانْوَارِهِ دَلْبِهِ مَهْسَدِيِّ بِكَشْتَنْدِ جَوْنَ كَرِو بَدِكَانِ حَضَرِ
 بَنْجِيِّ الْاَبْنِيَاءِ، نَوْعِيْ چَنَابِيِّهِ مَلَا اَزْفُومِ اَنْخَضَرِيِّ دَاسِرِنِشِ مِنْدَادِنِهِ كَافَلَا
 اَنَّهُ شَارِكَ وَنَعَالِيِّ فِي سُورَةِ هُودِ وَعَافِيْكَ اَنْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُلُنَا
 بَادِيِّ الْرَّأِيِّ كَذَلِكَ كَائِنِكَهِ بَحْضَرِيِّ صَالِحِ اَبْيَانِ اوْرَدَهِ بَوْدَنِهِ فَوْلَهِ تَقا
 فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ قَالَ الَّذِينَ اَسْتَكَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اللَّذِينَ اَسْتَضْعَفُوا اَنْجَ
 وَهُجَنِينَ حَوَارِيِّيِّنَ حَضَرِيِّهِ بَعْسِيِّ كَهْبَحْبَطِ ظَاهِرِهِ دَارِو مَا هِيِ كِبِرِ وَكَازِدَامِ
 بَوْدَنِكَهِ بَالْخَضَرِيِّ اَقْبَالِهِ بَنْوَهِ بَوْدَنِهِ دَدِبِكَهِ اَصْحَابِهِ اَلَّا نَامِ دَرَوْلِ
 بَعْثَتْ جَمِيِّ اَزْفَرِهِ وَضَعْفَاءِ بَوْدَنِلَامِ بَوْدَكَهِ اَعْتَرِضِ بَلَانِ طَلَعَاتِ هَيْهُ
 سِنْمَوْدِهِ وَانِ جَوَاهِرِهِ دَسِّيْهِ اَهْلَهِهِ دَالِسَهْنَاءِ مِنْكَهِ دَنِهِ وَبِكَفْتَدِ
 مَنَابِعِتِهِنَكَهِ دَشَارِ اَمْكَرِهِ دَانِ دَنِهِ اَرَادِلِ وَاوِباشِ كَهِ اَعْنَابِشَانِ

ایشان نیست و این را سد کال بر بطلان من لامتحن مینمودند ولکن اللہ
 الحمد در ظهور مبارک حضرت اعلیٰ روح من فی سرادق العماویه چنین بود
 راهمنو انشد بکری ز پر کجھی ان علام، راشد بن وفضل، کاملین و
 فضیل،
 بالغین و امناء صالحین مصادف من کان من اعفنه، صائناً النفس حجا
 لدینه مخالف الہوا مطیعاً لأمر مولاہ فللمواام ان بقلده بوده شایسته
 مطاعت بودند از کاس قرب ووصال نوشیدند و بعنایت عظمی فائز کشند
 جانهای خود را بطبع اخلاص کدارده در راه جانان شارموده اکون
 بعض از اسماء ایشان عرض میشود شاید نفسی منتبه شود من جمله جناب
 منطب ملاحین دبر وئی که فرید زمان و در علم و فضل بکاله دو
 بود و دیگر جناب افاستید بچی بن افاستید جعفر کشی بود که در علم
 متفور طاں تراه کل بود و مرحوم محمد شاه ایشان را انتخاب کرده و بشیر از فرستاده بود که
 با حضرت اعلیٰ روح مساواه ملاقات غایب و حبیقت این مطلب را همینکه
 رسیده باشد چون جناب افاستید بچی بشیر از رسیده مرتبه حدث
 حضرت اعلیٰ شرف شد مرتبه اول و ثانی بیوان فجواب کدشت و در میان
 شفیر سورہ کوثر را خواست حضرت من دون شکر و نامل شفیر مبوطن
 کوئی مرقوم فرمودند چون جناب افاستید بچی مشاهده این معنی فرمود

وعلم خود را در فرد علم آن معدن علم الهمی معدوم دید ساجد و مصد
 شد و کریم خدمت و بنیان امیر محکم بربست و همراه دعوت کنان حركت
 منصفه کش کش ناد رپریز شهید شد و نقضیل پرپر زراهر که بخواهد اکاه شود باشد
 نارنجیه خود این طایفه مطالعه غایب و دیدگار از علم اکه مصدقه نمودند
 و جان خود را در رسیل محیث جانان فدا کردند جناب حاجی ملا محمد
 زنجانی بود که جمهه اسلامی مشیکشند عالمی فرمان و مجتبیه مددی بکامه
 بود که یکی از معتمدین خود را بجهت شخص این مطلب روانه شهر از نمود
 ان شخص بطور یک باشد و شاپد رسیده کی کرده با بعضی از کلام و ابابث
 حد پدیده مراجعت فرخان کرد جناب جمهه اسلام چون یکپیش و فوعات را
 شنید و نوشیخات را دید پکاره دست از ریاست و افاض کشید و محلی در
 را برچید و گفت الاشتغال بالعلم بعد اوصول الى المعلوم مذموم پی
 جھه متعول دعوت و بنیان شد و در منبر باعلی المذا مردم را باقی هد
 دلائل میفرمود و خلوکی کثیری را وارد داشت به ماقبله نمود بالآخره علایی
 بنای فاده و صوضاء که اشتبه و عاقبت میخر بجدال و دفاع شد پیزند
 که با اعدا مشغول زد و خود بودند جام شهادت فو شد و نقضیل نیز
 هم باشد در کیت نارنجیه این طایفه دید و مطلع شد و ما همین قدر اشاره

که هم و کن شنیم و بکار اخوند ملا على بن ابی اسحاق و اخوند ملا سعید باقر
 و اخوند ملا نعمت الله ما زند ران و اخوند ملا یوسف اردبیلی و اخوند
 ملا محمد صادق مقدس خراسانی حناب شیخ احمد معموره و اخوند ملا
 خوئی وجناب امام سید حسن فرشتی و اخوند ملا محمد کندی بوذر
 اخوند ملا باقر و حناب ملا عبد المکن قزوینی و حناب شیخ ابو قرائش
 و اخوند ملا عبد الخالق بزدی و اخوند ملا على برقان و امثال ذلك
 که فرب پچه ارسان نفر پیشوند و همکی امر اخضرت را ضدینی نمودند
 اغلب اکثر شان از خانان و عیال و اطفال و مال و جان کند شنید
 بوضای حضرت ذوالجلال پیشند و از جمله اعترضات مردم بر این امر
 میگویند کلمات حضرت اعلی روح مساواه فداه غلط است جمال قدم جل
 ذکره الا عظم جواب این اعترضات واهبه را در روح حاجی کریمان که
 به اینم است میفرمایند ای ان قال جل و عن نو و امثال ثوکفته اند که کلام
 باب اعظم و ذکر امام غلط است و مخالف است بقواعده فرم هنوز انقدر اداره
 نموده که کلام مرتله المحته میران کلست و دون و میران نمیشود
 بلکه از قواعده بکار مخالف ایاث المحته است ای ان قاعده اعدم درجه اعتبار
 ایضاً میفرماید ایاث نقطه اولی روح مساواه فداه مخالف نمود

نواز فواعد فوم بی خبری اپنام پیرا پد فکر کن در آیا میکه فرقان از سما
 مشیت و حن نازل شد اهل طعنان چه مقدار اعراض نموده اند کوچه از نظر
 شما محو شده لذا لازم شد که بعضی ازان ذکر شود شاید خود را بثنا
 که در عین اشراق شمر محمدی از افق عن صیدان چه مقدار اعراض نمودی
 غایب آشت که در ان ایام با اسم دیگر موسوم بودی چهرا که نوازان تقویت
 نبودی هر کنز در این ظهور بین اعراض نموده از جمله اعراض مشرکین در
 این آپه مبارکه بود که میفرما پد لایق قرآن بین احادیث من رسّله اعراض نموده
 کاحد در امام بین نه و باین جمیت بر کلام محکمه الہیه اعراض و اسنهه نموده
 و همچنین بر آپه مبارکه خلق لکم ما فی الارض جئیعاً ثم آسنی می الیتماء
 قسته هن سبع سه موای اعراض نموده اند که این مخالف ایاث دیگر
 است چه که در اکثر ایاث سبق خلق سما و ارض نازل شده و همچنین
 مبارکه خلق شنا کم ثم صور ناکم ثم ظلنا للملائکة اسجد و لا دام
 اعراض نموده اند که بجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و اعراض
 که در این آپه مبارکه نموده اند البته اسماع نموده ابد و همچنین بر آپه مبارکه
 غافر الدین نب و قادر المؤوب شد پید العقاب اعراض نموده اند که شدید
 لعنت
 صفت مضاد بفاعله نعمت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست

و همچنین در حکایت زنجا که می فرماید و استغفاری لذت بیک اینک کشته
 میان المخاطبین اعراض نموده اند که با بد خاطرات باشد چنانچه از عده
 فوست در جم مؤثث و همچنین برآیده و کلمه منه اسمه المسیح اعراض
 نموده اند که کلمه ناینست دارد و ضمیر راجع به کلمه با بد مؤثث باشد و همچنین
 در حدیث البزر و امثال آن مختصر نکری سپس صد موضع است که علماء
 آن عصر و بعد برخانم ابدیا و سلطان اصبعاء اعراض نموده اند چه در
 معانی و چه در الفاظ و کفته اند این کلامات اکثر آن غلط است و سبب جنون
 و فاد بآن معدن عقل و اده اند فالو اینها ای سور و الایات مفترض
 و همچنین سبب اکثری از فاسدین بعث علماء نموده از صراط حق مستقیم میگش
 شد و با صلح جمیع نوچه نموده اند و اسمی آن علما از هجو و پصاری در
 کتب مذکور و از این کذب شنجه مقدار از ایات را که دنبت با مر القیس طاذه
 و کفته اند که اخضرت سریع نموده مثل سوره مبارکه اذ ازالك و قبرت
 الساعه و مذکوها فاصدی را که معروف بعلقات است و همچنین محمد بن
 الیه کانت في الطبقه الثانية بعد المعلقات بر کلامات الھی فرجیح مبدل
 نا اند که عنابت الھی احاطه فرمود جمعی بین اعراض این نوع نشده با نوار
 هدایت بکری محدثی کشند و حکم سیف میان امد طوعا و کرهانا

در دین الهی وارد شدند ایه الیف نخواهی الجھل و بعد از غلبہ
 امر اله بصر ایضاف باز شد و نظر اغراض مقطوع و محظوظ و همان
 معرضین که ایاث الله را مفتریاً پس امید ند در بعضی از ایاث مفتریه
 هفتاد محتنای فصاحت و بلاغتیه ذکر نموده انتهی

و بدیک حضرت اعلی روح من فی الملک لہ الفداء انکذب مینما پند بینها
 انکه فلاں حدیث ظاهر نشد بلان خبر بوقوع نیامده و فلاں علامت پسدا
 و هو بدل انکشته چون پرسی که علامات ظهوریک درکث اینیا میل است
 نورا و انجیل و عنزو چرا در وقت اشراف شمس محمدی از آفی بطحا همچیک
 بحسب ظاهر ظاهر نشد پس بجه دلیل پمود و بضاری دارم دود میداند
 و حکم بکفر میکنند از جواب عاجز میشوند و میکوپند که الهی نخرب شد
 و علام، پمود و بضاری ایاثی را که در نورا و انجیل دریافت خانم اینیا
 محمد مصطفی بوده از کتاب محو نموده اند و مخالف از ایاث نموده اند
 جواب این نورا و انجیل و کتب دیگر که مخصوص عکه و مدنیه بوده بدیک
 که دادکاف و اطراف عالم منتشر بوده و در هر کشور و دیار پاپ ایشان
 که امانت موتو و عبی و دان او و عالم احاطه کرده بودند و شکی هم نیست
 در هرملکی بلسانی شکلم میگفوند که غیر اهلش ادراک نمی گفندند و اگر

بالضروره کفتوکی عینان میامد بوجود مترجم مفهوم عندها چون زبان عن
 ختن و عجم و فرنگ و دبلم و دروم و فرنگ و هند و سند و چین و ماچین و خنا و
 و بلخ و بخارا و روس و پروس و افریقا و ایطالیا و انگلیس و فرانس و یونان و یونان
 و چکونه میشود که در کشور کتابهای را که در روایت ارض پیش مردم است که
 بعضی از آنها بقیه‌های کنز اف نام کرده باشند و از اشیاء تقدیمه باشد که
 خزان و دفاین سلاطین عظام بوده باشد و بعضی در فرد و رجال والیان
 دولت ها و سپاه اراد کان و اعیان و اشراف بلدان باشد معدود از علماء که
 مدینه موطن دارند خیریت کشند و این امر مشهور عیاند برخواهیان شریعت
 موسی و علی و اشخاصی که از اهل نوره و انجیل هستند و غرض و مرضی
 ندارند ای اشخاص از این فعل شنیع مخالفت نکنند و نوره و انجیل و سایر
 کتب را محقق نهادند و حال آنکه در حد پیش که گل سری
 جاؤ ذلائلین شاعر مصور کن اکابر الیوم علماء پاک بلدان باز به اذن شریعت
 پیشوایند پاک آنها از قرآن را تعبیر و سبد پل بد هند البشیر میتوانند و
 چنین فعل میتوان گفت که از محالات زیارت اول چنین اجماعی از
 جوای ایشان ممکن نباید بعلت آنکه هم در پاک رای نپیشند و از برای شان
 از ای مختلفه است بر فرض آنکه بر پاک رای متفقیم شد ندعماً ملبدید که

مدعی پیشوند و مهافت میناپند سهله است که عوام انسان مانع پیشوند
 بلکه سایر فرقه‌های محدث بیرون می‌باشد و چنین فدری از برائی اثبات
 ممکن است و امکان ندارد که بشوانند هر یک چنین فعلی پیشوند و مقصود آن
 خریف کث که در فرقه‌ان اشاره شده نسبت و سبد پل آپه بدون آپه
 نبوده بلکه اراده خریف نسبت و معنی نبودن آپاده بر هوی می‌پل
 خودشان چنانچه اصل فرقه‌ان منکرد و چنین در عصر پیغمبر
 آپاده نبوده را که مدل بروظهو مبارک اخضرت بود بجهوی اراده خود
 نسبت مینبودند و بیان اخضرت راضی نشد ندان بود که حکم خریف
 در باره آپاده صادر شد و لیل براین مطلب قائل اللہ تعالیٰ و
 تعالیٰ فی سورة البقرة و فدکان فَهُنَّ مِنْهُمْ كَمَعُونَ کلام اللہ ت
 یمْ حَرَقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَاقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و در مقام دیگر می‌فرماید
 در سوره بقره قولی للذین يکثرون الکتابات با یاده هم شیم بقولون هذا
 مِنْ عِنْدِ اللہِ لِيَسْرُوا بِآیَاتِنَا فَلَمَّا آتَیْنَاهُمْ أَنْجَانَهُمْ نادی شد در وقشه
 علماء بجهوی بواسطه اشرهای خواطر اغتنیا و اخذ زخارف دینویه و
 اظهرا عداوت و کفر الواحی چند برآمد اخضرت نوشته شد و نسبت
 اوله های خود را که از اسفار مؤثره مسقا دکشید و در جای پر که

سوْرَةُ بِرْهَمَةِ مِيقَرٍ يَا بَدْ وَلَأَنَّ لَبِسُوا الْحَقَّ يَا بَلَّا طِلْ وَنَكْمَوْا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ
 تَعْلَمُونَ وَدِرْمُوسْعَدْ دِيْكَرْمِيقَرْ يَا بَدْ دِرْسُورَةُ الْعَرَانْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
 لَمْ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ يَا بَلَّا طِلْ وَنَكْمَوْنَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ هَجِينْ مِيقَرْ يَا
 دِرْسُورَةُ الْعَرَانْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَمْ تَكْفُرُونَ يَا يَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ شَهِيدُونَ
 وَابْصَارَ مِيقَرْ يَا بَدْ دِرْسُورَةُ الْعَرَانْ وَكَيْفَ نَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ شَهِيدُونَ
 عَلَيْكُمْ أَيْمَانُ اللَّهِ وَقُبَّلَكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ
 إِلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَهَجِينْ مِيقَرْ يَا بَدْ دِرْسُورَةُ مَا يُلْهُ فِيمَا نَقْصِيمُ
 مِيشَاهُمْ لَعَنَاهُمْ وَجَعَلْنَا فَلُوْبَهُمْ قَائِمَةً بَخِرَفُونَ الْكَلَامَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
 كَنَوْ حَظَا مَا ذَكَرَ وَأَيْهُ الْحَنْ وَدِرْجَاهِي دِيْكَرْمِيقَرْ يَا بَدْ دِرْسُورَةُ هُودِ
 الَّذِينَ بَصَدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَسَيُؤْهَنُهَا عِوَجاً وَهُمْ بِالْأَخِرَةِ هُمْ
 كَافِرُونَ وَبعضِي كَوِينَدَ كَاحْجِيلَ سَارِي بِاسْمَانِ رَفَهِ وَإِنْ نَحِيَ شَوَّدِ
 أَكْرَچِينْ باشَدِ وَحَضَرَتِ رُوحُ اللَّهِ حَجَّ بِالْغَهَّاهِيَهِ رَايَا خُودِ بُودَهِ با
 پِرَامَثِ عَبَسِي بَعْدَ اِحْضَرَتِ عَبَسِي خَالِي اِزْتَكْلِيفِندِ زِرِّا كَهْ جَهَنِي دَدَدِ
 بَنَادَرِندَ كَهْ جَانِ مَهْتَكِ شُونَدِ وَبَانِ عَمِلَ كَسَدِ وَازْرَوْزِ صَعُودِ حَضَرَتِ
 مِسْحَيْ نَا اِشْرَقِ شَمْسِ مُحَمَّدِي چَنَاجِيَهِ كَابِ دِرْمَيَانِ بَنَوَهِ پِرَ مَعْلُومِ مَلِيشَهِ
 خَلْصِيَهِ دِرَابِنِ مَدَتِ حَادَثَ شَدَهِ اِنْدَ كَلَدِ درَوَادِي خَنْلَالِثِ چَرَانِ وَسِرَهِ

بوده اند فِرَاكه بدو ز حجت بوده اند و اسد لال از برای اثبات دین چن
 در دست نداشته اند و بربند کان هم تکلیف نبوده و دیگر از برای چه
 مردم در آن ذات مسنجی عذاب و سخط و غصه الهی شوند و این جزو
 ظلم وارد می‌باشد پس واضح و ثابت شد که اصل کلام نورا و انجیل خطا
 نشده مکرر در معانی و فرجه کلامات که بدکواه خود معنی می‌کردند و برهان
 ۴) فاطح برانکه انجیل حضرت مسیح با اسمان بالا فرنجه و در میان مردم نصادر
 متداول است این ایه مبارکه است فوعله تعالی شیعه سوره المائدة و توحیم هم
 الا انجیل یا انزل الله می‌باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْفَاسِقُونَ لاجرم این مخرب ایات مهن اهل نورا و انجیل نمی
 نموده اند اهل فرقان هم من تک شده اند چنانچه پومنا هذه اینها بین جما
 سنه و فرق شیعه مشهود و مفهوم و معلوم است من جمله ایه مبارکه
 که از برای اقامه صلوٰة جمعه نازل کرد پس در معانی آن مخرب شده
 و ان ایه مبارکه این است في سوره الجمعة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا
 نَوَّدُي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْأَيَّامَ
 ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حکم باین محکمی و امر باین معظی
 راعیا در ادای خود اختلاف کرده اند بعضی قوی داده اند که اقامه

نماز جمعه مخصوص بامام است و بوجود امام چاپ نیست چون آنند
 غائب است فعلش حرام است و با پذیرفته مرتبک نشود و جمعی دیگر قابل مجتمع شدن
 و کروهی را پیش برآورده است که شخص مکلف مختار است خواسته باشد بزیر
 پادار دخواسته باشد لاباس علیه لکن هر کاه را پیش فراز کرفت بجز
 نماز جمعه بینیت فربت بجا آرد و بعد نماز ظهر را هم بینیت فربت بزیر
 پادار دو لکن جماعت سنه خواندن صلوٰه جمعه را واجب و لازم میدارد
 و دیگر نماز عبدین است که باین آراء مختلفه و عقاید فاسد فریاد نموده
 اند و دیگر در ساختن و ضومینا بین اهل سنه و فرق شیعیه خلاف
 کلی واقع است و ایه مبارکه که در حکم و ضوک فتن نازل شده این است
 فویْه نعَالِیْه سُورَةُ الْمَائِدَةِ إِنَّ أَيَّهَا الدِّيَنَ إِمْنَوْا إِذَا قُتِمُوا إِلَى أَنْ
 فَأَعْسِلُوا وَجْهَهُمْ وَأَبْدِلُوكُمْ إِلَى الْمَرْأَقِ وَامْسَحُوا بِرُوْسِكُمْ
 أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِنَّمَا سُبْحَانَ اللَّهِ أَيَّا خَوْجَهُ كائنات و سوره موجود است
 در این سین عذر دیده که با امته هر چوهر اقامه صلوٰه مینموده در راه اسفرنا
 حضر طریق و ضوساختن انجمال بهشیال راندیده بودندیها الخضری را پیش
 نیاموشد بود و اگر از اخضری نعلیم نکرفته بودند با ایه آیه آیه
 لکه دینیکو مناقث دارد و هر کاه از انس و رعنیم کرفته بودند دیگر این

اختلاف با پن بزرگی در امر نازنک عمودی بین از کجا پیدا شد و دیگر آیه
 که مخرب است در فقران شده آیه ایث که در حسن نازل شد و آن این است که
 میتواند در سوره انفال و اعلموا آنها غنائم میشوند فا این الله حسنه
 وللر رسول الحن و حکم این آیه فیما بین جماعت سنه و شیعه خلافت در
 مخرب است زیرا که علماء اهل سنته میگویند حکم این آیه مخصوص بدراز
 بوده و حسن علی دارد بر غنیمت دارالحرب علماء شیعه را رای اینست که
 اختصاص بدارالحرب ندارد و هر کجا پیدا شود برای شخص خسوبین
 میگیرد و دیگر آیه مبارکه ایث که در حصوص منعه نازل شده قویه نعالی
 فی سوره النبأ، فما آسمئتم عَمِّ يَهُوَ مِنْهُنَ فَأَنُؤْهُنَ أَجُورُهُنَ فَرَضَهُ
 وفهها شیعه منتفقند که مراد نکاح منعه باشد و جماعت اهل سنه این
 آیه را منع میدانند و فیما بین علماء سنه خلاف است بعضی کویند که
 بدایت اسلام حلال بوده بعد حرام شده بعضی کفته اند بعد از فتح مکہ
 حرام شد و هر کجا در معانی آیات الهی مخرب نگردد بودند این مقدار
 فیما بین اهل فرقان واقع نیشد و مردم در ضلالت نمیافتدند و آنکه
 آیات حضرت اعلی روح من فی الملك له الفداء را رد میکند و میگویند
 آیات حجت نیاشد اذکرچنین است پس چرا خواجه دوسرا محمد مصطفی

ایا ث راجحت خود فرار داد و هر چند مشرکین افڑاح ایا ث دیگر کنم ند
 در جواب فرمودند که ایا آلامات عیند الله و ایمانا آنما نزد پر مبین چون
 طلب احجار غمیب کردند در جواب فرمودند که ایا آلمعین الله و در جای
 دیگر فرمودند در سوره انعام و عنده مفاتیح الغمیب لا یعلمها الا هو
 و در جای دیگر فرمودند و لوكنت اعلم الغمیب لا سترکشیت من الخبر
 وما مسنت السوء این آنما الا اندیجه و تبیر لقیوم بیؤمنون و چون عجیب
 بخود طلب فربانی هابیل نمودند از خمی مای این ایه شریفه نازل شد
 في سورة آل عمران اللذين قالوا إن الله عيدها علينا ألا نؤمن لسو
 حی بایپیشنا یصریبان نا کله النادر قل قد جائیکو رسُل مِنْ فَبَلِی
 بایپیشنا و بالذی فلتم فلَمْ فَتَلَمُوْهُمْ این کشم صادقین و
 دیگر چون طلب معجزه نمودند این ایه نازل شد در سوره انعام قل لو
 آن عیندی ما نتسبحیون به لغیضی الامر بینی و بیکثمه و الله اعلم
 بالظالمین و دیگر قسم با درکردند در خدمت حضرت رسالت مایک
 اکرفلان مجرمه از برای ما ایمان بشوی او دیم این ایه
 نازل شد که میگویم ما در سوره انعام و آفتموا با الله حمد آنما هم یعنی
 جائیهم ایه لبؤمنن بھا قل ایا آلامات عیند الله و ما بیشتر کنم

ایها اذا جاءت لاپومنون و دیگر گشندک ما ایا بنو عبایا و دم و
 این قرآن را جست هندا بهم مکارانکه بیاوره آن معجزه ای را که پیغمبران پیشنهاد
 میاوردند این آلهه مبارکه نازل شده فوله تعالی فی سوره الانعام و اذا
 جاسئهم آلهه فالوان نومن حسنه توئی ما اویی رسُلُ اللَّهِ آللَّهِ أَعْلَمُ
 حبیث پیجعَل رسالَه سَيِّدُ الْذِينَ آجَرَ مُوَاصِغَارَ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَّا
 شد پیده کانوا پیکرُون و دیگر طلب ایات کردند و گشندک چرا معجزه
 که ما از محمد مطلبیم چون عصماً مسحی و احیاء عبیی میاوره حق تعالی
 این آلهه فرشاد در سوره رعد و بقولِ الذین کفر وَ الْوَلَا اُنزَل علیهِ آلهه
 من ربِّه ایما آنت منذر و لکل فویر هاد و دیگر طلب ایات کردند
 جواب فرمودند در سوره رعد و بقولِ الذین کفر وَ الْوَلَا اُنزَل علیهِ آلهه
 من ربِّه فل این الله بفضلِ من بقاء وَهَدِی ایهه من آناب و دیگر
 ابو محبل و عنبه و شیبه با جمیع پیکار فریش گشندای محمد تو
 میدانی که هیچ شهری از بلد ما نیک فروکم ای قرنیش پس این کوه
 هارا از حوالی ما دور کن نازمین های ما قابل ذراعت پدیده اید و
 جو پهانی چون اهصار شام و عراف بوان کرد و ناکش کنیم و خدا
 خود را بکوئنا ملانکه برای صدق دعوی نوبقشند و نورا خانه

ادوز

از زر و نفره بد هد نا از درویشی رهائی پایی و بکو اسان دا برس ما فرد او د
 نا از عذاب او کاه شوم و امثال این سخنان مکرر کردند و بعد از اینها
 حجت بر ایشان با عجائز قرآن این ایشها را در خواستند و عبید الله بن امیة
 خروجی عرض کرد که این سیا و پیغم بسونا آنکه فرد بانی بنی هاشم و بکو اسان طلاق
 روی من بر تو بمنکر و دفعه بپاری بنام هر هشت از ما که بخواهیم و بدایم
 که نوی پیغمبری و بای وجود اینها را بپاری هنوز کان بزم که را نصد
 تحویل کردم و در جواب مشرکین این ایاث عالمیات از سوء مقدرت عظمت
 بلان حضرت رسالت نازل کرد پد فوله تعالی فی سوره بني اسریل و قالوا
 نؤمِن لَكَ حَتّیٰ تَفْجِّرَ لَدَنِّيْنِ الْأَرْضِ بَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ
 تَخْلِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَفْجِّرَ إِلَّا هَارِخَلَّا تَفْجِّرًا أَوْ تُفْطِّرَ السَّمَاءُ كَمَا رَعَثَ
 عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ نَانِيْنِ بِاللَّهِ وَلَمْلَوْنِكَهْ فَتَبَدَّلَ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَدْلٌ مِنْ
 تَحْرِفٍ أَوْ تَرْقِيَ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ تُؤْمِنَ لِرُفْقَتِكَ حَتّیٰ تُنْزَلَ عَلَيْنَا كَأَبَا
 فَصَرُوهُ فَلْ سُجَّانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا وَمَا مَنَعَ النَّاسَ
 آنَ بُوْمِنُوا أَذْجَاهُمُ الْمَهْدُ إِلَّا آنَ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا فَلْ
 لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلِئَكَهْ مُسْتَوْنَ مُطْمِنَّ لَنْزَلَنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
 مَلَكًا رَسُولًا فَلْ كَيْفَ يَأْتِي اللَّهُ شَهِيدًا بَيْنَيْ وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ ذَرْبَهْ

بَصِيرًا وَدِبِكَ بَاذْ مُعْرِضِين طَلْبَ اِيمَاثَ كَرَهَ نَدَ اِبْنَ اِيَّهَ فَانْشَدَ وَقَالُوا لَوْلَا
 يَأْتِنَا يَا يَهُ مِنْ رَبِّهِ اَوْلَمْ تَأْمِنُمْ بَعْيَّةً مَا فِي الصُّحُفِ الْاُولِيِّ اُورْدَهَ اِذْ
 كَهَ حَارَثَ بَاوَارِثَ بْنَ عَرْوَهَ مُحَارِبَ خَدْمَتْ جَابَ خَمْنَى مَابَ اَمَدَهَ عَرْضَ كَرَهَ
 مُحَمَّدَ بِكُوسَاعَتْ فَيَامَتْ كَيْ بَظْهَرَهُ خَوَاهَدَ رَسِيدَ وَمَنْ مُخْنَى كَاشَتْ اَمَاقَهَ
 عَبْرَتْ غَامَ دَدَكَلَمَ اِيَّامَ خَوَاهَدَ بَودَ وَزَنَ مَنْ حَامَلَهَ اَسْتَضْوِيْ حَمَلَ اوْ
 اَذَا شَكَالَ ذَكُورَ وَايَاثَ بَرْجَهَ وَجَاهَتَ وَمِيَادِنَمَ عَمَلَ مَنْ رَوْزَكَنَ شَنَهَ جَهَوْدَ
 فَرَغَ بَجَهَ شَغَلَ الشَّغَالَ خَوَاهِمَ دَاشَتَ وَمُولَدَخَوَدَ رَامِيدَ اِنْجَا اَسْتَ مدْفَنَ دَدَ
 كَدَامَ بَقْعَهَ اَثْقَافَ خَوَاهِدَ اَفَنَادَحَى سَجَانَهَ وَثَعَالَى فَرَمُودَ رَسُورَهَ لَهَانَ
 اِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْعِبَثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْضَامِ وَمَا
 تَدَرِّيْ نَفْسٌ مَاذَا نَكِبَ عَدَا وَمَا تَدَرِّيْ نَفْسٌ بَايَيَ اَرْضِيْ مَوْتٌ اِنَّ اللَّهَ
 عَلِيهِمْ خَيْرٌ وَدِبِكَ درْجَوَابَ كَايَنَهَ طَلْبَ اِيمَاثَ مِيَكَهَ نَدَ اِبْنَ اِيَّهَ فَانْشَدَ ثُولَهَ
 ثَعَالَى شَيْهَ سُورَهَ الْعَنْكَبُوْتَ اوْلَمْ يَكْفِيْهِمْ اَنَّا اَغْرَيْنَا عَلَيْكَ الْكِتابَ بِئْلَى عَلَيْهِمْ
 اِنَّ فِي ذَلِكَ لَرْجَمَهَ وَذَكَرَى لَيْوَمِيْ بُوْصِيْونَ وَجَوْنَ مَشَرِّكَهَ دِبِدَ نَدَكَ
 جَحَّتَ خَانِمَ النَّبِيِّنَ صَلَواتَ اللَّهَ عَلَيْهِمْ اَجْعَيْنَ مَخْصِشَدَ بَايَاثَ فَرَغَانَ اِبْنَ
 بُودَكَ كَعَنَدَ اِبْنَ نَفْلَى بَدارَدَ مَاهِمَ هَرَكَاهَ خَوَاسَهَ باِشَمَ مَثَلَ اَفْرَابَادَمَ
 هَرَابَنَهَ نُوا اِبْنَهَ چَانَجَهَ كَعَنَادَ اِبْشَانَ رَاخِيْ سَجَانَهَ وَثَعَالَى درَرْقَانَ خَسِيدَهَ

فوله شالی و اذا اشلی علیهم ایا شنا فالو اند سمعنا لون شاء لفتنا میل دنلا
 میکفتند این هذا الا آسا طیب لا ولین بعنی این نیت مکافاها های
 پیشینان و درجای دیگر در جواب میکفتند فوله شالی و اذا اینکل لطم می
 آنکه ربکم فالو آسا طیب لا ولین و درجای دیگر میکفتند که هذل سخیر
 میین و درجای دیگر که هذا اینکه قدریم بعنی این دروغیست کهنه و
 دیگر کفار شان را خلافی عالم ذکر میفرماید در سوره فرقان و قال اللہ بن
 کفر و این هذا الا اینک افسر به و آغا نه علیه فرم احرون فضلا
 ظلماً و زوراً و فالو آسا طیب لا ولین الکذبها فھی علیه نکره
 و آصیکا بعنی و کفشد انانکه نکرو پیده اند نیست این قران مکر در و
 بر باقته و پاری داده اند او را بر ساختن ان دروغ کرده بکچون جبر و
 پسار با عداس پا فکه روی بعنی اپشان اخبار سابقه بر او مخواندند و او بعیاد
 عرب بـ ما الـ قـ اـ مـ کـ نـ دـ پـ بـ دـ رـ سـ نـ کـ اـ مـ دـ اـ بـ اـ بـ فـ وـ دـ رـ وـ دـ بـ کـ
 کـ فـ شـ دـ کـ لـ اـ مـ وـ اـ فـ اـ نـ هـ اـ پـ شـ نـ بـ اـ نـ کـ کـ اـ بـ اـ جـ اـ نـ شـ اـ اـ دـ مـ بـ نـ
 اـ فـ اـ پـ اـ نـ بـ نـ شـ هـ اـ اـ مـ لـ اـ کـ دـ دـ مـ بـ شـ وـ بـ اـ مـ دـ دـ وـ شـ بـ اـ کـ اـ هـ اـ اـ دـ دـ
 کـ تـ صـ رـ بـ حـ اـ رـ تـ بـ نـ جـ اـ رـ بـ حـ اـ بـ جـ اـ بـ فـ اـ رـ زـ فـ بـ وـ وـ قـ ضـ رـ سـ وـ اـ سـ خـ دـ بـ اـ رـ
 رـ اـ خـ بـ اـ خـ دـ اـ وـ دـ دـ بـ وـ دـ بـ عـ کـ وـ دـ بـ جـ اـ مـ قـ مـ بـ نـ بـ عـ مـ اـ مـ اـ بـ اـ شـ

مپرساند که همه شفته و فریضه وی کرد پنه بودند ولا فمیزد که اک محمدان
 فضله عاد و نبود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از سعه مملکت
 و اسپل او حشمت ملوک عجم سخن مپکويم خی بجانه و تعالی این په فرستاد قوله
 تعالی یعنی سوده لغاف و مین الناس من بشری که و الحدیث لبضیل عن سبیل
 سعد الله بغير علم و يخیل هما هر و اولیک لهم عذاب مهیان و دیگر عبدالله بن
 ک کاتب دیوان بیوت بود روزی که آپه و لفده خلقنا الا ایشان من سلاوله
 من طین ک در سوره مؤمنون نازل شده مپوشت و نقلبا طوار او اعلمه
 مضمونه و عظم و لم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلام ثُمَّ آشناه خلقنا احترشد
 از روی شجاع بیانش جاری شد که فشارک الله احسن اخراجیهین حضرت رشیا
 فرمودند بیوپس که هچین وحی نازل شده عبدالله در شک افتاده و مرشد
 و گفت اک محمد صادقا ش پس بمن هم وحی فرمدمیا بد و اکر کاذب ش کن
 هم کفرم و مپکويم چنانچه او مپکوید و کفار او را خلاف عالم خبر میدهد
 قوله تعالی سأقول مثل ما أقول الله ألمع پی معلوم شد کحضرت رسالتها
 سوای ایاث دیگر جھی قرار نداد و هر چند قوم افراخ ایاث غوندند با جای
 مفروض نیفتد این بود که خدا را خواندند که اک محمد برخاست بیاران ای
 ایمان سنگی ایا بپار عذاب در دنای چنانچه در تعارفه خبر میدهد قوله

نَالَتْ فِي سُورَةِ الْإِنْقَالِ وَأَذْفَلُوا اللَّهُمَّ إِنِّي كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ
 فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ الْآَمَاءِ أَوْ ثِنَّا بَعْدَبَ آَلِيمٍ وَأَكْرَبْ عِنْمَ خُودْ بِرَبِّيْنِ
 چپن دعائی رازبرای خود منکردند اما اینکه فائلند باشد اخضرت شو
 الفهرموده این هول ثابت علیشود زیرا که از قراریک نوشته اند اتفاق فرماد
 خپرالبشر را مر خالق اکبر رازبرای دو نفر بوده بکی ابه حمل و دیگری شخص هم پوی
 واکرچپن محجزه ظاهر فرموده بودند البته بعضی از سکنه افایم سبع عمال
 کرده بودند و هر کاه مشاهده نموده بودند البته ادبیان و ملل مختلفه چون
 یهود و مجویان و فصلان و هنر و میراث و دهی و سوق طائی و غیره هم در
 ثوار بین خود ذکر کرده بودند و حال انکه جمیع ملل منکران مطلبند و اکر
 کوئی که از راه عناد و لجاج و بعض وعد او ثبوده که در کث خود ذکر
 نکرده اند جواب انکه ای ابراهمی بلاد بعید دران لبله مبادکه رویت
 شفی الفهرم ممکن بوده و مشاهده نموده بودند یافته هر کاه امکان نداشته
 و کی ندیله و بی نظر همان دونفر امده بود پس این را کمی محجزه نمیکوپد و
 چپن فعلی بلاشک سحر استه محجزه بعلت انکه حضیث ندارد هر کاه اصله
 میداشت و چپن خار و عادی اذ اخضرت ظاهر و باهر کرد بد بودنها
 سایر سکنه بعضی کثر هاد مید باشد و اکر کوئی که در اما ایم سبع عمال

خدا پد بدار بوده و همه کس ان اپه بکری داملا حظه و مشاهده کرده بودند
 دران هنگام معرفتی نداشتند که از دست که در کلام بلد و پیغمبر سبب این
 اپه عطفی ظاهر کرد بدء تا مجھت عداؤث و بعض اچین امر بزرگی دامکنو
 و مسورد دارند و دیگر از این غافل که در حدیث میفرماید کل سر جاوز لا
 شاع و عارف میکوید کل سر جاوز الشقین شاع با وجود پیکه میکوای
 کروکر و رخلق خدا بچشم خود دیده اند چونه میشود که در کتب خود ثبت
 نکنند با وجود پیکه از امور ای جزیه نکنند شه اند و در نوار پنج و کتب
 درج فرموده اند و هر کاه این مطلب اصلی میداشت پس از اینکه کفار
 مشرکین از چیر ایسلین طلب ایات و مجزوه میمودند داده ایات فرقان
 میباشد اخضرت اشاره فرموده باشد که شما چین مجزوه خواستید
 من ظاهر کردم همان از برای شما کافیست و اینکه اپه اول سوره مبارک
 افیضت الساعه را شاهد او و ده اند و فتنکه این سوره نازل شد کفار
 فرض و مشرکین اغراض کردند که این دا از روی کفته امر الغیر بشه
 و تغییر در کلام داده زیارکه امر الغیر کفته دنت الساعه و انشق لقم
 و بعد او وه از این اپه شریف چیزی دست نکر غمیشود و دال برش مفتر ظاهری
 بیفت زیرا که میفرماید افیضت الساعه بعئی قرآن پیک شد فیاضت و لشی

الغَنْ وَالثَّقَافُ فِرَابٌ فِرَطًا هَرِي نَبْسَتْ چَنَانِجَه عَرَضَ شَدَكَ از بَرَادِ شَمَوْ
 فَرْمَعَانِي كَيْثَرَه اطْلَاف مِبْشُودَه مِنْ جَمَلَه در دَعَائِي نَدَه مِيقَرَه بَدَه اَبَنَ الْاَفَاقَ
 الْمَبَرَّه وَدَرْنَقِيرَه صَافِ در ذَبِيل سُورَه وَالْمَهَس رَوَاهَه مِبَكَنَدَه فِي الْكَافِ
 عَنِ الْصَّادَفِ ۝ قَالَ الْمَهَر رَسُولُ اللَّهِ بَه اوْضَعَ لِلنَّاسِ دِيْنَهُمْ وَالْعَمَرَهُمْ
 آنَجَه وَمَرَادَه زَفَامَه قَيَامَه قَائِمَه مَبَصَدَه اَحَدِيَه حَدِيَه شَرِيفَه اَذَا قَامَ الْفَاعِمَه
 ۝ اَنَّهُمْ اَنْعَمَه وَدَرْعَوَالَه در نَقِيرَه عَلَى اَبَنَ اِبْرَاهِيمَه دَوَّه في ثُولَه اَفَرِبَتَه
 بَعْنِي خَرْجَ الْفَاعِمَه وَأَخْونَدَه مَلَأَه مُحَمَّدَه در نَقِيرَه خَوْدَه اَزْمَرَه حَوْمَه في رَوَاهَه
 مِبَكَنَدَه ذَبِيلَه اَفَرِبَتَه السَّاعِه ۝ قَالَ بَعْنِي خَرْجَ الْفَاعِمَه مَشْقَيَه
 موْجَبَه اَيَانَه نَبَشَدَه مَجْرَاتَه بَوَى جَنِيَه تَكَنَدَه جَذَبَه صَفَانَه مَجْرَيَه
 اَز بَهْرَه فَهَرَه شَمَنَه اَسَه بَوَى جَنِيَه سَوَّه دَلَه بَرَدَه اَسَه هَرَه كَه رَادَه دَلَه
 زَنُورَهُه مَنَه اَسَه دَبَدَنَه دَوَّه پَهْرَه مَجْرَه اَسَه وَدَبَرَه بَاهَشَه
 كَيْكَاهَه زَشْبُونَجَه حَضَرَه بَكَاشَه اَسَه وَمَرَه بَهْرَه بَهْرَه دَارَدَه كَه در مَلَكَه
 دَوَّه مُوْطَنَه دَارَنَه دَوَّه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه
 فَدَاه وَظَهَهُه مَبارَكَه طَلَعَنَه بَهْنَه جَهَالَه قَدَمَه دَوَّه مَنَه في الْمَلَك لَهَزَابَه
 مَعْدَه الْعَدَه دَارَنَه بَهْنَه بَهْنَه دَادَه وَخَوَّه شَبَطَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه بَهْنَه
 بَهْنَه اَبَكَه اَنْوَارَه طَهَهُه اَهَلَه بَعْجَدَه بَهْنَه سَهْرَه اَهَلَه اَرْوَهه بَهْنَه بَهْنَه

باشین فرمزده ناج کلر بشارت اهل عرفانه سعادت اهل جدایه یعنی دونز
 ظهیو میکنند در عجم و یکی ازان دود رعجم سپر میفرماید و دیگری سپر میفرماید
 اروم که رمپلی یا شد و موسوم بروم است بر سر مبارکش ناجی فرنما باشد بشار
 مادر اهل معافت و سعادت با اشخاصیکه بپایند ایضاً ایاد دیگر مبنیان انکا
 و اعراض کرد چنین ظهیوی لا او الله و دیگر چون علماء ظاهراً احکم از معتبرین
 ملاقوث غایبند از مکالمات و نظرخانه شان یکی اپت که ما با این کثرت و فواید
 علم و دانای چیزی برادران نکرده و نفهمیده ایم و نوکه ازا هم علم پیشی د
 معرفتی نداری چونت که حق راشناخته و فهمیله جواب انکه در ظهیو
 خانم اینجا چه شد که ابو جبل و کعب بن اشرف و عبد الله ابن وعیسی هم که از اهل
 علم و فضل بودند نفهمیدند سلام و ابا اذد و مقداد و امثال ایشان باعده
 علم فهمیدند کذلک در زمان حضرت عیی میخاوه خان و پیلاط فهمیدند
 و پطرس ما هی کبر و متی و مرقس فهمیدند علم رسی بر بربلاشت پیشی
 فی ازا و یکی هی حاصل نحال میفرماید العلم جبار لا اکبر و در حدیث
 العلم نقطه کثرها الجای هلوون و در حدیث دیگر میفرماید العلم نور
 یعنی خدا الله فی قلب من دیشه و در حدیث دیگر میفرماید انفعوا فراسل المؤمن
 فانه بمنظیر بسوار الله یعنی بپرهیزد و حذر کنند از فرات مُون که

با فور خدای مبیند و مولای منقبان میفرماید افز عم آنک جرم صغیر
 و فیک انطوى العالم الأكدر وانت الكتاب المبين الذى ياحرقه يظهر
 المضر بوجود انک خود مفترض باين حديث مشهور که مفترض بايد ان خدا
 صعب مستصعب الیخ و در مقامی مفترض اید ان امرنا صعب مستصعب
 چشمله الاملك مقرب او بقى رسلا او عبد امتحن الله للابنان نظم
 زاهد غور داشت بنزيل بزرگ راه رندزاده سازد بدرا السلام رفت
 و پيپن اشت ک شخص عالم یاغی غالر ما د اسکچشم اعراض باز است چری
 عین فهمید مصادف اپه مبارکه و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَإِنَّ لَهُ مَعْذِلَةً
 شنگا و مرگاه خواسته باشند بفهمند لا بد بايد از اهلى سؤال کند
 مصادف قول الله تبارك و تعالی فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَفْلِئُونَ
 باين حديث شریف ک مفترض بايد اطلبوا العلم ولو بالصین يعني چهین
 و شکی بیش ک اهل چین همه بث پرسند و جایز بلکه امیر است ک شخص
 در طلب علم باشد ولو در سفر چین باشد اپا جایز بیش سؤال و
 پرسش ناپرسند از کسانی که مفرو و معترضند بوحدانیت خدا و بتوت همه
 انبیاء و رسالت حواجه دوسرا محمد مصطفی و ولایت على من عرضی و
 حسن مجتبی و امیر هدی و ظهور نظر فقط اولی و طلعت ابھی ناپرسند برو

حبیث و حبیث اپسان اطلاع و آکاهی پا بند کو با این حدیث شریف
 پاد ندارند که رسول خدا فرمود العلم علام علم الابدان و علم الادیان و با
 وجود این ربط اطلاع و خبری از ادبان ملا مخالفند و چنان معلوم
 میشود که بغير ايش خدا و رسول هم اغتنا و اعتقادی ندارند نومن بعض و
 نکفر بعض مشاهده میشوند زیرا که خدا وند عالم در کلام مبارک ششم پنجه
 در سوره حجرا **بِإِيمَانِ اللَّهِ أَكْمَلُوا إِيمَانَكُمْ فَايُؤْتُمْ بِسَبَبِهِ** این
 تضییبوأو ما بیحها الله فتصبیحو على ما فَعَلْمَ نادیمین پس برهم مکلفی حق
 بوده و هست که محضر اسماع چنین خبری مشغول امور دینی شود و ارام
 نکرد و با منتهای جهاد و کوشش دون غصب و غرض از روی بصیرت
 در تضییش باید لبلا و عمار ایجاد باشد و از اهلش پیش نماید فدری
 با اضاف ملاحظه غایب که در آله مبارکه صریح ایضاً میباشد که با پنهانها
 نجس و فحش را مجری بدارید و لوابنکه صاحب نیافاسو مشهود باشد که
 مباد اصادف باشد تکنیپ غایب و با کاذب باشد نصدیق غایب خلا
 کور کو رانه از روی جمل حکمی نکنید ناعافت بر اینچه مجری داشتید پشمان
 حال صاحب نیا و خبر نقوص مقدس و پاک و بزرگواری بودند که در
 جمیع ناس پیش از ظهر همچو کمالان معنوی و ظاهریان مسلم بود و بصدق

در اسی و زهد و ورع و نفوی و معرفت الهی که اعظم و مهبت عام ایشان
 است مشهور بودند شخص و نجیب نبودند که سهیل است با عظم غناد و بغضنا
 بر اطفا، سلاح الهی فیا، عنودند و جمع ناس را منع از ملائکات و استیاع حجج
 و براهمین الهی کردند و نقطه اولی روح من فی الملک لـه الفداء در قلعه
 چهرین محبوس و ممنوع کشند و جمال قدم در محلی دو د بعد هزار فرسنگ
 در پی جیال مثلثه عالیه و بیا بامهای واسع در قلعه عـکا محبون
 کشند آخرا بکعبه مقصود بـکجا افتادی که خود از پیچ طرف حد بـایان
 نوبت فاعیر و ایا اولی الاصدار باری بـرس مطلب رویم شخصی که
 طالب حقیقت و مثنا و جمال مطلق باشد احادیث مختلفه را که در دست
 تام است اقول با ایا مفایله کند چنانچه و فتو امد بـیول کند و الـا باعـفل
 موافق کند چنانچه مخالف عـفل افتاد طرح کند و صفت معارضه و مجاهـد
 را از خود دور کند و در فکار این سـاشد که هوی بـطرف خودش فـرـان بـکـرـد و در
 نـجـلـ خـودـ بـکـذـ رـانـدـ کـهـ منـ طـالـبـ دـیدـارـ حـقـمـ بـصـرـ طـرقـ کـهـ بـرـ منـ ثـابـ وـ ظـاهرـ
 مـطـعـمـ دـبـکـرـ درـ هـرـ هـبـکـلـ مـخـواـهـ دـظـهـوـ کـرـدـ باـشـدـ وـ دـدـ هـرـ اـفـهـیـ کـهـ خـوـیـشـ
 طـلـوـعـ کـرـدـهـ الـبـشـرـ مـخـارـبـوـدـهـ وـ چـوـنـ چـنـیـنـ کـرـدـ الـبـیـهـ بـغـلـ وـ الـدـینـ
 جـاءـهـ دـوـافـیـنـ اـمـوـیـدـ مـلـیـشـوـدـ وـ دـیـرـ حـیـثـهـ لـهـدـ بـنـهـمـ سـبـلـنـاـ وـ اـصـلـ وـ

بيشادت وَإِنَّ اللَّهَ لَمَّا لَمَّا الْمُحْسِنِينَ مُسْبِرٌ مُلْسُودٌ وَبَدِيجِي اسْتَكَ وَعَدَهُ خَذَا
 تَخْلُفٌ عَلَيْهِ مُلْسُودٌ ازْبَارِي اشْخَاصِيْكَ بِقَيْنَ دَارِنَدَكَ ازْبَارِي دِنْ جَزِّ الْأَنَامِ
 عَلَيْهِ التَّحْيَةُ وَالسَّلَامُ ثَغَرٌ وَبَنْدَلِي نَبْثَ وَنَادِامَنَهُ دَهْرٌ بِقَرَادَسْ تَلْوَجَ
 اِنْ جَنْدَلَبَهُ مَنْزِلَهُ كَبْلَسَانَ سَيْدَانَامَ درَرَنَ مَجْدَنَازَلَ كَرَدَ بِلَهُ كَافِي اسْتَ
 فَوْلَهُ نَعَالِيَّيْ سُورَهُ بُونَنْ لِكَلِّامَهُ أَجَلُ اِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَآءِنَّا كَرِخَوْ
 سَاعَهُ وَلَا بَئْقَدِمُونَ وَدِبَرْكِمِفَرَهَابِدَ فَوْلَهُ نَعَالِيَّيْ سُورَهُ الْأَنَامُ
 وَرَبُّكَ الْعَنْتَيْ دُوَالِرَحْمَهُ اِنْ بَشَاءِنَهِبَكُمْ وَبَتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا
 بَشَاءَ كَمَا اَنْشَاءَكُمْ مِنْ دُرَبَهُ قَوْمُ اَخْرَيْنَ وَدَرْجَاهُ بِكِمِفَرَهَابِدَ
 درَسُورَهُ اِبْرَاهِيمَ الْمَرْفَانَ اللَّهُ خَلَقَ الْيَمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ
 بَشَاءِنَهِبَكُمْ وَبَأَيْتَ بَتَخْلِفُ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَرْفٍ وَدَرْ
 مَقَامَ دِبَرْكِمِفَرَهَابِدَ درَسُورَهُ سَجَدَهُ وَقَالُوا اِيَّنَا صَلَلَنَا فِي الْأَرْضِ
 اِنْتَانِي خَلَوْ جَدِيدٌ بَلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَحْمَمْ لَكَافِرُونَ اِضَادَ درَسُورَهُ فِي مَيْدَهُ
 اَوْعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبَسِ مِنْ خَلْقِ جَدِيدٍ وَدَرْ مَوْفَعَ دِكَ
 مِفَرَهَابِدَ درَسُورَهُ دَهْرٌ تَخَنُّ خَلَقَنَا هُمْ وَشَدَدَنَا اَسَرَهُمْ وَاِذَا شَنَنا
 بَدَلَنَا اَمْشَاطَهُمْ تَبَدِيلًا وَدَرْ مَوْضَعَ دِبَرْكِمِفَرَهَابِدَ درَسُورَهُ سَجَدَهُ
 سَرْهُمْ اِيَّا شَانِا فِي الْأَنَافِي وَفِي اَنْفِيَهُمْ حَسَنِي بَيْتَنَهُمْ كَمَ اَنَّهُ اَنْتَ

احادیث صحیحه صریحه متوافره که دلیل بتجدد احکام و شرایع و سنت و
 فزول کتاب جدید و حکم جدید در فرمان طه و حضرت فاطمه و در رضا
 وضوح و صراحت در پیش کردند که مراجعت کنند و هچنین جمیع ملل
 عالم از امت نوراوه و امت انجبل وغیرها بجهنم محبوس محبوب شدند و بعضی
 خواهر ایام نوراوه و انجبل مصلد شدند و معنفه بعدم جواز تجاهی
 نوراوه و انجبل کشند و الى الان امت نوراوه بر روح الله و امت انجبل بر
 جمال محمد اعترض میخاند و نقضیل ابن مسئله در رساله مبارکه ایقان
 نازل مراجعت شود باری اعتراض تکذیب خلق اخلاق انسانی با بن عصر ندشته
 و ندارد بلکه در هر عصری از اعضا و هر قوم از قرون و هر زمانی از ازمنه
 که اعدی از مظاہر فرد سبیله الہیه و مطالع نور از لیله که از ساره عنیب
 هویه بعرصه شهود میخرمید و اطهار امر میپرسود او را نکن پی میپرسو
 در صد عداوی و خصومت بر میآمدند چنانکه عیشیانه و تعالی از
 برای هنای خواطر سپری در کلام خود جز میدهد فوله تعالی فی سورة
 الحج وَإِنْ بُكَّبَّ بُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ بَوْجَ وَعَادَ وَهَنُودٌ وَقَوْمٌ
 لَوْطٌ وَأَصْحَابُ مَدْنَنَ وَكَذَّبَتْ مُؤْسَى فَأَمْلَأَتِ الْكَافِرُونَ ثُمَّ أَحْدَدُهُمْ
 فَكَيْفَ كَانَ يَنْهَا وَدِبْکَ میپرسود در سوره مؤمنون ثم ارسلنا رسلا

برای هنای
و عیشیانه
تم

تَرْزُى كُلَّمَا جَاءَ أَمَةً رَسُولُهُ اكْدَبَهُ فَأَبْعَثْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَا هُمْ
 أَحَادِيثَ بَعْدَ الْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ وَالشَّاهِصَاتُ مِنْ كُوئِينَدَكَ كُلَّمَا إِنْجَابَهُنَّا
 بِرَأْيِهِ مَجْتَهَدَهُ زُوْكَهُ قُوَّهُ ادْرَاكَهُ افْرَانَدَهُمْ بِرَأْيِهِ خَلَافَ عَالَمَ فَهَانَ رَا
 بِرَأْيِهِ ارْضَ حَجَّهُ فَلَرَ دَادَرَ ابْنَ فَلَرَ بِرَمَعْرَفَهُ الْهَيَّ احَدَهُ مَكْلَفَهُ نَبْتَهُ زُوْكَهُ
 مَعْرَفَهُ وَعَظِيمَهُ زُرَاصَرَفَهُ كُلَّمَا اوْسَتَهُ وَعَوَامَ النَّاسِ اسْتَعْدَدَهُمْ افْرَانَدَهُ
 وَابْنَ حَرْفَهُ بِعِنْيَهُ اسَتَهُ وَابْنَ كَهْمَارَ بِرَأْيِهِ اهْنَتَهُ كَهْرَمَ رَا زَرَ بِاَضَرَهُ
 كَنْتَدَوْزَمَ اَهَمَارَ اَحْكَمَ دَاشَرَهُ بَاشَنَدَهُ وَابْنَ غَافَلَهُ ادْرَاكَهُ كُلَّمَا الْهَيَّ بِعِنْيَهُ
 مَدَخَلَيَّهُ بَعْلَمَ ظَاهِرِهِ نَدَارَهُ ابْنَ مَنْوَطَ بِصَفَائِيَّهِ بَاطِنَهُ وَمُرَكِّبَهُ نَفْرَهُ
 رَوْحَتَ نَظَرَكَ دَرَفَلَهُ وَبِيَنَ خَلَافَ عَالَمَ دَرَبَارَهُ كَانَهُ كَفَرَشَدَهُ
 اِبَاتَ اللَّهُ چَهْرَهُ مُودَهُ فُولَهُ نَعَالِيَ فِي سُورَةِ الْعَنْكَوْثَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْاِيمَانَ
 اَللَّهُ وَلِقَائِهِ اُولَئِكَ تَبَيَّنُوا مِنْ دَجْهَنَى وَاُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ وَدَحْلَهُ
 دِيَكَمِفَرَهَا بِدَ درَسوَرَهُ الْعَمْرَنَ اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاِبَاتِ اللَّهِ وَبِقَنْلُونَ
 اِنَّهُمْ بَعِيرَهُونَ وَبِقَنْلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْفُسْطَمِ مِنَ النَّاسِ فَبَيْشُهُمْ بَعْدَهُ
 اَلِيمَ وَاِبَضَنَ اِمْفَرَهَا بِدَ درَسوَرَهُ عَنْكَوْثَ وَكَذَلِكَ اَفْرَنَنا اِلَيْكَ الْكِتابَ
 فَالَّذِينَ اَنْهَنَا هُمُ الْكِتابَ بُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هُؤُلَاءِ مَنْ بُؤْمِنَ بِهِ وَمَا يَجْمَدُ
 بِاِبَاتِنَا اِلَّا الْكَافِرُونَ وَدَرَجَاهِ دِيَكَمِفَرَهَا بِدَ درَسوَرَهُ عَنْكَوْثَ بِلَهُ

هُوَإِنَّا بَيْتَنَا فِي صَدَقَةِ الدِّينِ أُولُو الْعِلْمَ وَمَا يَجْهَدُ بِمَا إِنَّا
 الظَّالِمُونَ إِبْرَاهِيمَ اعْرَافٌ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِمَا إِنَّا
 عَنْهُمْ لَا شَيْءَ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجُوَ الْجَهَنَّمُ فِي
 سَيِّئَاتِ الْجِنَّاتِ وَكَذَّلِكَ تَبَرُّ الْمُجْرِمِينَ وَدِبْرُ كِيفَيْهِ يَأْبَدُ إِنَّ الَّذِينَ لَا
 يُؤْمِنُونَ بِمَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ بِمَا يَحْكُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فَدَرَجَتْ دَرَجَاتِ
 مَبَارِكَةِ مُلَاحِظَةِ وَتَفْكِرَةِ كُنْ فُولَهُ نَعَالِيٌّ فِي سُورَةِ الْجَاثِيَةِ ثُلُكَ إِيمَانُ اللَّهِ
 شَلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِيقَةِ قِبَلَتِي حَدِيثٌ بَعْدَ إِنَّ اللَّهَ وَإِيمَانُهُ يُؤْمِنُونَ بِعِنْي
 ابْيَثُ إِيمَانٍ مُتَرَكِّلٍ أَنْ سَمَاءُ هُوَ يُهْبِطُ مِنْ خَوَانِيمِ بُوشَمَا پِسْ بَكَدَامِ سَخْنِ بَعْدَ إِنَّ
 ظَهُورِهِ وَنَزْولِ إِيمَانٍ مُبَاوِرِنَدِ وَمِفْرَيَابِدِ درِسُورَةِ جَاثِيَةِ وَبِلَّ
 لِكْلِلِ أَفَإِنَّ إِيمَانَ بَقَعَ إِيمَانُ اللَّهِ شَلُوْهَا عَلَيْهِ ثُمَّ بِصِرْ مُسْتَكْرِراً كَانَ لَهُ
 بِشَعْرِهَا فَبَيْثِرَةُ بَعْدَ إِيمَانِهِ بِعِنْي وَائِي بِعِرْفَلَكَ كَسْتَلَهُ كَهَ كَارَكَهُ
 ابْيَثُ فَازَلَهُ ذَلِكَ خَوَانِيَهِ مِبْشُودَ جَوَوِي پِسْ اسْنَكَادِ مِبَنَهَا يَدَكَهُ كَوَإِنْشِنَهُ
 ازَپِسْ بَثَارَتَهُ او رَابِعَذَابِ درَدَنَهُ وَدِبْرُ كِيفَيْهِ يَأْبَدُ درِسُورَةِ جَاثِيَةِ
 وَإِذَا عَلِمَ مِنْ إِيمَانِهَا شَبَّيَا اِنْخَدَنَهَا هَرَزُوا او لِيَكَهُ طَهُمْ عَذَابٌ مُهْبِنَهُ
 بِعِنْي درِ وَفَشِيكَ عَالِمِ شَوَّدَا ابْيَثُ ما شَئَ رَالْحَمَدِ مِبَنَهَا يَدَهُ او رَازَوِي اسْتَهْرَاء
 وَازْمَرَهُ اِبْثَانَ اَشَ عَذَابِ خَارِكَنَهُ وَدِبْرُ خَوَاهِشِ اِحْيَايِي اِبَايِ خَوَدُهُ

موده چنانچه در سوره جاثیه می فرماید و اذ اشْلَى عَلَيْهِمْ أَيْمَانًا بَيْنَ طَاهِرِ
 کانَ جَحَنَّمُ إِلَّا آنَّ قَاتُلُوا سُوَّا يَا مَائِنَا ان کُنْم صادقین بعنى روپنگ
 نلاوت کرده می شود برایشان ایا ث مانیت محبت ایشان مکرانکه بکوبند
 بیارید پدر های اکره هستند راستکویان و می گفتند آئینا نثار دکوا
 امِهَنَا إِثْرَاء مَحْبُونٍ بعنى ایا ذکر کشته ایم خدا یان خود را برای
 دیوانه و دیگر هم کاه خواشید باشی از برای جماعت معرضین از اخبار و ایا ث
 کامهای عشقی اسما بی چون نوراه و انجیل و غیر هم ادلی بیاورد کویند این
 از برای ماد پل عین شود زیرا مجت بضری بالجی بعد از استیلای بینی اسریل و
 خراب نمودن بیت المقدس اینچه کتاب نوراه بود کرفت و سوزانید و این
 نورایی که لالان منداویست و در دست چهود است از نقل قولی خود
 است و ممکن است شغیر و شدیل باقیه باشد و انجیل اصلی با حضرت مسیح
 با اسما نوشته و این انجیل که حال در دست جماعت نصاری شایع است از قدم
 لوغا و مردمی و پوچتا میباشد چنانچه با فاجیل اربعه موسوم است و
 پیش نداریم که تمام ایا ث نوراه و انجیل از ایا ث هنرله اسما باشد و
 همچیک بر ما محبت نمی شود دیگر از این غافلند که حی بجا نمودنی دار
 فرقان می فرماید مخمن فرلنا اللہ گر و اناله لحاظ طوون و بلسان جیب خود

جنت پر

كتب ابنها راحصوص ابن ثوراة وانجبل كه دردست بهود ونصارى بوده
 وهش باهش وده هوله تعالیٰ فی سوره البقره ولما جا هم کتاب من عنید
 الله مصدیق لما معهم آنچ و دیگر در سوره بقره و امنوا بما افرزت
 لاما عکم آنچ و دیگر و آنهم شلون الكتاب آفلان عقولون و دیگر وهم
 پتلون الكتاب و دیگر در سوره العمران باهله الكتاب تعالوا الى المکه
 سواء بيضا و بيكم آنچ اپنا میفرماید در سوره العمران باهله الكتاب
 لیم ناجون فی برهیم وما انزلت التوریه والانجبل الا من بعده
 و دیگر میفرماید در سوره نساء باهله الدین او نو الكتاب امنوا بما
 نزلنا مصدیق لما عکم من قبل آنچ و دیگر در سوره مائمه و افرزنا
 اليك الكتاب بالحق مصدیق غالباً بين بدیه من الكتاب و مجههنا علىه
 و دیگر میفرماید در سوره مائمه فل باهله الكتاب لئنتم على شئ حسنه
 نعمهم التوریه والانجبل وما انزل النبیم و دیگر میفرماید در سوره
 انعام وهذا كتاب افرزناه مبارک مصدیق الذي بين بدیه و دیگر
 در سوره پون میفرماید فان كنت في شیک مما انزلنا اليك فاسئل الذي
 پرون الكتاب من قبلك آنچ و دیگر در سوره مؤمن الدین لک
 بالكتاب و بما ارسلنا به رسالنا فوق بعلمون و دیگر میفرماید

در سوره جمعه مثل الذین حملوا المؤنَّةَ ثُمَّ لَهُمْ حِلٌّ هُمْ مُتَّسِّرُوْنَ
پنجيل اسفاراً آنچه اشهد که بالله با وجود این ایاث دیگر نیوںان منکر کنند
نوره و انجبل وزبور و ساپر کنیا سمای شدلا و الله مکرکی که اعتقاد
بقران نداشته باشد و برهان دیگر بر این انجمال بیثال الهی است
آن بزرگوار بوده بر امر الهی با اینکه در سن شباب فیام فرمود بر امر یکی
ظاهر مخالف با فواعده قوم بود و از احد خوف نمود و این نمیشود مکر
الله و فلبیش متصل بقیو ضات رحمان و نفس او مطهیر باشد بعنه پا
رتبای و غیر از این نصوّر نمیشون نمود و اگر کوئی که از برای ریاست ظاهر
بوده عین بی انصافی است زیرا که در اول از کثیف خود که موسم است
اسما و اول واعظ و اکبر جمیع کنیا است اخبار شهادت خود را میدهد
و در مقامی این ایمه مبارکه را ذکر میفرماید یا بقیه نعم الله قدقد
یکلی لک و رضیت البت فی سبیلک و ما نمیبینی الا القتل فی
محبتك و کنی بالله العلی معتصماً فدینا و همچنین در تفسیر هاء
نمای شهادت خود را فرموده اند هوله کاتب سمعت منادی با پیاده
فی سری اغدی احبت الا شیء ایک فی سبیل الله کفا ذی الحجین علیه
فی سبیل و نولا کن ناظرا بذلک التیر الوازیع والتدی نفی بیمه لو

اجمئوا ملوك الارض لمن بقدر و آن باخذ و امتن حرقا فنکیف عبید الله
 لپش هشم شان بدلک و احکم مضر و دوئن الى آن قال ليعلم الكل
 مقام صبری و رضاوی و فدائی فسبیل الله انهی اذا بن کلمات غالبا
 ظاهر و پیدا شد کان سبد مظلوم در حبال رباست ظاهری بوده
 و اعمال و افعال آن جو هر مقصود و سادج وجود کواهیست ظاهر و شاهد
 است ناطق و صادق و همین استفامت بر امر محبتی است واضح و بر همان شا
 عظیم چنانچه خاتم انبیاء فرموده شبیثی الا پیش یعنی پیغمرو مردو آنکه
 هر دو صبی بر استفامت بر امر الهی است چنانچه صیرها پد فاسیم کجا امر است و
 دیگر علبه و قدر ران بزرگوار است چنانچه مشاهده شد که در آنکه زان
 خلوک بخوبی حد اقطاع و اکناف عالم پیدا شدند و مطبع و منقاد و
 کردند پنهانیکه بیاری در سبیل صایش جان را در باغتند و پیغ
 اعلی است افتند چنانچه از اول آدم ناکون کسی چنین غوغایی ندیده و
 چنین صفو حضانی مشاهده ننموده و دیگر اینکه میگویند که همیشه او غاث
 بیست و چهار میجزه با صبل خاتم انبیاء محمد مصطفیه ظاهر و هویه ایهود
 چنانچه در کتاب حقیقتین و عزیز منقولت میجزه اول آنکه میگویند
 پوسه نور ارجین میین نور این ساطع بوده و چون ماه میتابد

و کامپکت دست مبارک را بلند می‌نموده انا مل مبارکش ما شد شمع روشنی پیدا
 آنچه ب این منافات تکلی دارد باز کچون اعراب بدروی می‌باشد خدمت سرورد
 کائنات مشرق شود چون وارد مجلس انجمن بیشتر بین اصحاب بحیظاً ظاهر
 هبکل اخضر را می‌شناخت و استقاره و پسر شریف نموده که اپک محمد و
 صاحب خفیه الجالی از جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند و می‌گویند
 در سفری خدمت حضرت رسالت مأب بودم چند منزل رفیع شیعی عاخت
 نار پاک بود ابر و صاعقه پیدا شد راه را غلط کردیم چون روز شد به
 زمینی پر پریک و خاد رسیدیم و آب ناپاک بود عافت در عوض فتو
 پیشکش کردیم و نماز کداد دیم پس کرآن نور ظاہر بود میباشد بضیاء
 آن نور مشتملی باشد و در لبله ظلامی راه کم نکنند معجزه دوم می‌گویند
 بوی خوشی انجمن برا بوده چنانچه اخضر را از راهی می‌کند ششم را دو
 طبقه
 آواز بد هر که از آن راه ذهاب و ایاب می‌نموده بواسطه استشمام آن
 خوش ادراک می‌کرده که آن سر و رازان طبیعی عبور فرموده و عرق اخضر
 را جمع می‌کرددند و از همین عطرها بوده و افزاداً داخل مر عطر های پک
 می‌گردند جواب این پرسی احادیث دیگر اختلاف دارد چنانکه در کتاب
 حلیۃ المتقین مجلسی اخضر امام جعفر صادق را روایت می‌کند که رخوا

چون روز جمعه میشد هر کاه بُوی خوش در نزد آن حضرت مپنود دستوار
 روپاک بعضی از زمان را می طلبیدند که بُوی خوش مبداشت و فرمیکردند
 و بر روی مبارک خود میمالیدند ابضا در کتاب مذکور روابیشت که حضرت
 رسول فرمودند که حیرت پل مرآفت که پل روز در میان هفته خود را خواهی
 کن و در روز جمعه ناچار است و فریمکن ابضا در حدیث دیگر منقول است
 که حضرت رسول زر در بُوی خوش زیاده از طعام صرف نمیفرمود ابضا
 در حدیث دیگر منقول است که اخضرت انقدر مشک بر خود میمالیدند که
 رنگان مشک از فرف مبارک ابیان ظاهر بود ابضا در حدیث
 دیگر منقول است که اخضرت مشک دافن داشتند که هر کاه و صومه باختند
 باشد فراز امیکر قشند چون بیرون می آمدند از بُوی خوش میدانشند که
 اخضرت میاند ابضا در روایت دیگر وارد شده که اخضرت خود را به
 مشک و عنبر خوش بومیکردند معجزه سقم میکویند چون در اذای بُوی
 ابیاندند باراه مهر قشند ساپه نداشتند و این منافاث کلی ارد با معجزه
 پنجم که مپنودید پوسته ابودرا فنا برسش ساپه می افکند و با اجنبات
 مپنوده و اکرچین بوده ساپه داشت بانداشتن اخضرت معلوم
 معجزه چهارم آنکه هر کس با اخضرت راه مهر فرهنگی هر چند وی بلند

اخضرت پکر و کردن ازاو بلند فرموده این هم اصلی ندارد بعلت آنکه
 فرف پناهن سحر و مجزء آنکه از سحر چیزی بنظر مردم مباید ولکن حقيقة
 ندارد و مجزء اصلی و حقيقة دارد و در کتاب پنجم المحتوى در وصف شاپل
 اخضرت نقل مفهوم پادکه اخضرت میانه بالا بودند مجزء پنجم میکویند آنکه
 پوسنه ابرد راقاب بر بالای سر اخضرت سا به می افکند و با او سپاهه
 پر از اخضرت در وقت اخذ بعثت در منزل حدیثیه از برای چه در زیرا به
 درخت فرار کرده بودند و چرا عبد الله مغفل در پشت سر مبارک اخضرت
 شاخه درخت را در دست کرده بود که آن الله نبارک و تعالیٰ لقدر
 الله عن المؤمنین اذ بیا بیونک نجت الشجره این مجزء ششم میکو
 مرغی بر بالای سر اخضرت پرواز نمیکرده و جانوری مانند مکروپش
 و غیر اینها بر اخضرت نمیگشته این هم معلوم است که حقيقة ندارد و اگر این
 میباشد میباشد حال هم طبیعت بر بالای بقیه منور اخضرت طیران و را
 تنا پسند و هوام دران حواله منکون و منحرل نشوند و در فوق قریب مطری
 سپر تها پسند مجزء هفتم میکویند آنکه از عقب مید پدنده چنانچه در
 پیش روی مید پدنده چنانچه این مطلب صدق بود پس چرا در غرفة من
 مانند پر از آنکه عابشه ججهه فهدان کردند و جیسوی آن از همیج دور

بود خادمان هودج را بدون شخص ساکن آن محل کردند و رفند حرم
 معطاً
 سید عالم چون فوجه فرمود متریاً خالی دید نوقت فرمود ناصفوں بن
 کام رسید کاپناٹ از عقب میامد بر سید و برنا فهر صفوان سوار شد
 نا
 اینکه بعکرها پون ملحوظ کرد پد و اخضرت ملقت نشدند و ابن أبي تخت
 کلا بو حرم خواجه عالم بسود بربان حبات دشان راندند آنکه ابن جبر
 بکوش سر در عالم رسید و اثار بی التفای از اخضرت ظاهر کرد پد و
 حرم بیاد شد و بعلت عدم الثفات با جائز اخضرت از خدمت مفارق
 مفوده بجانه پدر حرکت کرد و بسبب کثر حزن و اندوه مرض او رو
 بازد باد او رده و شب و روز مشغول بضرع و ذاری کرد بد نا آنکه ایا
 برائت از سماء مثبت نازل کرد پد کما قال الله ثبارک و تعالی این اللہ
 جاؤ بالا لفیک انچ مجھہ هشم میکو پند که خواب و بیداری اخضرت
 پکان بوده و خواب فوای پرا زادر ال معطل عن بوده و سخن ملائکه
 را میشنید و ملائکه را مید بد و هر چه در خاطر های مردم میگند شنه
 اخضرت مبدانشته ابن پرمنافات کلمی دارد با خواهانکه در عالم رُعایا
 مبد بدند زیرا که ناشخص بخواب فرود خواب نمی بیند و شاهد بد
 خواب این ایه مبارکه است که خلاف عالم میگردند در سویع بخی اسرائیل

وَمَا جَعَلْنَا لِرُؤْبَا الْتَّيْ أَرَيْنَاكَ الْأَفْئَنَةَ لِلنَّاسِ كَمَا وَبَلَأْ فَرَغْنَهْ مَكْرَهْ
 بِوَدْنَدْ وَدَرَانَال رَاسْ سَامَدْ وَصَلَحْ حَدَبَتْهْ وَاعْشَدْ وَدَرَسَرَهْ فَجَنْ
 نَازْلَشَكَ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرَّفِيَا بِالْجَنْ لَشَدْخُلَنَ الْمَسْجَدَ الْحَمَرَ
 اِشَاءَ اللَّهُ اِمَيْنَ مَحْلَقَيْنَ دُوسَكَرَ وَمُفْسَهَيْنَ لَا تَخَافُونَ فَعَلَمَ مَا مَأْطَلَوْا
 فَعَلَمَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَحَاجَرَهْيَا وَدِبَكَرَخَوَابِي بُودَ كَدَعَالِمَ رُوبَاشَا
 فَرَهْ قَبُونَدَكَ بُوزِنَكَانِي چَنْدَرِبِالَايِي هَنْبِرِهِنَدْ وَبِزِرِهِبَايِنَدْ وَدِبَكَرَانَكَ
 بِنَابِرِدَوَابِتَ مَشْهُوْدَرَرَاهِغَزَوَهْ بِنَيِّ المَصْطَلَهِ شَبَانَهِ سَاهِدَرَمَرَلَبِي
 اِبِي فَرِيدَمَدَنَدْ وَفَيْلَزِصِبِعِغَزِعَيْتَ رَحَلَتَ دَاشَهَكَ وَثَغَزَخَوَدَرَا
 بَابِرِسَاتَدَفَضَارِاعَفَدَعَائِشَهِ مَفَقُودَشَدْ وَغَرَيْتَ دَبِبِ فَقَدَانَ دَرَ
 ثُوَقَهْ اَهَادَنَارَوَزِبِرَامَدْ وَرَدَمْ بَعْضِي مَحَدَثَ وَجَمِي جَبِبَ بُودَنَدَشَكَهْ
 اَنَ حَكَائِثَ رَاقَهْ اِبَا بَكَرِبِرَندَ وَوَجَيْهَهْ عَائِشَهِ دَرَامَدَ دَبَدَكَحَضَرَهْ
 الْاَمَامَ سَرَدَرَكَارَهَرَمَهَادَهِ دَرَخَوَابِ رَفَهَهِ اِبَا بَكَرِبِارَهِمَ سَيِّدَكَائِنَاتِ
 مَشَكَلَمَشَهَهِ وَبِاِنْكَشَانَ پَارِهِ حَرَكَتَ دَادَهَا انَكَسَيِّدَ عَالِمَ بِدَارَكَهْ
 دَارِكَيْبَيْتَ حَالَ وَمَلَالِ اِحْتَابِ اِطَلَاعَهِ اَفَهَهِ مَشَوَّجَهْ عَالِمَعَيْبَكَتَ
 مَفَارِنَ فَوَجَهَهْ اَحْضَرَنَ اِرْمَصَدَ دَارِحَمَهْ بِيَمَمَ نَازَلَ كَرِدَدَهْ فَوَلَهَهْ
 فَسَوَرَهْ اَلَامَهْ وَانِ كَسْتَهْ مَرَضَهْ اوَعَلَى سَفَرَأَفَجَاءَ اَحَدَهُمْنَكَمَنَ

الغایط آن لامستم النساء فلم يجده واما فَتَّهُمْ وَأَصْعِدُهَا طَبِيعَةَ الْخَيْر
 معجزة کهنم میکوپند هرگز بتوی بد عثام اخضرت نه پرسید و هر کاهچین
 پرسید دیگر بتوی خوش را استشام نیافرموند معجزه دهم میکوپند
 اب دهان مبارک خود را به رجا چه که می فکند نه دران چاه برکت بهم
 پرسیده و از طعام قلبل جاعت کثیر را سپر نیافرموود نه جواب اند که اب
 دهان خود را به رجا چه که می فکند برکت پیدا نمی شد و نیک
 بطاعم قلبل جاعت کثیر را سپر نیافرمووده اند چنین مطلبی معلوم نمی شود
 و نیک که در مکه پیدا شد و حکایت اصحاب صفر مخالف این مطلبی و
 قوم از نیکی و شخصی مر صحاب حضرت خرا نام علیه السلام لاف النجۃ واللام
 و اسرائیل سیدادند که ابن کفاری و نیکی از نخوت شما اش که عادی
 و این بواسطه دین باطلیست که استغفار الله محمد اختراع نموده چون این
 شکایت را خدمت اشرف کاہنات بردندا حضرت حما عنی را بطاعم قلبل
 سپر نیافرموود و در جواب اپسان از سما، صشت رباین این آپه و اف هدیه
 نازل شد مؤله تعالی و لوان اهل الفرقی امنوا و آتقو لفتحنا علیهم
 برکات این النساء آنچه معجزه هایند هم میکوپند جمیع لعنیها را می
 فهمندند و مجیع لغان سخن سپر نیافرموود نه پس چرا نامه که از برای پروژه

و ملاطین دیگر فرستاده بودند بلسان عربی بود مجذبه دوازدهم
 میکوپند در محاسن شریف هفده موی سعید به مرسیده بوده نورا
 نجدا این رامشون مجذبه فرازداد لا والله مجذبه سیزدهم میکوپند
 همین بیویت بر پیش سریار کش جاگرفته بوده و نوران بر نور افتاب
 زیادی میموده سجان الله هر کاه چنین بوده چکونه غیر لبل و
 خدار و غدو و اصال داده میشد و دیگر در کتب اخبار و نوار نیچه منعک
 است که چهارده تقریباً از روسای منافقین اراده فاسد شان با آن فراز
 یافته که در شب خلایق بقصدا طفا، سراج نوران محمدی عقبه
 که در راه نیوک واقع شد فراز بکرنده و منتظر قدم سرود کائنا ث
 باشند ناوفشکه سید عالم با ن موقفت بر سد بچزی چند نافه آن
 رام بد هند که شاپد انجتاب را ن شریپنداند واپشان باز احیا
 رسم جا هلیک را نموده هر کس را که خواسته باشند بر حوزه امیر را زند و
 اخضرت ملطف شد بحد پنهانی و تعالی ای سرشاره فرمود ناپکی
 زمام نافه را کرفته و دیگری از عقب برآند و منافقان را چون پیش
 که انس رو بوضع خاص رسیده دیگر چند پکه پرازنگ کرده بود
 حرکت دادند و در غلط اسیدند در آن شب خلایق چون انصد

حادرکوه پچید نافه مبارکرا ازان صدا هاد رغل طبدن دبه هاد
 ذردست و با اضطرابی بھر سپله تردیک شد که ثبات قدم و عین فویم
 دافر موش کند و رام را بم بدل غایب دکش زبان احسان از لی و ساری اغتنای
 لمیلی نامه میمونه را بعیارت المام عنی و اشاره لاری بی نکن داد که آسکنی
 پامبارکه وا ضطراب نافر با طبستان بدل شد پر معلوم است که صبا و نور
 ظاهري دران لبله ظلمات از بخمال بیشال الهی ساطع ولا مع بوده و
 آلا احد جریث بر اقدام چنین امری غنیمه و چنین جاری را منکری
 مجره چنانهم میکویند اب از میان انکننا نثر جاری بشد بعد ریکه
 جماعت کپران ای سپریب میکشند هر کاه چنین است پر میابد د
 راه غرفه بنی المصطافی دران بیا باشکه اب نایاب بود مردان را بختا
 از عطش برها ند ووضو مبدل به نیم ثود مجره پازدهم میکویند
 مارا باشانه انکت بد و نیمه فرموده جواب این در شرح آیه اول سوره
 افڑیت عرض شد مجره شا فرد هم میکویند سنک ریزه در دست
 مبارکن دشیج میکنند و مردم می شنیده اند اکر چنین مطلبی واقعیت
 میداشت البته در فران اشاره شده بود مجره هفدهم خشنه که
 باناف بریده پاک و پاکزه صولت دشده و از پا بر پر امده نه از سرچون

طفلان دیگر و نوری از انحضرت ساطع ولا متع کرد پدر که مشرف و مغرب عالم
 واروشن فرموده لانه بشریت اپنیت که از سر برخراپد و اکرچین نورد
 مشاهده شده بود لاما به درکش ثواریخ مسطو بود و ختنه کرد و لد
 طفال شدن اکرچینت داشته باشد اسبعادی ندارد و مجزوه نیست با
 کچین بوده اند معجزه هجدهم آنکه هرگز مخلص نمکرد پدر و خواب شبطا
 نمیده این ممکن است لکن مطلبی نیست که این داد دن کتاب درج گشته
 از افراد مجزوه ذکر نمایند معجزه نوزدهم ذکر شده را شرم و چامانع
 معجزه بیستم آنکه هرچهار پادشاه که انحضرت بران سوار میشدند و فار
 میکرند راه وار میشد و دیگر پرینشده اینهم علاوه بر آنکه خلافت
 عادیت با اخبار پیز تخلف دارد چنانکه صاحب کتاب مجمع التورین شرح
 احوال ولدک که فاطم سواری اشرف کائنات بوده مبنی پدر که عافت
 محمد حنفیه رسید و آخر عمر احیوان کورشده بود و مردی از قبیله بنی مدان
 این حیوان را پر زده و مرد و در کتاب حیوه الحیوان روایت میکند
 آنها کانست انشی و عاشت حتی بکرف وزال اسناخها و اضریها فنگان
 پیش لها الشعیر الى ان مات با لبعیع في ز من معاویه و دیگر میتوید
 دویچه حضرت رسول خدامه در محله بی خجا و سوار بودند و جمی دو

جزء اول

خدمت پیغمبر بودند فاطر مکد بطور یکه قرده بکه بود از رو در رابر
 زمین اندازد آپسانا در مجمع التورین منع عرض است که حضرت رسالت گاب
 در سفری اسپر سکندر گوزرد و افاده فسح شفه الاین بعن طرف راش
 صور و بدن پیغمبر را صد هرسید و فرش جلد این روز را نشسته غاز خواهد
 کذا فی المجمع فصلی هبتم جالسا مججزه بیست و یکم آنکه در قوه کی نبو
 با اخضرت مقاومت خاپداین مطلب امکان دارد ولکن دخلی با عجائب
 ندارد زیرا که رسم بن زال هم در عصر خودش کی نبوده که نایابی بوده
 باشد و در هر اوقات و از منه کسی پیدا نمیشده که در قوه و شجاعت سرمهد
 بوده و دیگری قوه مقابله و مبارزت با او پر انداشته آکون که مصا
 و میدان جنک با نوب و نفنك بر پامپشود باز هم هلوان باقی میشود
 که در عصر خود نایاب ندارد و وجد زمان و عصر خود است مججزه
 بیست و دو قوه میگویند جمیع مخلوقات رعایت اخضرت را میگردند و بوص
 سنک و در خث که میگذشتند میشند ندار برای تعظیم و جوان خضرت
 سلام میگردند و در طغولیت ماہ کهواره اخضرت را ای جناینده
 جواب اکر چین بوده و عزدم مشاهده کرده بودند احمدی پارای انکا
 نداشت و چکونه محسوس بر ایشان شد بود و بادر لک ناظرین در لمه بود که

این آیه فرمان دا هر کن مخواند بودند با معنی ظاهري انجاد را نکردند
 که خلاف عالم می فرماید و انصرف دناء متأذل حتى عاد كالمرجون الفيد
 معجزه بیت و سوم آنکه چون بر زمین سخت وله می فشد اثرا پای مبارک
 شان نهانند و هر کاه بر زمین سخت وله می فشد اثرا پای افسران مهانند
 این نزدیک اخبار دیگر و فویعه مهند هد و محل تجربه عفل است بعلت آنکه در وقت
 فرار از مکه بعد از این مصائب ابا بکر و نویجه بغار شور روز دیگر شاهل
 شهر و طعنان نایقی کرفته از برای تعاف اخضرت سر در کوه و بیابان
 خادند و آن قایق پی ران از زدیک بغار شور بود و صاحب کذا جبیت بر
 مبنکار دکه از برای اینکه پی کم شود آن دور بیش صاحب نویقوی بر اینکث
 پا طی مسافت میگردند و اهزال امر راهنمای اهل تجربه حشر شد ابا بکر آن
 حضرت را بپیش کفت و بغار رسانید و صاحب کتاب رو پنهان الصفا
 منع عرض است که اخضرت در آن راه نعلین را از پا خارج فرموده و پرس
 مدمها می فرند نا اثر آن بر زمین باشی نهاند و پای مبارکش محروم شد
 ابا بکر اخضرت را برس و شکرفته بد رغار رسانید معجزه بیت چنان
 میگویند که حشی سجامه و تعالی اخضرت چنان مهابی در دلها افکند
 بود که ما ان نواضع و فروتنی و شفقت و محنتی که دارا بودند باز کنی بر

روی مبارکش نظر نپنواست نمود و هر کافری و منافقی که اخضارت را می‌بندید
 از بین و خوف بر خود می‌لرزد و از دوماه راه رُعب وی در دلخای کافران ایشان
 می‌پرسد جواب این هم نیز با اخبار منافات کلی دارد و وقوع عیند هدچنان
 که اخضارت نادرمکه محظمه نوطن داشتند و مفہم بودند این از دست لفاظ
 و مشرکین آسوده بودند اینکه عافیت از خوف مشرکین فرازدای برقرار
 اختیار فرمودند و بعد پنهانه هجرت نمودند و اگر کوئی کدر او اخراج چنین
 شده پس اینکه مجرمه عنشود بعلت آنکه این خوف از قوّه ظاهری پیدا
 بوده دلیل و فوّع غریاث بسیار و فتوحات بسیار و این دلیل عنشود زیرا
 که مردم از چنین هم زیاد و اهم برداشته بودند و نیز سناک بودند و این
 مجرمات مذکوره هیچکی ثابت نمی‌شود زیرا که خلاف غالباً ملبان است
 نوع ادم صلی الله علیه و آله و سلم در کلام مبارک شیم می‌فرماید قوله
 تعالیٰ فی سورة الکھف فَلَمَّا آتَيْنَا آنَّا بَشَرًا مِثْلَكُمْ بُوحَى اللَّهُ إِنَّمَا الْحُكْمُ لِلَّهِ
 واحد لَنَحْنُ بَعْنَى بکوای محمد جزاً بن نیشت که من ادمی هستم ما نشدا
 و حکم کرد همین جزاً بن نیشت که معموق شما معموق بکتا و پیش را
 پس این فقرات مجرمات هر یکی از مخالفت و مغایرت با مثبت دارد چه
 خوب می‌پرسید حکیم غایی در حضرت الله در ضمن یکی از فضایل خود و هو
 همین

از نبی با پد بی را خواست که بوجمله چشم اعجاز و کرامت از پیر داشتن
 عارف اش باشد از چنان خواهد که بز دان افرید مدرث از بز دان چرا با پد فرق نهاد
 کنچ شونه کنچ جو خوشتر کدام انصافه طعم شکر داشتن باطعم شکر داشتن
 در سر هر بیش خاری صد هزار جنبش چند با پد دیده نایدنا چو عیمه داشتن
 بخشت
 پر اینجان من ناوقت باقی است و فرصت موجود غنیمت شمار و از خوب
 بپدارش و از سکر هوی موس هشیار عنقریب نشیفت خواهی برود
 و پائی بزن چون رفیع حسرت و آن دوه در دل تداشته باشی و از پرورد
 خود متأی رتب ارجیعون لعلی اعلم صائمانها فیما فریکت نمای و جواب قال
 احسنوا اینها و لامکلمون دالسماع نکنی و دیگر همچو کمان نکنی که
 با الله ما از معجزات و خوارف عادات انتی دامکان انکاری داشته
 باشیم لکن معنقدیم که بخواهش دخواه فوم رفقار نیقر موعده و بر حکم
 الْحَسِيبَتْ وَنَقْدَمْ نَحْيَ حِسْنَه عَصْدَقَ اَيْهَه وَفِي هَذَا يَهْ دَرْسُرْ اَبْنِيَا
 لَا يَبْغُونَه بِالْعَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ وَإِنْ مَعْجَزَ مَذْكُورَه كه
 پیچیت باعفل و نقل و کلام الله و فتوی پند هد و در مت نماید
 اینها را واینیت که از فرط اخلاص و ارادت و عصیت از روی سو
 و دوف روایت کرده اند چه خوب میتوانند دین نور اداری ارا پیشند

دوی

در پی ارائه و پیراپشند بکه برآمده پیراپه ساز کو قوی بینی نشاند باز
 دلیل محکم دیگر بر شوئ تحقیق آن طبعه کمال ابن حدب شریف است که
 اصول کافی منقولت باسناده ای و لبدن صحیح نالسمعت ابا عبد الله یقین
 ان هذالامر لا بد عیبه غیر صاحبه آثار ابراهیم عمرو ومصداق آن ابن ابي
 مبارک است که خلاف عالم در فرقان میفراپد فی سوره الحاقة وَلَوْنَفُولَ
 عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَمْوَالِ لَا حَدَّثَنَا مِنْهُ بِالْمَهِينِ ثُمَّ لَفَطَعْنَاهُمْ أَوْلَيْنَ فَمَا
 مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٌ عَنْهُ حَاجِزُونَ دلیل دیگر دلبله ایانه وجوده
 سریلهم من و خاک در میکد ما مدعی کرنند فهم سخن کوس و خشت
 فصل سوم هر ایاث را ظهور من بسطه هم ایله
 جمال افسوسی جمله ذکر اعلی و معنی من ای
 ای ارض و السماه لتراب مقدار ای اطهر ای افراد
 بدانک اوله واضحه و بر این فاعلها ز ایاث و اخبار مرله در کتابهای
 عینی اسامی و احادیث در گفت معجزه لایتما ایاث در بیان عربی و فارسی
 و دیگر کتاب فرمایشات نقطه اولی روح مساواه فداه بر ایاث ظهور جما
 قدم حل ذکر ای اعظم بیماراست موله تعالی فی سوره الكھف لوکان
 ملائکا الکلام رتبی لغید البھر میل آن شنید کلام رتبی و لوح چینا بیغله
 البھر الکلام رتبی لغید البھر میل آن شنید کلام رتبی و لوح چینا بیغله

مَدَدًا وَلَكِنْ مَا أَصْغَرَ حَدًّي فِي مَا أَعْظَمْ جَلَالُهُ وَمَا احْفَرَ قَدْرًا وَمَا زَانَ حَلْ
 ظَهُورًا بِشَهْ كَجَارَه بِرَدْ بُوَادَّيْ عَنْقًا غَلَهُ وَجُودَ رَاجِه حَدَانَكَه خَدْمَ بِعَرْصَه
 قَدْمَ كَذَارَه وَجَسَارَتْ بَابَنْ اِمَرْعَضْ غَامَه بِدَغَالَيْ غَالَيْ اِمَرَه وَغَالَيْ غَانَه
 ظَهُورًا إِلَيْهَا الْمَلَأُ فَاعْلَمُوا بِاَبَاهُه لَهُوا بَجَالَ الْمَوْعِدُ الدَّنِي وَعَدْ يَهْيَ
 الْفَرَقَانُ وَالْأَنْجَيلُ وَالْتَّرْبُورُ وَانَّه لَهُوا الْكَرَمُ الْمُنْوَدُ

اِنْ بَوْد ِبُوم وَصَال وَاتْضَال	بُوم مَوْعِدَ اِسْتَ فَوْمَوْا بَارْجَاه
نَاعِيَان رَحْسَارَه وَهَابَشَد	اِفَنَاب جَوْدَ عَالْمَنَاب سَهَد
نَاكَهْ اَفَافَ بَيْ دَنْجَ وَمَلَال	اِنْقَدَرْ بَارِدَ بَارَان وَصَال
شَمَس بَحِيثَ كَرَدْ عَالْمَرا نَهَاد	بُوم مَوْعِدَ اِسْتَ وَفَصَلْ بُونَهْيَا
كَثَ ظَاهِرَان صَمَدَ بَاصَدَيَا	اِيْ حَنْمَ بَرْخَنَزْ تَنْخَنْ جَهَان
شَوْبُوَائِي لَادْ رَجَبَتْمَ سَنْكَون	شَمَس الْاَكَثَ اِزْمَشْرَفْ بَرْوَنْ
اَزْسَهَهْ قَدَسْ خَرْدَ اِنْ المَفَر	شَاه اَغْلَيم بَفَاشَدْ جَلَوَه كَرْ
بَا ثَمَرْ كَرْدَيَا اِشْجَار بَفَا	كَثَ جَارَى بَحَرْ عَذَبْ كَبَرْ بَا
كَافَنَاب مَجَدْ اَمَدْ بَحَجَاب	بَارْ جَالَ الْفَرَبْ فَوْمَاعَنْ تَرَبْ
بَرْ فَعَ اَزْ وَجَهْ جَهَالَ اللهِ فَنَادَ	بَارْ جَالَ الْعَدْلَ فَكَلَ الْبَلَادْ
كَيْ شَوْدَ مَكْتَوَفْ اِسْرَارْ جَمْ	نَانَكَرَدَدْ مَحَوا وَرَاقِي قَلْيَمْ

حمدکن حق داوکوهل من مزبد پیش در عالم مکران نوار حق غیره کو حق میاور بر لسان شان السن پیش الا ذکر ائن ورنه اجر جهان بحتر از او ش شد لسان الله ابھی در سخن که شده در بان با بش جیر پل طائف حولش شده بمحکمنگر و همهاشد مخفی اند ره ماد شد جنود حزن غرف اند رنج سوخا هله شرک واهل فبل و از عناینها ای ان فرد لطیف ثابنای شرک شد ذر و زبر کث ظاهر اند را پن پوسم شهو محروم دهوشیم با هشیاریست صد چر اس معجل بغایانک فضل	نخمه محظوظ بر امکان وزبد عرف حق پیچید اند ره ماخلف بوی حق بمنود امکان راجون شاه ما فرمود در الواح فدی خلق شد السن برای ذکر دست ای لسان خواوش کن در بجن فلیعالی الله از این وجه جمیل هم سرافیل بعما لبیک کو نور حق نایبد بر کل بلاد مجھیجت موج زن شد در پا بر فرخسار جمال لا ازال کث عالم چون عروسان طریف اذ سحاب الله نازل شدمطر کثرهای مخفی رب و دود پارب این خوابست با بیداریست در قدوم مالک الملك جمل
---	---

شدهان نادیدها اند رسهود	باب بحث بریخ عالم کشود
شد عیان رخسار او چون آفنا	شاه ما امداد بالری مجاب
امده ان روح بخش عالمین	طرقو کامد بجاء پوم دین
شم و جهش پر نوا فشان امده	طلع ابھی بد و دان امده
امده بحر جهات عالمین	شاه ابھی میزبان عالمین
در ثبت امده عنیب و شهود	آن تاب وجه ابها درخ کشود
امده پوم وصال ذوالجلال	پوم موعد است فذ لاح المحاجا
تجه اعظم بحر پان امده	فلزم فدر رت بجهان امده
کث ظاهر با هزاران آفتاب	شاه ما از شرف امکان سنجایا
محروم از شرم خود پنهان شد	ناکه انوار رخش نابان شد
در میان اهل امکان شمر وار	کث میزان حتفت استوار
کوری چشم چراغ پروفوس	کث افلات بغا پراز شهوس
بهره حرباء نور از آفتاب	دیده خشا شکور از آفتاب
پر شدن بن غصه شیطان عنان	زین بخار رفع شد عالم جوں
شد زابر فرض خلاق مجید	زین بخار جانترا عالم حبدید
کفته اید در کتاب دیگران	خوشیان باشد کسر دلبران

در فصل سوم کتاب حروف نبی علیه السلام میفراپد الوَهُ
 مِثْمَانٌ بِابُوٍ وَفَادُشٌ مَهْرَمَارَانٌ سِلَّاً كِمْسَا شَامَانٌ
 هُدُّ وَنَهْيَلَاتٌ مَلَّاهَارِضٌ بَعْنِ خَدَا از جانِ جنوب خواهد
 آمد و قدر و میز از کوه فاذان خواهد آمد هیشه خواهد پوشید سما زنا
 جلالش و سناش او پر خواهد کرد زمین را اپسانا میفراپد هلهیخت
 عَوَالَامُ بَعْنِ دِنِ و مذهب عالم با او لست و در کتاب ای ایال
 میفراپد عَدَ مائِنِ هَمَارُون هَشَانِ سِيد و هِیشَعَ
 شُمِّيرَتْ ثابکی این وحی دائمی و کاه موحش داده شود و
 قُدُّش وَصَبَارِمُصْ وَبُؤْمَنِ الَّى عَدَ عِرَبْ بُقْرَ الْقَعْمَ
 وَشَلَشْ مِأْوَتْ وَنَضْدَقْ قُدُّشْ وَفَدَوْسْ و سپاه پاها
 باشد و امر کرد ببوی من ناشام صحیح دو هزار و سیصد طور است ابد
 فَدَوْسْ نِكْ ملاحظه فرماییم چونکه خبر ایال بیعاد راست آمد
 در وحی کودک میفراپد ف حرف الیَن سَگْرُوفُهَا و
 شَبِهِهَا وَأَزْبِلْ كِيَهَا نَفْقَ نَفْقَهَ بَهَا حُكْمَ كَنْدَخَنْ رَاو
 مدح را و برو و ببر و برون اپد نفس بجا اپسانا ف حرف الاصناد
 در وحی کودک چیهه اشاها و سپایا و هاشا طاویشا

وَعَرَقَ بَهَا دُوْشَنَى بَنْدَشَوْدَوْبَرْدَوْانَ مِيلَكَنْدَوْلَبَسْوَدَوْبَهْرَ
 كَنْدَبَهَا اِبْصَارِي حَرْفَ الْفَافِ درْوَحِي كُوكَهْ فَالْفَرِيْعَهْ
 مَلْكَالْغَبْلِ مَلْكُو سَادِي نَدَمِكَنْدَدَرْعَكَاسْلَطْنَتْ مِيلَكَنْدَدَمَفَالِ
 سَلْطَنَتْ سَانَى بَشْتَدَبِتْ مَانَ دَائِتِ لَهْ زَكُونْ خَلَاصِمَشَوْدَ
 كَبَكَهْ دَارَدَبَهْرَخَوْدَپَاكِي اِبْصَارَزَوْحِي كُوكَهْ فَحَرْفَ الْثَاءِ
 بَيْنَ شَعَاءِ وَنَفَقَ شَوَّعَا وَرَبِّ بَنُوا شَاطَهْ وَبَلَلا كُلَّ
 آرَعَا بَيْا بَدَسَاعِي وَفُوي شَوَّدَرَسَكَارِي وَبَيْا رَشَوْدَ بَنُوتَ جَارِي شَوَّدَوْبِي
 شَوَّدَهْ زَمِينَ اِبْصَارَدَرَوْحِي كُوكَهْ فَحَرْفَ الْثَاءِ نِشَكِ
 نِفَارَا وَرَبِّ بَكُورَا وَدِشَرُو وَسِهْلَ بَسَارَشَوْدَشَرَافَ وَبَيْا شَوَّ
 جَيْرَهْ وَكَشَوْدَهْ شَونَدَبَسَكَانَ دَرَفَصَلَدَقَمَ كَابَ اَشَبَامِيرَهْ
 دَرَلَيَامَ اَخَرِنَ وَاعَمَهْ مِيشَوَهْ كَوهَخَانَهْ خَدَأَوَنَدَبَرَ كَوهَهَا بَرَفَارَدَ وَبَنَلَهَا
 رَفِيعَ فَرَخَوْمَدَشَدَ وَنَمَاهِي طَوَابِهِ بَويَانَ رَوانَخَاهَنَدَهْ كَهْدَهْ اِبْصَا
 دَرَفَصَلَبِتَ وَجَهَارَمَهْ بَيْرَهْ اَبَدَ وَمَاهَمَنَفَلَ وَاقَابَ شَرَمنَهْ خَواهَدَ
 مَانَدَچَهْ خَدَأَوَنَدَلَشَرَهَا دَرَكَهْ صَيَّونَ قَأَوَرَشَلَهْ دَرَحَضَوْمَشَانَخَانَهْ خَوَهَ
 باَجلَالَ سَلْطَنَتْ خَواهَهْهَنَهْ دَهْهَهْ اِبْصَنَا دَرَفَصَلَبِتَ وَبَنَجَهْ بَيْرَهْ اَبَدَ وَ
 خَدَأَوَنَدَلَشَرَهَا دَرَابِنَ كَوهَصَيَّافَهْ اَنَپَرَوَارَهْجَا وَمِيهْخَا اَزَشَرَهْجَايَ بَرَدَهْ

ذک

لَهَانَهْهَرَهْ

کَبَرَا بَهَانَهْهَرَهْ

یعنی از مسمیت پر مغز و از شرایحای مصنقی بود در دنیا نه از برای غایی بسته
 خواهد کرد در این کوه در پوششی که بر نهادی فوئما پوشیده است و سر زیکه بر عالی
 نباشد کشیده است بخواهد چپد و مرگ را ابدانا بود خواهد کرد و خداوند
 خدا اشکهار از هر چهره پاک خواهد کرد ایند و سرزنش فوئم خود را از عالم
 زمین رفع خواهد کرد زیرا که خداوند فرموده است و دران روز گفته
 میشود که اینک خدای اکا ازا و منظر بودم و ما را بخات داده است این
 بلکه خداوند که ازا و منظر بودم اینست از بخات او مسرور و شاد مانم
 آپساد در فضل احیل میفرماید ای چیتون مبشر بکوه بلند برای وای
 او رشیم مبشر اوان نژاد بقوت برداران را بلند ساخته مرس بشهرها
 چو داه بکو اینک خدای شما اینک خداوند خدای قدر میباید و بازو
 خودش از برای خودش سلطنت خواهد نمود اینک مردمش با او و جن
 در حضورش میباشد کله خودش را مثل شبان خواهد چرا ایند بر تها
 بیاز و پیش جمع نموده بغلش خواهد کرفت و شردهان را آهنه خواهد ندا
 و در کتاب پر میباشد پیغمبر میفرماید که در فضل سی و هکم زیر روی
 بوجود میباید که دپله بانان کوه افریم فرباد خواهد کرد که برجزید نا
 چیتون بخضوع خداوند خدای ابراهم و در کتاب حضرت پیل

در فضل دهم میغروا پد که کنادا در صیون بنوازید و در کوه مقدس من
 نفره زندگانی ساکنان زمین بلر زند زپاک روز خداوند میباشد بلکه
 قزاد بکش و در کتاب میگاه پیغمبر میغرا پد خداوند میغرا پد که در آن
 روز من لذت شده کان راجع معرفه و راند شده کامرا و کسانی را که میشلا
 معرفه ام مجتمع خواهیم گزد و لذت شد کافرا برای بقیه خواهیم کذاشت و در
 شد کافرا بطاپنه عظیم مبدل خواهیم ساخت و خداوند در کوه صیون از
 حال ناابد برایشان سلطنت خواهد کرد و در کتاب زیبیر در گزمه که
 شخص و هشتم میغرا پد کو باشان کو خدا بیست کو باشان بلند شد
 ای کوههای ابلند چرامی جهیز خدا اینکو را بجهت سکونتش در حوت
 بلکه خداوند ابد در آن ساکن میشود و در فهرنود و ششم حضرت
 در اوچ میغرا پد در میان طوایف بکوئید که خداوند سلطنت میغرا پد
 بد رسنگ که جهان بعدی استوار شده است که منحرک تحواه داشد افواه
 را براسنی حکم خواهد گزد اسماها شادمان وزمین مسرور شود در پا
 و پر پیش بخروشند و محرا و هرچه در آنست بوجل اینکه غلام در خان
 جنگل بیشتر تم خواهد نماد در حضور خداوند زپاکه میباشد بعنی ججه
 حکومت زمین میباشد) جهان را بصدق و افواه دا بوفای خود حکم

خواهد بود و تکریم مورخون و هفتاد میقرطاپد و نام افواه جلاد
 را می بیند و در مکاسقات پوچنانه با پیش و قدم میقرتاپد
 اپنک بزودی میباهم و اجرت من با من است نا هر کسی طبیعت اعمالش ادا نایم
 الف و بابا و بسلما و انتها و اول و آخر هست انتها و مخفی غاند که عکا همان ارض قشم
 و صیپولنک که در حوالی اورشلم و صیپول و اغاث و نوصیف از اراضی بخته و نهاد
 در قرآن مجید ناپد فرمود فهل تعالی فی سورۃ بنی اسرائیل سُبْحَانَ اللَّهِِ أَكْبَرِ
 يَعْبُدُهُ لَيْلًا وَمَنَّ الْمَجْدُ لِلْخَلْقِ إِلَّا فَضَلَّ الدَّنَبُ بَارِكَاهوَلَهُ لِيُزَيْدَهُ مِنْ
 ابَايَتَا اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْبَصِيرُ ملاحظه فرماده که صریح اپنک به مبارکی
 ما حول مسجد اقصی است میفرماپد بارکاهوَلَهُ میفرماپد بارکاه و مشبهه
 در این پیش که عکا در حوال مسجد اقصی واقع و در احادیث بیباراز رسخند
 روح ماسوه فداه روابط شده و در گفت جماعت سنه ثبت چند حدث
 مشهور آن عرض میشود لعل نفسی منذک روازنوم عقلت بیدار شود
 حدث شاعبد الغزی بن عبد اللام عن النبي صلی الله علیہ وسلم ائمہ
 ائمہ عکاء مدینه بالثام قد اخذتھا ائمہ برحیمه و قال ابن معود
 عنه ائمہ النبي صلی الله علیہ وسلم قال ائمہ افضل السواحل عفلان و
 ائمہ عکاء افضل من عفلان و فضل عکاء على عفلان وعلى جميع

الواحد كفضل محمد على جميع الأنبياء، إلا أخباركم مبدئية بين جبلين في
الشام في وسط المدرج بقال لها عكا، الأولى من دخلها راغبًا فيها وأول
زيارة لها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر من خرج منها غير زائر
الأخير يبارك الله له في خروجه الأولى فيها عيناً يقال لها عن المقبرة من
شرب منها شربة يملأ الله قلبه لوزاً وامنه من العذاب لا يكفي يوم
وعن ابن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لهم ان في الساحل مدينة معلقة تحت ساق العرش يقال لها عكا
بات فيها أمراء ابطأ احساناً بالله تعالى كثيراً الله له ثواب الصابرين والقابرين
والراكعين والصادقين إلى يوم القيمة وقال صلى الله عليه وسلم إلا أخباركم
مبدئية على شاطئ البحر برصاء حسن بما صنعوا عند الله تعالى يقال
لها عكا، وإن من فرجهه من عقوبة من براغبها كان عند الله أفضى
من طعنة نافذة في سبيل الله الأولى من آذن فيما كان له مذهب
في الجنة ومن قعد فيها سبعة أيام مقابل العدة حشره الله مع آخر
عليه السلام وأمنه الله من الفزع الأكبر يوم القيمة وقال صلى الله تعالى
ولهم الأولى في الجنة ملوكاً وساداتاً وفخراً عكا، ملوك الجنة و
ساندوا وإن شهراً في عكا، أفضى من الفتن في غيرها
عن

وَسُولُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ طَوَّبَ لِمَنْ زَارَ عَكَاءَ وَطَوَّبَ
 لِمَنْ زَارَ زَارَ عَكَاءَ طَوَّبَ لِمَنْ شَرَبَ مِنْ عَيْنِ الْبَقْرِ وَاغْتَلَ مِنْ مَا هَمَّافَانَ
 الْعَيْنُ بِشَرْبِ الْكَافُورِ الدَّنْسِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ عَيْنِ الْبَقْرِ وَعَيْنِ سَلْوَانِ وَبَئْرِ زَمْ
 طَوَّبَ لِمَنْ شَرَبَ مِنْ هُولَاءِ الْعَيْنِ وَاغْتَلَ مِنْ مَا هَمَّ فَهَذِهِ حَرَمُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى
 جَهَنَّمَ نَارِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ
 عَكَاءَ نَوَافِلُ وَفَوَاضِلُ مَخْصُصُ اللَّهِ بِهَا مِنْ بَشَاءِ مِنْ قَالَ فِي عَكَاءَ سَجَانُ اللَّهِ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْأَكْبَرُ وَلَا هُوَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ
 كَبِيرُ اللَّهِ لَهُ الْفَحْنَةُ وَمُحِيمُ عَنِ الْفَسَيْلَةِ وَرَفِيعُ لَهُ الْفَدْرُ وَبَصَرُ فِي الْجَنَّةِ
 وَغَفِرَلَهُ ذُنُوبُهُ وَمِنْ قَالَ فِي عَكَاءَ اسْتَغْفِرُ اللَّهِ غَفِرَلَهُ لَهُ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا وَ
 فَضَلَّ
 مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فِي عَكَاءَ بِالْعَدُوِّ وَالْأَصْنَافِ وَالْعُقْدِ وَالْأَبْكَارِ كَمَا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ
 مِنْ نَفْلِ الْبَيْوِ وَالرَّهَامِ وَالسَّلْفِعِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَظَرِ الْبَحْرِ عِنْدَ الزَّرْوَالِ وَكَبَرُ اللَّهِ عِنْدَ الْأَزْرُوبِ غَفِرَلَهُ لَهُ ذُنُوبُهُ
 وَلَوْ كَانَتْ مِثْلُ مَلِعَ الْحَمْ وَمِنْ عَدَارِبِعِينِ مَوْجَهٍ وَهُوَ كَبَرُ اللَّهِ تَعَالَى غَفِرَلَهُ
 لَهُ مَا نَقْدَمُ مِنْ ذُنُوبِهِ وَمَا نَأْخُرُ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ مِنْ نَظَرِ
 بِالْجَرْبَلَةِ كَامِلَةً كَانَ أَفْضَلُ مِنْ شَهْرِنِ كَامِلَيْنِ بَيْنِ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ وَمِنْ
 مَوْبِدِ فِي التَّوَاحِلِ جَبْرِمُونَ قَرْبِ مِنْ عَبْرِهَا وَالنَّائِمُ فِي التَّوَاحِلِ كَالْعَاقِمِ فِي عَنْهَا

و در جرید پکر طوبی ملن بلند غم براغبیت العکاء و خنار الصخاچ و محبت
 المحبط در لغت عکاء مینوید فی الحدیث عن رسول الله طوبی ملن رانی
 عکاء و فی کتاب مجھی الدین ان هذه الارض المقدسة ارض میعاد ای شفوم فیها
 القيمة البکری و هی البقعة البيضا و ان الملجه البکری هرج عکاء و نصب
 کل شبر منها بدبادر و فی جغرافیا مجله ات مرج عکاء مادبیه الله حال نذر
 شکر کن شابیدار الکنی و این ایاث و اخبار مدن کوره بشارث و مردمه بران
 بوده که خوش جل جلاله در همیک عنصری بشری بخلی میفرماید مولوی
 هله عاشقان بشارث که غامد این جلد برسدرمان و حد بکند خد خدا
 و دیگر در سفرنیک دس اپر در زمامه و خشور زریشت مینوید بدین فرم
 بود و خشور اینکنه شو و پرسندث و خشور و آن چه راستکوی و دستکا
 در کار خود شناسیم بجزیره کا او داند دیگران ندانند و از دل شما آکهی دهد
 از اینکه پرسند در پاسخ فرو غامد و اینکه او کنده بکری نشواند چه چون ازو
 ف وجود جو میند باز غایید بکری هنارد و ایشان که فرنانکان بونان بشند
 بافت اند که پادشاهی بوزک فرز بود جوی برخورد و اینان را بپار خواهد
 از نوکه زریشت باشی میخواهند که او کبیث نام و نشان او را بنمای که این
 کروه دام ایذاش و سپکوکه داری در وشنده باقیه اند این پادشاه ای

شاهی از فراز شهنشاہ کشناسب باشد چون اپرائیان بد کارها کشند
 و پادشاه خود را کشند پرداز او را که ان پادشاه جنسه باشد با آنکه اینها
 بروم برداوان پادشاه پادشاه نیک بخت و هنرمند داده باشد انجام نامه
 خود را اپرائیان دهد تا آمینه دسای پیش کشند آنچه و مترجم رسای
 در ذیل این خبر نوشته است که مقصود از آن پادشاه اسکندر بوده تو زمانه
 بین پادشاهی که از روم بیا پد و اپرائیان را بگرد و خرابی کلی بکند و خلق
 مکشند تا آنکه برسد با سطوح و افزایش بزند و آنچه کتاب داشته باشد لجه
 وزند چرکت دیگر همه را بوزاند و بر پرده چنین شخصی اعشا بثأں است که
 نامه او آمینه دسای پیشود دیگر از این غافل که آخرین کتاب در نامه
 پنجم خبر می‌پد هدایت بدی افعال و بعدی شیعیان اپرائیان و شهادت فقط
 اولی و نوچه جمال مبارک ابھی بیست ملاک روم از ظلم اپیشان و آن پیش
 که می‌پردازد چون هزار سال نازی این را کرد و چنان شود این این از
 حد اینها که اکنبا این کر نمایند ندانندش و چنان اپرائیان را بخوبی خود
 گفته که از اپیشان نشود اگر راست کوپند از از اپیند مردم که را بخون
 شان نمایند می‌جذیشان بر جزئی و رنجی کشند بجای سخن خرد ای باشند
 جذک با اپیشان پاسخ دهند از بد کاری مردمان است که چون کی شاه

فرشته منشی از امراض بیرون رود اینه و در اخبار امده که فیامن دو
 مرتبه واقع میکرد که اول فیامن صغیر برا پیشود و بعد فیامن بزری
 فیامن صغیر ظهور حضرت اعلی روح مساواه فدا بوده که در سنین سیز
 ظاهر شد و فیامن بزری این آیام است که در این فیامن جمال قدم جلد که
 الاعظم ظاهر شد و در احادیث و اخبار وارد شده که بعد از ظهور
 حضرت فاطمه و عروج آن فیامن اشکار میشود و در کتاب شرح الزیارت
 للشيخ الاجل الشیخ احمد الاحمای نور الله مضمون در فرقه موقن لزم
 فی غیبة الطوسي میگوید عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله يقول
 ان فاعلنا اذا فات اشرف الأرض ببور ربهما واستغنى العباد عن حنوء
 الشمس فافهم ذلك واما ابا شيبة في قاله ونحوه في قال سيد ابناء
 صلی الله عليه وآله الا صفياء خبر داده که در فیامن وفرب فیامن طا
 سیکرد چون حرکت دایره الارض و خروج باجوج و ماجوج و استیاع
 صحرا و قزل ارض و سر جیان و تفتح صور منصوص شدن اهل سموا
 و ارض فیار بکشدن شمس و فرو ریختن کوائب و انقطاع اسامان و
 روان کردیدن در پاهای وسی درس هم کذاردن و داده بهم پیدا کردند
 و بوجه پیچیده شدن اسمان چون طومار و باز شدن و حرث و فتو

و بعث و احیای اموات و بیداری ارض و اجتماع شمر و پدید آمدن شغل
 های ارض و وضع کتاب و آمدن بینهان و نصب بیزان و ظاهر شدن جهنم
 و پدید آمدن صراط و کذشتن بر روی آن بعضی چون برق لامع و
 وصول در ظل عرش الها و کروهی با صعوبت و نزول و خلفی در بیم و تجزه و
 جاعنی اثمان و خزان و افواجی از حضم کریمان کل صدق و راست و
 اولو الابض او را بعقول و اهل بینش و دانش چون شمر فی وسط القاء
 مینهی
 ظاهر و یاهر و هوپلات تخت جنیش دایه الأرض میباشد ^{الآن}
 در موارد متعدده فرموده اند آنادایه الأرض و خروج با جوجه
 ناوبل دارد و اما مشنیدن صدای صحیح در فصل دوم شرح آن عرض شد
 و دیگر سقوط انبوست که در شب چهارشنبه ششم شهر ربیع المحریست
 بقی
 ملاس و ثما پن و ما پن بعد الالف على هاجرها ^{التجة} الف الف مطا
 شب بیت و نهم ابامااه جلالی و شب بیت و سیم خرد دمهه قدم سنه
 پیغمدار و دویت و سوی شمشیر پیکاوت قبل از طلوع فجر در غلب
 مشاهده پیش در اسماں زیاده از صد هزار سناره که در هم ریش
 مینه و کائینکه این هنکاره را ملاحظه میمودند چنان خوف ایشان
 را احاطه نموده بود که هر یک منعد هلاک کرد پنه بودند و نخینا

بند ریکا اعث و نصف بخوبی این وافعه کبری دیده میشد و عقبده
 جاعت محبوس است که این وافعه علامت نولد بحالت زیاده بسته
 المذاهب و بعضی از کتب اپیان مرقوم است که چون آن کرامی پور زا پد
 سثار کان از اسلام ریزش نماید چون ببیت و پلک سنه کند رد ظاهر
 شرف و غرب را بکرد و عالمرا پر از عدل و داد غایب داد و دین پکی شود آنچه از
 موعد هم کند شت و اثری ظاهر نشدن پس معلوم است که اپیان هم مثل
 ساپن معنی این خبر را ندانسته و ادراک نکرده اند و الا جز و اضافه است
 اکنون نفی پر میشود شاید ملتفت و ممند کر شوند و از خواب غفلت بید
 شوند بدآنکه بهرام معنی روشنی و سناره هر چیز را هم بهرام میکویند طبق
 آنکه در خشند است و مغرب بهرام بهاء است چنانچه ظاهر کرد پد و شا
 و غرب عالم را بنور خود منصفی و منور فرمود و شاعر نشدن و ایما
 حضب میزان پیش است که از میزان مقصو شاهین و کفه بیوده چنانچه
 در نظر همایه در ذیل آن مبارکه و آستانه رفعها و وضع المیزان فی
 حدیث المیزان حضرت رضا رعا و ایش میکند الی این قال آستانه رضویه
 رفعه الله الیه والمیزان امیر المؤمنین نصیبه لخلقه قل الانتظروا
 فی المیزان قال لا يغصوا الاما م قل واقبهم الوزن بالقسط قال

افهوا الامام بالعدل وثبات الاختصار والبيان ظال لا ينحسوا الاماًم حضـ
 ائـجـ وازـهـنـ حـدـيـثـ شـرـيفـ معـنـىـ فـيـاـمـتـ نـبـرـعـلـوـمـ وـمـفـهـومـ مـلـشـوـكـ لـكـ
 صـرـاطـ هـمـ معـنـىـ دـارـدـ چـنـاـيـخـ حـضـرـتـ صـادـقـ بـيـفـرـاـيـدـ اـنـ الصـرـاطـ اـمـيرـ
 وـاـنـ صـرـاطـ اـمـارـتـ كـاـلـيـوـمـ بـرـوـيـ جـهـنـ كـشـبـهـ شـدـ وـاـكـرـجـمـ بـصـبـرـيـ شـدـ
 مـلـاحـظـهـ مـيـنـاـيـدـ وـيـبـنـدـكـ اـدـقـ مـنـ الشـعـرـ وـاـحـدـ مـنـ السـيـفـاـسـ فـيـنـهـ
 بـمـرـعـلـيـهـ كـاـلـبـرـفـ وـمـنـهـ مـنـ بـمـرـعـلـيـهـ مـثـلـ عـدـ وـالـفـرـسـ وـمـنـهـ مـنـ هـنـزـ
 عـلـيـهـ مـاـشـيـاـ وـمـنـهـ مـنـ بـمـرـعـلـيـهـ جـبـوـاـ وـمـنـهـ مـنـ بـمـرـعـلـيـهـ مـغـلـفـاـ
 مـنـاـحـدـ الـنـارـ مـنـهـ شـيـاـ وـثـرـكـ شـيـاـ تـغـافـلـ مـنـهـاـ اـبـنـكـ باـيـتـ فـلـقـرـ وـ
 دـيـكـراـزـ وـاـفـعـاـتـ درـيـوـمـ فـيـاـمـتـ سـيـرـجـيـاـلـاـسـ وـمـرـاـزـجـيـاـلـ عـلـاـهـسـنـدـ
 كـهـ دـرـمـرـونـدـ وـبـرـهـمـ كـرـ واـضـحـتـ كـهـ هـرـكـاهـ كـمـيـ مـلـاحـظـهـ دـرـاـشـاـصـ
 عـلـاـ، قـبـلـ بـيـنـاـيـدـاـزـ هـرـجـهـهـ وـاـنـ عـصـرـهـ مـلـاحـظـهـ فـرـاـيـدـاـرـاـكـ مـيـكـنـدـ
 وـدـرـبـاـهـاـمـ كـهـ دـرـاـنـ عـصـرـسـ بـرـهـمـ كـذـارـدـهـ وـرـاهـهـمـ سـيـدـاـكـرـدـهـ وـ
 شـدـهـ وـحـالـ سـفـنـهـ هـاـدـرـاـهـاـعـبـوـ وـمـرـمـيـنـاـيـدـ دـيـكـراـزـ وـاـفـعـاـتـ
 فـيـاـمـتـ فـنـلـزـلـ اـرـضـاـيـشـ وـاـنـ اـرـضـ قـلـوبـ خـلـاـيـشـ اـسـتـ كـذـلـكـ بـحـمـلـهـ
 شـدـنـ اـسـمـانـ چـونـ طـوـمـارـ وـاـنـ شـرـيعـتـ وـحـكـمـ قـبـلـ بـوـدـ كـهـ چـونـ طـوـارـ
 بـهـمـ بـچـيـدـهـ شـدـ وـاـبـنـكـهـ وـضـعـ کـکـابـ مـلـشـودـ دـبـلـهـ بـصـبـرـيـ مـجـوـاـهـدـ

نَمَلَ حَطَّاهُ مَلَابِدٍ وَدَبَرْ جَنْرِ تَفْخَهُ صُورَ كَافَالَ اللَّهِ نَبَارِكُ وَنَعَالِي
 فِي سَوْدَةِ الْمُؤْمِنُونَ فَإِذَا تَفَخَّهَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْتَ بِهِمْ يَوْمَ يُوَمِّئُنَّ
 لَا بِذَمَالُونَ وَدَبَرْ دَرْ سُورَةِ هَنْلَ وَبَوْمَ تَفَخَّهُ فِي الصُّورِ قَبْرَعَ مَنْ
 فِي الْمَهَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ أَبْصَارَ دَرْ سُورَةِ قَوْتَفَعَ
 فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ أَبْصَارَ دَرْ سُورَةِ سَبَا يَوْمَ تَفَخَّهُ فِي الصُّورِ
 مَنَانُونَ أَوْلَاجَا وَدَبَرْ دَرْ سُورَةِ الْحَافَةِ فَإِذَا تَفَخَّهَ فِي الصُّورِ تَفْخَهُ وَجْهُ
 وَجْهِ لَهْلَتِ الْأَرْضِ وَالْجَهَالِ فَدَكَادَكَهُ وَلَحَدَهُ يَوْمَ يَوْمِئُنَّ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةِ
 أَبْصَارَ يَوْمَ تَفَخَّهُ فِي الصُّورِ وَمَخْسَرَ الْجَمِينَ يَوْمَ يَوْمِئُنَّ ذُرَفَا هَرْ كَاهِنْ
 دَرْ بَابَاتِ مَذْكُورَه مَلَاحِظَه كَنِي ادْرَاكَ مِبْكَى كَمَفْصُوازَ تَفْخَهُ صُورِه
 بُودَه وَمَوْلَوي در معنی صور در مشوی اشاره فرموده است

هَبَنْ كَاسْرَافِيلْ وَقَنْدَارْلِيَا	مَرْدَه رَازاْپِشَانْ حِبَادِثَ وَمَنَا
جَاهَهَايِهِ رَهْدَه اندَرْ كَوْرِنْ	بُوجَمْدَه زَاوازَشَانْ اندَرْ بِدَنْ
ماْبِرْ دِهِمْ وَبَكْلَى كَاسِنِيْم	بَانِكْ حَقْ أَمْدَهِه بِرْ خَوَسِيْم
غُلْ باَرَانْ بَهَارِي بَادِرَث	آمِدَرَا زَا فَاقَسْ شَانْ باَبِنْ بَنْجَ
كَهْتْ بِعَيْنَرْ كَهْ تَفْخَهَهَايِهِ حَنْ	انَدَرِ اَبَنْ آبَامْ سِيَارْ دَسْبِقْ
كَوشْ هُشْ رَهْ دَبَدَه اَبَنْ اوْفَانْ رَهْ	دَرْ باَسِدَه اَبَنْ چَبَنْ تَفْخَهَاتِ رَهْ

نَفْحَةً أَمْدَ شَارِادَ بَدَ وَرَفَتْ
 هَرَكَدَ رَامِحْوَاتْ حَانْ بَخْشِيدَ وَ
 رَانْخَرْ جَادَ بَودَ خَزَرَ وَاقْتَرَشَهَ
 دَائِيْ إِيجَانْ كَرَادَهَ رَفَنْشَهَ
 ابْنَتْ مَعْنَى صُورَ وَأَبَنْكَهَ دَرَقَانْ مَحْصُوصَ جَيَالْ نَازِلَشَهَ ابْنَهَ
 فَوْلَهَ نَعَالِيَّ سُورَةَ الْمَنْلَ وَفَرَى الْجَيَالَ تَخْسِبَهَا جَامِدَهَ وَهِيَ تَمَّا
 مَرَ السَّحَابَ لِلْمَنْ بَعْنَى وَبَلْنَى كَوْهَهَا رَادَارَى افَرَمْجَايَ خَودَ ابْسَنَا
 وَحَالَ اندَكَ مَهْرَهَدَ وَمَبَكَنْزَهَ رَفَنْشَهَ ابَرَدَرَسْعَتَ وَعَرَضَشَدَهَ ابْنَهَا
 هَشْنَدَهَ خَودَرَ اَهَمَلَ اِبَانَ مِدَانَدَ وَابْسَنَادَهَ كَمِبَكَتَدَدَ دَرَاعَالَهَ وَ
 اَفَعَالَ وَحَالَ اندَكَ دَرَمَرَ وَرَنْدَچَونَ رَفَنْشَهَ ابَرَدَرَسْعَتَ فِي سُورَةِ الْوَافِعَهَ وَ
 بَسَّتِ الْجَيَالَ بَسَّاتِ كَانَتْ هَنَاءَ مَبَنَّشَا بَعْنَى وَرَانَدَهَ شَوَدَ كَوْهَهَا
 رَانَدَنَ پَسَ باشَدَ عَبَارَى پَرَكَنَهَ كَدَبَدَهَ مَبَشَونَدَ بَعْنَى چَونَ احْكَامَ
 جَدَبَدَ مَبَشَودَ وَاحْكَامَ فَبَلَعَبَقَ وَنَاثِرَاحْكَامَ فَبَلَ بَرَادَشَهَ مَبَشَودَ
 اذَكَهَارَشَانَ اَفَرَى وَثَرَى مَثَرَبَ مَبَشَودَ ابْنَتَهَ كَهَدَرَنَظَرَ عَبَيَأَبَدَ
 مَكَچَونَ عَبَارَى پَرَكَنَهَ وَدَرَسَورَهَ قَارَعَهَ وَنَكَونَ الْجَيَالَ كَاهَنَنَ
 الْمَقْوَشَ وَكَرَدَ كَوْهَهَا مَانَدَپَشَ زَدَهَ شَدَهَ فَوْلَهَ فِي سُورَةِ الْمَزَمَّلَ
 بَوَّمَ فَرَجَفَ الْأَرْضَ وَالْجَيَالَ وَكَانَتِ الْجَيَالَ كَبَيَانَا مَهَنَبَلا بَعْنَى
 رَوزَبَكَهَ مَضَطَرَبَ وَلَرَزانَ شَوَدَارَضَ وَكَوْهَهَا اپَنَ كَوْهَهَا اَمَلَ بَمَلَ
 پَرَاكَنَهَ شَوَنَدَازَهَهَنَ اَپَهَ مَعْلَومَهَ كَمَضَتو اپَنَ جَيَالَ سَبَودَهَ وَبَثَتَ

ز پاک هر کن سنک پشم عپشود و در سوره مرسلا ت و اذ الجبال نسیفَتْ و
 انکاه که کوهها پراکنده کردند یعنی در پکای منقش نباشد و هر یک از
 برای خود پکای داشته باشند یا انکه اتفاق شان مبدل بتفاق کردد
 نخود لک و ف سوره اللئا و سُرِّيْتِ الجبال فَكَانَتْ سَرَاً يَا یعنی درون
 کرده کوهها ایش باشد سراب یعنی بظاهر غایش دارند لکن حقیقت ندا
 و حقیقت انصیان شان منفع میشود و در سوره نکوپر و اذ الجبال
 سُرِّيْتْ یعنی و انکاه که کوهها روند شوند یعنی هر آد کنده از مطلع
 ظهور عاد بارکنده از عی یعنی روکرده ایند شوند و دیگر میرماید
 سوره طه و لَسْئَلُوكَ عَنِ الْجِبَالِ هَلْ لَيَنْفَعُهُ ارَبِّ دِينَ فَإِذْ هَا
 فَاعَاصَفَصَفَا یعنی و میپرسند فرا از کوهها ایش بکو پراکنده سازد
 ان را پرورد کار من پراکنده ساختنی پس بکن ارد زمین را همو اکر
 حوب نظر بینای در ایات الله البیتہ بعقصو خواهی رسید و در
 واقعه قیامت فی سوره الزمر میغراپد هوله تعالیٰ مَا فَدَرُوا اللَّهُ حَقٌّ
 فَدَرُوا وَالْأَرْضُ جَمِيعًا فَبَصَّرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ یعنی و صفت نکردن ایشان
 خدای را و تعظیم نکردن چنین هی حق مدر و تعظیم وی باشد و زمین هم
 آن مدت کوفته وی باشد در روز قیامت و شکی بنت که از ارض مقصو

دیکرم را داشت چنانچه در سوره ابراهیم میفراپد پوّم بَدَلَ الْأَرْضَ عَنْهُ
 الْأَرْضَ و در معنای میفراپد در سوره انشقاق و از الارض مدت
 و در مورد میفراپد اذا زَرَلَتِ الْأَرْضُ فِي أَرْبَاعِهَا و در جائی در سوره
 يَوْمَ شَقَقَ الْأَرْضَ عَنْهُمْ سِرَّاً عَادَ لِكَ حَسْرٌ عَلَيْسَا بِهِمْ كَذَلِكَ مَنْفَطَد
 در سوره روم فانظر و الى اثار رحمه الله کتف بمحبی الارض بعد موتها
 لآن اپنا فوله في سوره الحمد اعلموا ان الله بمحبی الارض بعد موتها
 في فخر الصاف روی في الاکمال عن الباقر قال بمحبها الله تعالى بالقام
 بعد موتها يعني کفر اهله والکافر میث اپنا فوله تعالی في سوره الحامة
 و حملت الارض الجبال فدگناده واحده اپنا فوله تعالی في سوره
 المزمول پوّم ترجف الارض والجبال لآن حال ملاحظه کن در معنای میفراپد
 زمین ان بدست کرفته وی باشد در پوّم فیامث و در موقعي میفراپد
 روزپکه بدل کرده شود زمین بمنی دیکر و در مورد انکاه که زمین
 کشید شود و در موضعی چون جنبایند شود جنبایند و در جایی
 میفراپد روزپکه شکافته شود و در محلی در نکسی دیگر بسوی ثانی و جنوب
 خدا ب تعالی چکونه زنده میکرد اند زمین را پس از مردم کی کن لک و
 برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود و همچنین روزپکه میرزه

دراپد و بجنبند کومهای حال نیک نظر کن در ایاث شاید معنی ارض داد
 ادرالکنی و دیگر از نشانهای فیاضت رپیش کو اکبت و مقصود انجوش
 و کو اکب بقوسی هستند که مشهود جهانند و معروف افاف و بیاس علم و
 فضل در میان ناس خاطر و چون از اشر افان شمر حبیث در پویم خلده و
 محروم شوند محو و نابود کردند چنانچه میفرماید در سوره مرسلات فاء
 النجوم طیث بعنى انکاه که سنار کان محو کرد و شوند و دیگر و آن
 النجوم انکدرث بعنى انکاه که سناد کان نبره شوند و آنکو اکب
 اشتراحت پعنی انکاه که کو اکب فرمود و همچنین در حقیقی کو اکب فلك
 نوجدد و نجوم سماه نفرماید میفرماید والنجم اذ اهواى بعنى فسم بناء
 چون فرماید فی نظر الصلافی روی الفتن عن الرضا اه ان النجم رسول
 پرمعلوم است که از برای نجوم هم معانی که پر اطلاق شده چنانچه در عالم
 ندبه میفرماید این الانجم التراھم که مقصود آنها اما مند اکرم مقصود
 از اذ النجوم طیث فی سوره النکور و اذ النجوم انکدرث در سوره انقطار
 و اذ الکوکب اشتراحت این کو اکب ظاهری مراد باشد این که ارض جایی
 از کو اکب اسماه مدار دانویش چونه این هم کو اکب اسماه فرماید پس
 معنی کوکب الدواکن که المکشم و فرج چنانچه قبل عرض شد هر کاه

اضافی باشد از نلویج ابن ایات ادراک پینا بد که مقصود چه بوده فوله
 شارک و نعالی شی سوره التکویر اذ الشَّمْسُ كُوِرَتْ یعنی چون افتاب درم
 پیچیده شود و در معنای میفراید در سوره الرحمن الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
 حُسْبَانٌ یعنی شمس فرمیدند بجهنم و درجای دیگر میفراید فی سوره
 القہمہ فاذا فرق البصَرُ وَخَفَ الْقَمَرُ وَجَمِيع الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ که دلیل
 اشاره شد و در معنای میفراید فی سوره الشَّمْسُ وَالشَّمْسُ وَضَحْمَهَا وَ
 الْقَمَرُ اذ تلپیها یعنی سوکند بافتاب و نابروی و بناه چون از پیش
 اپنامیفراید در سوره مذر کلاؤ الْقَمَرُ آنهی ملاحظه کن بین
 چه قدر منافات دارد درجای میفراید که شمس فرج اجمع میشوند
 بجهن و در معنای خوبی از جان و نعالی شمس و فرق نماید میفراید و
 جای دیگر میفراید در سوره مح کَرَّ قَرَآنَ اللَّهُ يَجْدُلُهُ مَنْ فِي الْمَوْتِ
 وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالْبَحْرُ وَالدَّرَقُ
 وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَوْلَ عَلَيْهِ الْعَذَابُ لَنَحْ ۝ پر مخلوق که آٹا
 حضای را میکند و ساجد و خاضع است دیگر از برای چه خلاف
 عالم که بکی از صفات وی رحمن است و دیگری رجم او را بجهنم می برد
 فاهم ولا تکن من الغافلین کذلک درستا، چنانچه درفصل دعوی

اشاده شد که از برای سما معاون کثیر ا طلاق شده آنکه بعضی از
 آبافی را که در باره سما نازل کرد پد در سلت نخوب می‌آوردم فا اندک برش
 سبل هدایت منکش کرد فوله غالبی فی الغفان فی سورۃ الائچاف
 اذالیماء انشقَّتْ بعْنِ انْكَاهِ كَاسْمَانِ شَكَافَةٌ شُود در سورہ انقطا
 اذالیماء وَانْقَطَرَتْ وَدِبَر در سورہ نبا وَفَتَحَتِ التَّيَاءُ فَكَانَتْ آبُوا بَا
 بعْنِ كَسْوَهِ شَدَ اسْمَانِ پس باشد از برای اسما درها و در جای دیگر
 میفرماید در سوره معادج یَوْمَ نَكُونُ التَّيَاءُ كَالْمُهْلِ بعْنِ روزِ بَكَه
 کرد اسما مانند قلعی که اخنه اپسما در سوره انبیا یَوْمَ نَطَوَی
 التَّيَاءُ كَطْلَى التَّبِحِيلِ لِلْكَبِيرِ بعْنِ روزِ بَكَه طی کنیم و در هم پیچید اسما
 را چون پیچیدن طوب از برای کتابت و دیگر میفرماید در سوره الرحمن
 فا ذا انشقَّتِ التَّيَاءُ فَكَانَتْ وَرَدَةً كَالْدِهَانِ بعْنِ چون بشکافند
 اسما پر کرد سخ بخی بمنک کل سخ چون ادب احمد و در جای
 دیگر میفرماید در سوره نکوپ و اذا التَّيَاءُ كَشَطَتْ بعْنِ و انکاه که
 اسما برکنده شود و دیگر میفرماید در سوره دخان یَوْمَ نَافِي التَّيَاءُ
 بدِخانِ مُبِينِ بعْنِ روزِ بَكَه بیا پد اسما بد و داشکارا و دیگر
 در سوره فرقان یَوْمَ نَفَقَ التَّيَاءُ بالعَامِ روزِ بَكَه شکافه شود

اَسْمَانٍ بَارِودٍ كَرْمِفَرَا پَادِ در سُورَه اَنْبَيَا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطْحَى الْجَلَلِ
 لِلْكَتْبِ كَحَابَدَنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نَعْبِدُهُ وَعَدَ اَعْلَمُنَا اِنَّا كُنَّا فَاعْلَمُنَّ بِعِنْدِ
 روزِ بَكْ طَلَى كِنْهِمْ وَبِرَهْمْ بِچِيدِمْ اَسْمَانِ زَاهِچُونْ بِچِيدِنْ طَوْفَارِ بَرَای نُوشِنْ
 وَكِتابَتِ کَرَدِنْ هَچْنَانَکَهْ اَفْرَدِیمْ اَوَّلَ خَلْقٍ بَارِزَكَهْ اَبِیمْ اَنْا بِعِنْدِ بَعْدِ اَنْكَهْ
 طَكَرِدِیمْ وَبِرَهْمْ بِچِيدِیمْ بازِ دَوْدَغَه بِرَكَرِدِ اَبِیمْ وَعَدَه دَادِیمْ باعَادِه
 وَعَدَه دَادِنِ بِیَا اَشْ وَفَاكَرِدِنْ بِانْ بَدَرِ سَنْبَکَه ما کِنْتَه اَبِیمْ بِعِنْدِ اَنْکَهْ
 رَاحْوا هَصِيمْ کَرَدْ وَهَكَرِدْ در سُورَه زَمِنْ مِفَرَا پَادِ وَما فَدَرْ وَاللهُ حَفَظَهُ
 وَالاَرْضِ جَمِيعًا بَعْضَهُ يَوْمَ الْقِيَمَهُ وَالْيَمَاهُ مَطْوِيَّاتُ بِهِسْبَهْ سَجَانَهُ
 وَتَعَالَى هَقَا بِشِرِّکُونْ بِعِنْدِ وَصْفِ نَكَرِدِنْ دَادِشَانْ خَدَائِی رَاوْغَظِيمْ
 نَكَرِدِنْ دَچَانَکَهْ قُدرَه وَغَظِيمْ وَيْ باشِدِ وَزَمِينْ هَمَهْ اَنْ بَدَسْ کَرْفَهَهُ
 وَيْ باشِدِ در دَرْ وَنَعْيَاهُ اَسْمَانِهَا در بِچِيدِه شَدَه بِهِيَنْ وَيْ باكَهْ وَ
 اَسْخَلَهُ خَلَادِ بِرَقْرَاسْ اَز اَنْجِه شِرَكَه مِباورِنَدْ وَعَدَه وَالسَّمَاءَ رَفَهَهَا وَ
 وَضَعَ المَهْرَانَ دَاهِزْ فَرَمُودَه اَز هَيَنْ مَعَافَ ظَاهِهَهُ اَبَاهَهْ هَمْ مَفَهُومَهُ
 كَهْ مَرَادِ اَبِنْ اَسْمَانْ دَيْنُويَه بَنُودَه وَاَكْرَاهِ اَبَاهَهْ مَذَكُورَه اَذ بَرَايَهْ فَيَامَهْ بَقَهُ
 بَخْرا باشِد بِاَنْ عَلَامَاتَ وَنَثَامَاتَ وَنَأِيلَ نَدَاشَهَهْ باشِد بِاَمدَنْ فَيَا
 بِنَا كَاهَهْ مَنَافَاتَ تَكَلَّدَه وَبِهِمْ بَنْجَورَه كَهَا قَالَ اللهُ بَسَارَكَ وَنَعَالَى هَفَقَتَهُ

في سورة الحج وَلِلَّهِ عَبْدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كُلُّ
 الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَقِيلَ بِعْنَ مِرْحَدَى رَأْسَ دَنْ
 خَانِيْ أَسْمَاهَا وَزَمِنْ وَبَنْتَ كَارْفَامَتْ مَكْمَانْدَنْكَرْبَنْ چَشْمَ بَعْنِي
 بَلْ چَشْمَ بَرْهَمْ زَدَنْ وَسَاعَتْهُمْ مَعْنِي دَارَدْ درْسُورَهْ ذَرْخَفْ مِبْرَهْ مَادَدْ
 حَلْ بَيْتَرُونْ إِلَّا السَّاعَةُ أَنْ تَأْتِيهِمْ بَعْثَةٌ وَهُمْ لَا يَشْرُقُونَ وَكَرْ
 مَفْصُودَ دَارْفَامَتْ طَهْوَ جَالْ بَمْثَالْ طَلْعَتْ قَدْمَ جَلْ ذَكْرَهُ الْأَعْضَمْ
 بَنْوَهُ بَاشْدَلْ بَعْثَةٌ وَهُمْ لَا يَشْرُقُونَ چَهْ مَعْنِي دَارَدْ أَبْصَارْ درْسُورَهْ
 ذَرْخَفْ مِبْرَهْ مَادَدْ وَالْأَخْلَاءُ بَوْمَيْدَنْ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُ عَدُوُّ إِلَّا
 بَعْنِي چَهْ أَبْصَارْ مِبْرَهْ مَادَدْ درْسُورَهْ بَوْسَفْ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيهِمْ
 غَائِيَّهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيهِمْ السَّاعَةُ بَعْثَةٌ وَهُمْ لَا يَشْرُقُونَ
 بَعْنِي اِبْنَ هَسَنْدَكَ أَبْدَاشَانْ رَاعْفُوبَنْ بَوْشَدَهْ اِزْعَدَهَايَ
 الْهَيْ بَابَا يَادَدْ بَدَشَانْ فَيَامَتْ نَاكَهَانْ وَإِشَانْ نَدَانْدَهَادَنْ رَأْ
 بَعْنِي اِدَرَكَ نَكَنْدَهْ وَشَاهَدَهْ بَكْرَهْ بَرَانَكَهْ مَرَادَهْ دَارَفَامَتْ الْبَوْمَاسَ
 اِبْنَ اِبْهَهْ مَبَارَكَهْ درْسُورَهْ رَوْمَاسَ وَبَوْمَ نَقْوَمُ السَّاعَةُ بَوْمَيْدَهْ
 بَيْقَرْقَوْنَ وَازْبَرَى بَثْوَتْ اِبْنَ اِبْهَهْ شَرِيفَهْ كَافِنَتْ فُولَهْ نَعَالِيْ فَسُونَهْ
 الْعَنْكَبُوْتُ ثُمَّ بَوْمَ الْيَقِيمَهْ بَكَفَرْ بَعْضُهُمْ بَيْعِضَهْ وَبَلْعَنْ بَعْضُهُمْ بَعْضَهَا

پس روز فیا مث کافر شوند بعضی مر بعضی دا لعنت کنند بعضی از شما
 مر بعضی دا چنانکه الیوم مشاهده پیشود نلویج ابن اپه را ملاحظه کن
 فوله تعالیٰ فی سورۃ الحجۃ این ریک هو بفضل بینهم یوم القیمة
 مینها کانوا مینه مخالفون و دیکر میغیراید فوله تعالیٰ فی سورۃ الحجۃ این
 الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و الصاری و المحسن
 والذین آشروا این الله بفضل بینهم یوم القیمة این الله علی کلی
 شیء شهید و هر کاه و قوع فیا مث با ان شرایط موهو میباشد ان
 انشی که کرد محسن را احاطه نموده و فرا کرنده و ان هو لهای غیر که
 از کجا خلق را با او فدرست انکه پکد پکر را تکفیر و لعن کنند با فی ما بیان
 اختلاف واقع شود و خصوصیت پیدا شود با وجود ابن هو لها پس ان
 ناینهم بعثة و هم لا يشرعون دیکر چه معنی دارد پس یقین است ان
 شرایط موهو مقصو و منظور نموده و مراد ابن بوده که کروهی
 اهل ایمان پیکرند و خلق کثیری اهل شرک و کفر و طغیان و باعثا
 باطله که در دست دارند بر اهل ایمان خصوصیت وعد او نخدود را
 ظاهر و اشکار مینها پیدا بینت که فیما بین ایمان فضل واقع پیشود
 دیکر پس از انکه فویم سؤال کردند از سید امام علیہ التحبۃ والسلام که

ایا فیاض و حشر و نشکی خواهد بود در جواب از سیاه مشیت ریانی و
 مطلع امر عز صمدان این آبیه و افی هدایه نازل کرد پس قویه شعایر چه
 سوره الائمه بناء، فل ایا بُوْحی إِلَیْ اَنْهَا اِلْهُمْ اَللّٰهُ وَاحِدٌ فَهُنْ اَنْتُمْ مُنْتَهٰی
 فَإِنْ تَوْلُوا فَقْلُ اَذْكُرْ اَعْلَى سَوْءٍ وَانْ اَدْرِيْ اَمْنَیْ اَمْ بَعْدَ مَا نُوْعَلَوْ
 اِنَّهُ بَعْلَمُ الْجَنَّهِ مِنْ الْقَوْلِ وَبَعْلَمُ مَا نَكَّهُوْنَ وَانْ اَدْرِيْ لَعْلَهُ فِتْنَهُ لَكُمْ
 وَمَنَّاعَ اِلَیْ جَهَنْ بَعْنَیْ بِکَوَایْ مُحَمَّدْ، جزاں نیت کدو وحی فرستاده میشود
 بیوی من که جزاں نیت که خدا پیغامی خدای پیگانه و پیگان است پس ایا
 هنبد شما کردن نفاده کان مفضضی وحی پاپی کر برکردند پس بکوکا کاه
 کردم شما را برسویه یعنی من ای کاه کردم شما را از اینچه بین وحی آمله و بر شما
 روشن شد و هنبد انم من ای افرید بکت پادور اینچه وعده داده شده اید
 بدان از حشر و نشکی فیاض بدرستیکه خدا پیغامی میداند اشکارا
 چند از سخن کافران در طعن اسلام و میدانند اینچه میپوشید از حد بر پیغمبر
 بمسلمانان و عیند انم شاپد در جزان از ما بیش باشد مر شما را او شاپد که
 بخورد اری بود نا هنگامی پس ای برادر غیر پدری در ایاث مذکوه
 نفکر کن خصوصاً درین کلمه مبارکه و ان ادری لعنه فتنه جله
 متد کرمشوی مطلب را در لذات کنی و دل پل د پیکر کرد آیین مطلب است

این آیه مبارک است که میفرماید قبَوْ مَشِّدٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْ وَلَا
 جَانٌ وَدِيْكَاراً يَا شَكَه از برای خبر بعثت فور در فران نازل شده اان ایاث بزرگ
 است برانکه مردانه از قیامت طهو طلعت اعلی روح من في الملك له الغداء است
 و آن ایاث فوله نبارک و تعالی في سوره هه و لین فلت انکم مبعوثون
 مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا بَحْرٌ مُبِينٌ وَدِيْکَار
 غسل ایاك لا تُمْعِنْ المَوْتَى وَلَا تُمْعِنْ الصَّمَدَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَوَامَدْ بَرِينَ وَمَا
 آنَّ يَجِدُ الْعُيُونَ حَلَالَ لِهِمْ إِنْ تُشْبِعَ الْأَمَانَ بُؤْمَنْ يَا بَإِيمَنَا فَهُمْ مُصْلُوكُونَ
 بعض بدرستیکه تو سخن غپشواني شنوا پند مرکان راو غپشواني شفوان
 کران راخواندن چون برکردند از خوانند رو گردانند کان و غپشی تو ز
 غایبند کوردلان را از کراهی ایاثان بعضی فادر یعنی برانکه تو فیض ایمان
 دهی مشرکان راو غپشواني مواعظ و صفاتی فران را مکار افراد که کروید
 است بایات کتاب ماجه ایمان ایاثان را بران میدارد که لفظ فران
 فرامیکرند و در معنی اان ندب مینهای بند پس ایاثان کردن خداد کانته
 او مر و نواهی را اورد و در و فتنکه ابو جمل از روی جمل و جریش فی
 نسبت بحضرت رسالت پناهی کرد و بود که ذکران لا بوقحال بتوث و موع
 اسنایع محلات ای حمزه و رضی الله عنہ دران روز بشکار رفته بوجنون

باز امدو شکاپت بی حرمی ابو جمل را محکاپت کردند ختمنا که بر سر آن
 نایا که بپیا ک درفت و کمان خود را بر سر وی زد و کلمه شها دین بوزیر
 را نده بنور اسلام زنده کش و ابو جمل در ظلمات کفر ماند و از اموث
 شد و این آیه مبارکه نازل کرد پد فوله نبارک و تعالی شانه فی سو نه
 الاعام او من کان میثنا فا حبینا و جعلنا الله نورا بیشی به فی النار
 مگن مثله فی الظالمات لبیس مخراج مینه کذالک زین لکا قرآن ما
 کانو با علوف بعینی انکش که بود مرده بکفر با جمل با ضلالت پی زنده
 کردم او را با اسلام باعلم باهد ای پادشاه دادم هرا و را نوری از حجح و برآ
 نا غیر کند میان حق و با طل میروند با نور در میان مردمان براه را
 پی این چنین کس باشد بعنی بناشد مثل کبکه صفت او انشکه در
 ثار بکپها مانده نپشت بیرون اینده ازان همچنین زینت داده شده
 برای کافران ایچه را میکشد از عبادت انسان و این بود که ناپره کفره
 ملوب منکدره مشرک پی مشغله شد و فریاد برآورده ند که حمزه کی مژه
 و در چه وقت زنده شد و ابو جمل که هنوز زنده است و عمره این بود که
 لبیث جنون با مختصرت مبددا ند و دیگرا ز این آیه مبارکه نپز مردان
 پیوم بعث و حشر و نشر معلوم مپشود و این آیه شریفه در جواب اشخاص
 نازل

شدکه باصحابه سید عاله کفتو و م حاجه میمودند با نکه دین ما الى پو
 بعث برقرار است و نخ عنیتود واپسان در جواب میگفتند که مقصتوان
 میامش و بعث امر وزارت چنانکه خلاف عاله در کتاب مبارک شیخ حبیب
 فوله تعالیٰ فی سورۃ الرؤوم و قال اللہ بن اوبو العلیم والاعان لغذیم
 فی کتاب ایه ای بیوم البعث فهذا بیوم البعث ولکنکم کنتم لا تعلمن
 چنی و گفتند انانکه داده شده اند انش واپسان راه را پنه مکث نمود در
 کتاب خدا اروز بر انگلخان در اینست روز بر انگلخان ولکن شما بودید که
 میدانشید اپساق فوله تعالیٰ فی سورۃ التخل و اقیموا با الله حجداً ایه هم
 لا بیعت الله من بیوت بلی و عدل اعلیه حقاً ولکن اکثر الناس لا تعلمن
 معنی
 ف الواقع هر کاه کی امشعری باشد از همین آیه مبارکه ادرال میکند
 یوم بعث را اپساقاً فوله میارک و تعالیٰ فی سورۃ التخل اموات غیر احياء
 و ما يَسْعِرُونَ آیاً يُبَعَّثُونَ وَإِنَّ السَّاعَةَ آیَةٌ لَا
 رَبَّ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ پس میان که مقصتوان
 فیما میگردی ظھو و بخلی رحمی است و اینست که میفرماید در سوره هجر
 کلاماً اذ اذکر الارض دکار دکار و لفظ ارض عرض شد که برعایت عده
 اطلاق میشود چون ارض عرفان و ارض علم و ارض طوب و ارض حمد

ونحو ذلك وجاءَ ربِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَاقَصَّاً بَعْنَى أَمْدَپُور دَكَارْ بُونُغْ
 بِيَانِد وَفَرِشَةَ صَفَّ صَفَّ بَعْنَى بِيَانِد فَرِشَكَانْ صَفَى بِيَانِد صَفَى وَمَرَادَانْ
 مَلَوْكَهْ مَفَهُومْ چَنَا چَنِهْ دَرِ فَصَلْ دَقَمْ دَرِ حَدِيثْ أَبِي جَعْفَرَ عَرْضَ شَدَوْبَنْ
 أَبَامْ أَسْتَ كَأَمْدَنْ أَمْرَاحَلَافْ عَالَمْ دَرِ فَرَقَانْ وَعَدَهْ دَادَهْ دَادَهْ ثُولَهْ غَالِيْ فَيْ
 سُورَةُ التَّطْفِيفِ يَوْمَ يَقْعُمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَفَرَصَتْ رَاعِبَتْ شَمَارْ
 كَأَبَامْ أَهَهْ أَمْرَوْزَاتْ وَكَرِهَتْ رَامِحَمْ بَيَنْد وَحْنَرَا زِيَادَهْ نَابِيْونْ
 الْحَقِّيْ مَوْقِعْ شَوَى وَبَلَقَائِ طَلَعَتْ بِيَ مَثَلَ كَعِينَ لَقاَءَ اللهِ اَتْ مَشْرَقَ كَرِيْ
 لَحْظَهْ بَغْنَرَهْ عَانِدَهْ وَمَلَاحِظَهْ كَنِيدَهْ هَرَكَاهْ جَمَاعَتْ بَخُودَهْ بَجَهَانْ جَحْنَيْ كَهْ
 حَضَرَهْ مَوْسِيْ رَاشَنَاهْ بَوْدَنْدَ نَاظَرَهْ يَانَ شَدَهْ بَوْدَنْدَ بَغَنَنْ اَسْتَ كَحَضَرَهْ
 دَرِ اَنَكَارَهْ بَعْنَهْ نَوْنَدَ وَعَلَامَانِهْ دَرِ بُورَاهْ ذَكَرِشَهْ اَزْخُودَهْ حَضَرَهْ مَهْيَ اِسْنَفَهْ
 بَيَفَوْدَنْدَ اَسْرَهْ دَرِ چَنِهْ دَرِ جَوَابَهْ بَيَفَرَمَوْدَنْدَ اَذْعَانَهْ بَيَكَرَدَنْدَ كَنْ لَكَ دَرِهْ فَثَ
 ظَهُورَهْ حَضَرَهْ مَحَمَّدَهْ مَصْطَقَهْ چَنَا چَنِهْ جَمَاعَتْ نَصَارَهْ مَلَاحِظَهْ دَرِ قَلَبِيْ
 نَوْدَنْدَ كَهْ چَكَونَهْ بَصَدَهْ بَيَمِحَهْ اَهَهْ رَايَنَوْدَهْ اَهَدَهْ بَأَوْجَدَهْ اَخْبَارَهْ دَرِ بُورَاهْ
 الْبَشَهْ نَكَدَهْ بَعْرَوْرَهْ كَاَيَنَهْ رَايَنَهْ نَوْدَهْ دَهْ چَنِينَ اَكَاهَلَهْ فَرَقَانْ تَنْظِيرَهْ فَيَلْ
 بَيَكَرَدَنْدَ كَهْ بَأَوْجَدَهْ يَانَ اَخْبَارَهْ دَرِ اَنَجِيلَهْ بَعْهَهْ بَعْهَهْ دَلِيلَهْ وَبَرَهَانَهْ بَيَنْدَهْ
 حَمِيرَهْ لَامَ عَلَيْهِ لَافَ الْجَهَهْ وَالْيَامَ رَايَنَوْدَهْ اَهَدَهْ الْبَشَهْ بَقْطَهْ اوْلَى بَوْحَهْ

فداه را تکه په نیفودند و هچنین اهل بیان اکر قدر نام می‌نیوند که
 خود چگونه ایمان ب نقطه اولی روح من فی الملک لہ الفداء اوردہ اند
 با پن ظهوراً اکر منکر غبیشند کو ما انضا در میان خلق برداشته شده و هر چیز
 را که ملاحظه می‌کنی هم سعی و کوشش شان برای اینکه بعضی مزاحف از میراث
 و خبرهای واهیه از روی حمل و نادان مطابع هر جمیع الهمتہ را بدون محبت
 و سبب رد نمایند من جمله شخصی از جماعت نصائر کتاب و اثابیف و ضیف
 نموده مبنی بر اثبات و صدقی دین مسیح و دید دین حضرت چهره‌لانام علیہ
 والسلام و نام آن را میزان الحقیقت نماده کذب و دربی لا بهی برعکس نهاد
 نام زنگی کافود فی الحقيقة میزان الباطل است زیرا که مستهبا اغماض
 ب انصافی را کرده من جمله میتواند که حضرت روح الله احکام نوراء
 را منسخ تقریب و حکم بیاض نموده بلکه نسخ احصار اراد و الجبل لفضل
 کرده و واضح فرموده است من جمله در نوراء حکم قربان و عنسل و خانه
 اور شیلم که محل فریانکه په نیوند بیان بود و حرصت بوم السبیل و خانه همه
 مرتفع فرمود و حکم طلاق را بهم زد اینها را بال تمام نماییل نموده می‌کوید
 اینها نسخ احکام غبیش و آن کلامی را که درین خصوص دلیل اوردہ
 اینست میتواند اینکه در نوراء امر شده بود که بجهت امر نیش کاها

چوانات را فریانی نمایند بد بھی است که چنین فریانیها کا هافرا مپنوشند
 پوشاند و مقصو اصلی فریانیها هم این بوده است بلکه عانه آن ملک
 فریانی بود که صحیح در وجود خود بعمل اورده و دیگر میتوید و غرض دیگر
 از فریانی چوانات نیست فریانی بآن فریانی عظیم بوده ایضاً مپنوشند
 در نوراوه مجھت غسل و شست شوی بدن حکم شده غرض از آن شستشو
 ها آن بود که عامل این عمل در یافت نماید که روح بپش از بدن محتاج
 بوده
 و شو و نظره ایشت پر شست و نظره چیان عانه آن پاکی روحانی
 که بوساطت انجبل بعمل میباشد در این حالت دیگر چنان غسل و طهارت نماید
 و واجب نیست بلکه الا ان بطریق روحانی و باطنی بعمل میباشد و دیگر
 اینکه عباد خانه اور شلم که فریانک و محل عبادت چهود بان بود خدا
 خود را در انجاق جان بپان میخود که کوپا در ان محل ساکن است عانه این بود
 که میباشد دل ادمی متری خدا باشد پس در صورتی که انجبل بیست
 ایمان
 اور دن عیسیح قلب امیر چنان مکان مقدس میباشد دیگر عباد خانه
 سنکی بعنی هیکل لازم نیست زیرا که آن هیکل روحانی که خانه سنکی
 نونه آن بود حال در درون کائنکه قلب ایمان اورده اند بنا
 بافته است و دیگران روزهای بعد که در نوراوه مفتر کشته بود که

احمد ماذون بود که در انعام رنگ امری شود مکار پسند با نامی خواست
 مشغف افکار امورات الهی و اخزوی کرد دلخواه نونه عبد قلبی بودند
 که عبارت از نقرت پا فتن بخدا و سخکام ساختن رابطه دوستی ااطیخ
 با او که فصل انجیل پیر همان است که ادمی را بآن مرتبه برساند و دیگر خشنه
 کردن که در نوره از برای طایفه بنی اسرائیل مفرک شده بود فتح نظران
 اینکه علامت ظاهری بود برای عهد پکه در میان خدا و آن طائفه بود
 پیر نونه بود از فتح غدن خواهش تقاضای چنانچه بسب ایمان اورد
 با انجیل فتح کردن خواهش تقاضای بعمل میابد زیرا که بکسب که فاعل بقیه میان
 ایمان اوردده است چنان فتوی بهم پرسید که با خواهشهای نفس اماده
 خونه مجادله کرده اند امغلوب سازد و موافق اراده خداوندی فشار نمایند
 و در عهد جد بد علامت طایفه پهود یعنی اسرائیل روحانی باستیجی
 همین است پر در این صورت خشنه ظاهری دیگر لازم نیست ازان راه
 که در قلب بطوط روحانی بعمل میابد و دیگر احکام را حضور در حکم طلا
 مشعرض شده و نا اولین تقدیمه و در ایات استدلال نموده با پسند پیش
 که ناسماں وزمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عینی در جراحت
 و ایات استدلال استه این است که در فضل بیت و بکم انجیل لوغا همچو

که آسمان و زمین خواهد کند و سخنان من زا پل خواهد شد و دنیا
 نمی نیزایه شاهد اورده که مفصلدار فصل اول عرض شد و دیگر کار
 آن لزومی ندارد لکن در صحبت و نجت که جاعت ضاری هر کاه بظاهر
 این ایات مثبت میشوند و انکار و اعراض بر سید الائمه علیهم السلام پس
 چه صحبت و برها مؤمن و مصدق فند بحضرت روح الله زین العابدین اعز
 جاعت بخود این بود که آن پیغمبر یکه در بوراه موعود است باشد مرقوم
 مکمل شریعت بوراه باشد و این جوان ناصیت که دعوی میگاند میکند
 دو حکم بزرگ از بوراه را برم زد و دیگر میتوپد که یکی از صفات پیغمبر
 ایت که مجذوب پایشین کوئیها از زوی بظهو و رسیده باشد و چون
 جماعت مشرکین و فوم بخود و جماعت ضاری از اخضرت هر فدان
 ایات مخاطب نمودند اخضرت هر یه به بعد زیر متعذل کشند و همچنان
 از ایات را از برای ایشان ظاهر ننمودند پس معلوم است که پیغمبر
 و این خبرهای را که در فرقان از قبل خبر داده و بعد ظاهر کردند بفر
 فرض آنکه صحبت داشته باشد و حب اتفاق است و اینها مجذوب
 جواب آنکه پس این دلیل مجذوب خضرت مسیح نیز ثابت نمی شود چنانچه
 در اینچهل بذکور است که با حضور مسیح کفشد که اکفر زندگانی

و در دعوی صادقی بفرمایان این سنگها نا ان شود در جواب کفت شنید
 شده است که انان نه محض فان زنده خواهد بود بلکه بهر کلمه که انان
 دهان خدا صادر کرده و دیگر کفتشند که آن را بن آن الله هست خود را از
 اعلی با سفل بپندار و بالله نواملا نکه حفظ خواهند کرد اخضرت فرمود
 که مکتویست لا تجربی البت الهك در فصل دوازدهم الجبل می مذکور
 که نبی چندان نویسندگان و فریبان پاسخ داده کفشنده ای اسناد از نوح
 دیدن این داریم ادعا فرا جواب داده کفت که طبقه شریعت نذاکار ایشان
 جیخوسپا پند و جزای پوناه پیغمبر هیچ این بودی داده خواهد شد
 و در باب هشم الجبل مرض مذکور است و فریبان بیرون شناخته با
 وی آغان مناظره نمودند و بر سبیل امتحان ایشان سماوی از روی خود
 که دلکرکشة فرمود از بهرچه این طبقه ایشان را طلب پیغماپند بدلد
 بیش ایکوم که هیچ ایشان طبیعت داده خواهد شد و در باب ایاردهم
 الجبل لوفا میفرماید چون مردم جمع میشدند شروع شکام فرموده که
 بد طبیعته حسنتد این طبیعت چه طالب هستند این داو هیچ این باختا
 داده خواهد شد مگر ایشان پوناه پیغماپونش و در الجبل پوختن این فرماید
 که جماعت پهلو بعیسی کفشد پس چه معجزه میکنی ؟ اما بینهم و نوادا

باور کنیم نوچه کار میکنی پدران ما دردش من خوردہ اند چانکه
 نکارش پاونه که فان برای خوردن از اسان باها داد عیسی با هاگفت
 هر پیه من بیمار است میکویم که موسی بیهان اسانی نداده است
 بلکه پدرم فان اسان حضیتی بیهان سید هد نان خدا است که از اسان
 پائین میباشد و بیهان زندگی میبخشد با او گفتد ای آقا همین این
 نان را باید عیسی با هاگفت نان حبات انکس که بزرد من میباید
 هرگز کرسنه تحواه دشده و انکس که بن ایمان اورد کا هی شنه
 تحواه دشده آنچه پر مصادف ای ایاث مذکوره در انجبل از به
 ثابت واضح کرد بد که قوم از حضرت روح الله طلب ایاث و
 موده و انتصرب انکار فرمودند ولپنکه در انجبل اربعه و فران
 مذکور است که اخضرت مردہ زنده میفرمودند صد فت و کن
 معنی حبات و موثر را باید در لامائی که مقصود از موثر و حبات دو
 کلمات مظاهر الهیه و مطابع غریب ایاث چه بوده و در فیل دو
 ایاث عدد پا حصوص ایاث که در باره حمزه و ابو جبل نازل شده بود
 اشاره شد و پندرهان انجبل ایاث چند مذکور است که دال چنین
 مطلبست چنانچه در انجبل مذکور است که شخصی پدرش مشوف

شد بود حضرت عیسیٰ فرمودند اورا بعثت من بیا از اختر
 اجازت خواست که نخست اذن بده بروم پدرم را دفن نموده من جست
 نایام اخترت در جواب فرمودند دع الموئی لباقر نوی الموئی آپسا
 در انجیل صیغه ماید من فیاضت و چشم انکش که بر من ایمان میباورد با
 وجود اینکه بپرسید زنده خواهد بود و هر انکش که زنده است و بر من با
 میباورد ناباید خواهد مرد آپسا آمیغه طراپ بد چون روح الله بالای
 صلیب خواست صفو فرط باید با از بلند فریادی نموده روح را نشیم
 نمود که ناکاه پرده همیکل از بالا نما پایین دوپاره شده وزمین میگردید
 کشته و سنه کها شکافتند و فرها باز شدند و بیماری از بده هم
 مقدسان که از میله بودند برخواستند و بعد از برخواندن و این
 میان فرها بپرون امده در شهر مقدس دخل کشته و بر بیماری طلاق
 کرد پدند انتخی هر کاه این اموات بظاهر از فرها برخواسته بود
 و روان شد دا خل شهر کرد پدند بضم پکه بیماری از اهل
 شهر اپشار از مشاهده نموده بودند دیگر احتمال پارای ادب اور انکار
 نمیبود والبته خلوش شورش و غوغای کرده بودند پس معلوم شد که مرد
 از چیز ایمان بظاهر هر الهمه است و مردان موث کفر و طعنان بز

ایشان است و دیگر چنانچه در کدام جای عنینو اسمان و عده طهم خود
 و داده بود باز هم در فرقان در ایشان عد پد و عده لفای خود را درین
 ایام که آیا ماه الله است و چون قبامت بکری است و پنجم لفای الله است فرموده
 قوله تعالى في سورة العنكبوت من كان يرجو لقاء الله فاتح أجل الله
 لا إله و هو السميع العليم يعني هر که امید و او باشد لفای خدا بعیان
 واپس بدرستیکه مذکور که خدا بعیان مفتر کرده هر اینه اینه است و او
 شنوار کفار بند کافرا و دانا بضماء و اسرار ایشان و دیگر میفرماید
 در سورة اعنام قد حسیر الدین که توا بیلقاء الله يعني مجھیش که زنی
 کردند انا نکه نکدیب کردند بدید ارخدا ایضاً میفرماید این الدین
 لا يرجون لقاءنا و رضوا بالمحبوب الدین او طائنا و نوابها والذين نبهم عن
 ایشان غافلون ایضاً در سورة پون و اذ اشتبه علیهم ایشان بیننا
 قال الذين لا يرجون لقاءنا ایش بقرآن غیرهذا و دیگر میفرماید
 في سورة الفرقان و تعالی الدين لا يرجون لقاءنا لولا افریل علیتنا
 الملاعنة او نزی دیننا الفرد استکروانی انتقام و عنوان اعنوان
 کهی ایضاً میفرماید قوله تعالی في سورة العنكبوت والذین که روا
 بایشان الله ولهمایه او نیک بیسیوان و محیی و اولیک لهم عذاب

أَلَيْمَ أَبْصَارًا وَأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِفَاءِ رَحْمَمْ لَكَافِرُونَ وَهُرَكَا هَفْتَة
 شُوْدَكْ مِرَادَازْ لَفَاءَ لَفَاءَ رَحْمَتْ نَزَلَفَاءَ حَنْ بَقْسَهْ چَنَاجِهْ مَفْسِرْ مِنْ بِلِفَاءَ
 رَحْمَتْ نَفْرِيْرَكْهَهْ اَهَذْ جَوَابْ بِلَانَكْهَهْ مِرَادَازْ لَفَاءَ بَخْلَى بَتْ اَسْ دَمَظْهَرْ
 وَابْنْ بَخْلَى اَمِرْبَتْ مِمْكَنْ چَنَاجِهْ دَرْفَلْ وَفَوْعَ بَافَهْ وَدَرْ اَبَاتْ وَاحْبَارْ وَدَهْ
 اَشَارَهْ شَدَهْ اَمَادَرْ اَبَاتْ فَوْلَهْ شَالَى فِي سَوْرَهْ الْأَعْرَافْ فَلَمَّا بَخْلَى دَهْ
 لِلْجَبَلِ جَعَلَهْ دَكَّا وَخَرْ مُوسَى صَعِيفَا وَدِبَكْ مِفْرَطَبِدْ دَرْ سَوْرَهْ هَضْبَصْ
 فَلَمَّا آتَيْهَا نُودِي مِنْ شَاطِي الْوَادِي الْأَمِينِ فِي الْبَقْعَهْ الْمَبَارَكَهْ مِنَ الْجَنَّهْ
 اَنْ بِاَمْوَسَى اَبَتْ اَنَّ اللَّهَ رَبُّ الْعَالَمَيْنَ وَامَادَرْ اَدْعَهْ دَرْ دَعَاهَ سَما
 مَذَكُورَاتْ وَمِحْدَدَ الدَّنَى بَخْلَسْتَ بِهِ مُوسَى كَلِيمَكْ فِي طُورِ سَبَيَاءَ
 وَلَكَمْ اَهْمِمَ خَلِيلَكْ مِنْ بَثْلُ فِي مَسْجِدِ الْجَنِيفَ وَلَكَسْحُونْ صَفَنَيكْ فِي
 بَدَيْتَ اَبِيلَ اَبْصَارًا درْ دَعَاهَ مَذَكُورَاتْ وَبَنُورِ وَجْهَكَ الدَّنَى بَخْلَسْتَ
 بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَبَلَهْ دَكَّا وَخَرْ مُوسَى صَعِيفَا وَمِحْدَدَكَ الدَّنَى ظَهَرَ عَلَى
 طُورِ سَبَيَاءَ تَكَلَّسْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عَمَّارَ وَبَطْلَعَنَهْ
 فِي سَاعَهْ وَظَهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانْ بِرَبِّوَاتِ الْمَقْدَسَيْنَ وَجَنُودِ الْمَلَائِكَهْ
 الصَّادِقَيْنَ وَاصِرِ الْمُؤْمِنَيْنَ درْ حَطَبَهْ طَنْجِهْ اَشَارَهْ مِفْرَطَبِدْ بِاَيْنَكَ
 مَتَنْزَهْ بِاَشِيدْ بَظَهُورِكَ بِدَعْوَى الْوَهَّبَتْ ظَاهِرِ مِيْكَرَدَهْ فَوْلَهْ اَذَا اَصَاحَ

النَّاعُوسُ وَكَبَرَ الْكَابُوسُ وَتَكَلَّمَ الْجَامُوسُ وَفَتِيلُ الْكَبْشِ الْخَرْقَفُ
 فَسَوْقُوا طَهُو مُكَلِّمٌ مُوْتَى مِنِ التَّحْجِرَةِ عَلَى الطُّورِ طَاهِرٌ مُكْسُوفٌ وَ
 مُعَانِيْ مُوْصُوفٌ وَدِيكَرْدَانِيْ إِيمَانِيْ مِبَارِكٌ نَفَرَكَنْ فَوَاهِ نَعَالِيْ فَسَوْهُ
 الْفَقِهَةُ وَجْهُ بَوْمَيْلَنْ نَاصِرَةُ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةُ وَهَرَكَاهِ دَرَكَاهُ اَمَّهَ
 الْمُؤْمِنُونَ كَدَرَخَطِيَّاتُ فَرِمُودَهُ خَوبُ مَلَفَظَهُ كَنِيْ وَدَرَانُ نَفَرَكَنْ
 غَائِيْ وَانْضَافِيْ دَاشِنَهِ يَا شَيْ البَشَهُ خَلْهُو مِبَارِكٌ جَالِ فَدَمْ جَلْ ذَكَرُهُ
 الْأَعْظَمُ رَايَضَدِيْ بِقِ مِبَكِيْ مِنْ جَمِلَهِ دَرَخَطِيَّهُ مِيْفَرَيْلَدُ إِلَى اَنْ قَالَ اَنَا
 صَاحِبُ الْخَلْقِ اَلْأَوَّلِ فَبِلْ فَوْحُ اَلْأَوَّلِ وَلَوْ عَلِمْتُمْ مَا بَيْنَ اَدَمْ وَنَوْحِ مِنْ
 عِجَابِ اَصْطَنْعَتُهَا وَامِ اَهْلَكَهَا اَفْحَقَ عَلَيْهِمُ الْقَوْلَ فَبَيْسَمَا كَانُوا اَغْلَمُ
 اَنَا صَاحِبُ الطَّوْفَانِ اَلْأَوَّلِ اَنَا صَاحِبُ الطَّوْفَانِ اَلْثَانِ اَنَا صَاحِبُ
 الْعَرْمِ اَنَا صَاحِبُ اَلْأَسْرِ الْمَكْنُونَاتِ اَنَا صَاحِبُ عَادِ وَالْمَجَنَّاتِ اَنَا صَاحِبُ
 هُودِ وَالْأَيَّاتِ اَنَا مَدْرِرُهَا اَنَا مَزِيزُهَا اَنَا مَرْجِعُهَا اَنَا مُهْلِكُهَا اَنَا مَدْرِرُ
 اَنَا بَانِيهَا اَنَا وَاجِهُهَا اَنَا مِسْنَهَا اَنَا مُجْسِمُهَا اَنَا اَلْأَوَّلُ اَنَا الْآخِرُ اَنَا الْبَا
 اَنَا الظَّاهِرُ اَنَا مَعُ الْكُورَ اَنَا مَعُ الدَّوْدَ اَنَا مَعُ الْقَلْمَ اَنَا مَعُ الْلَوْفِ فَبِلْ
 الْلَوْفِ اَنَا صَاحِبُ اَلْأَزْلَيَّةِ اَلْأَوَّلَيَّةِ إِلَى اَنْ قَالَ اَنَا مَدْرِرُ الْعَالَمِ اَلْأَوَّلِ
 لَاسْمَائِكَهُذِهِ وَلَا غَيْرُ اَنْكَهُذِهِ اَنْجَيْ اَبِدِرْبَعَ كَسْكَرْهُوْ وَهُوَيْنُ خَلْقِ رَا

فرازفته و آینه نهاده فلوبان را مکدر نموده ترجم بینایی و نوشتن
 و بعلت عدم نظر و ندیر متنگ نهشوند اینست که در جمل و ناد ای خود
 مانده اند و بثابه عنکبوت بخود می نهند و شاعر نیستند و هر کاه خواه
 باشی اپاشا از وادی ضلالت بنور هدایت دعوت کنی کوش نیز هند
 اینست که پروردگار عال در فزان که فارق بین ام است این چووم را خبر مید
 و میغرا بد در سورة مدینه فاتحه شفاعت الشافعین فاما لهم عن
 اللذ که معرفتین کاهم حمر مستنفره فرت من قبوره بعی لپ
 سود نکند اپشان را شفاعت شفاعت کند کان پنچیت مراثیان
 که از پندر و کرد اند کو اپشان خرمای رسیده اند که کنجه باشد از
 شیر شعر روابا شد اما المعنی از درختی چو بسورد و انسنک نجی
 ایجان من ای هر ز من بدیجی است که اصول دین نقلیدی پست و با بد
 نهود و معرفت حق را نحصل کرد و مظاهر قدسیه الہیه را صد بقیع
 و مباید کوش با هوای علمائی که مبنای اپشان بعرض است و منبع
 و مانع عبادت داده پوکه این اشخاص جمالی ندارند مکر را است
 ظاهر به از برای خود و امیر المؤمنین محک و میزان از برای شناخت
 این طایفه در دست داده چنانکه معرفا بد و آما من کان من الفقهاء

صائنان‌الفن حافظاً الدین مخالف‌الهوا مطبعاً لامر مولاًه فلـلـعـوـامـ آـنـ
 پـلـدـوـهـ وـاـمـرـبـقـلـبـدـهـمـ درـفـرـوعـ اـسـتـ نـهـ دـرـاصـوـلـ دـهـ وـاـنـ هـاـنـغـ وـاـنـگـاـ
 عـلـاـخـضـصـونـ بـاـنـ زـمـانـ بـوـدـهـ وـنـیـتـ بـلـکـ دـرـهـزـمـانـ اـزاـنـهـ وـهـرـوـدـ
 اـزاـدـوـارـهـعـصـرـیـ اـزاـعـصـارـ کـاـحـدـ اـذـمـظـاـهـرـ الـهـیـهـ وـمـطـالـعـ مـدـیـهـ
 وـمـشـارـفـ اـنـوـارـ صـمـدـاـنـیـهـ اـنـعـالـغـیـبـ بـعـرـصـهـ شـهـوـخـ اـمـبـدـ وـاـزـسـدـ وـعـنـ
 بـیـجـجـابـ کـشـتـ نـقـابـ خـرـمـوـدـنـ وـدـعـوـیـ اـتـیـ رـسـوـلـ رـبـ الـعـالـیـنـ عـوـدـ
 عـلـمـایـ اـنـفـصـرـ اـزاـنـخـالـ هـوـبـهـ اـعـرـاضـ کـرـدـنـ وـچـشمـ اـزاـنـضـافـ پـوـشـیدـهـ بـهـ
 اـعـرـاضـاتـ کـوـشـیدـنـ وـاـزـرـاعـدـاـوـتـ بـلـجـاجـتـ بـرـامـدـ سـدـرـاـهـ قـرـدـمـ
 وـخـلـقـ خـلـارـادـرـضـلـاـكـ وـکـرـاهـیـ مـیـاـفـکـدـنـدـ چـانـکـ حـضـرـتـ عـبـیـعـیـ ذـرـ
 بـیـثـ وـسـوـمـ اـجـبـلـ مـنـ اـشـارـهـ بـیـفـرـاـبـدـ وـاـنـ بـاـنـ اـتـ اـنـکـاـهـ عـبـیـعـیـ مـاـنـجـاـ
 وـشـاـکـرـدـانـ خـوـدـ تـکـلـمـ فـرـمـوـهـ کـفـتـ کـهـ نـوـبـنـدـ کـانـ وـفـرـبـیـانـ بـرـکـسـیـ مـوـ
 نـشـنـهـ اـنـدـپـرـ هـرـچـهـ شـمـارـ اـمـرـکـنـدـ فـرـاـکـرـبـدـ وـبـکـارـ بـرـبـدـ لـكـنـ چـونـ عـالـ
 اـنـهـعـلـمـ بـهـاـشـیدـ زـرـوـکـ مـیـکـوـبـنـدـ وـعـنـکـنـدـ زـرـاـکـ بـارـهـایـ کـرـانـ
 رـاـمـیـ بـنـدـنـدـ وـبـرـشـاـهـایـ خـلـقـ مـیـکـنـدـ اـرـمـدـ لـكـنـ بـیـکـ آـنـکـشـیـ اـزاـنـکـشـاـ
 خـلـقـ خـوـدـ اـهـارـ اـحـرـکـ مـیـنـدـ هـتـدـ وـعـاـمـیـ عـمـالـ خـوـدـ رـاـ بـجـهـتـ اـنـکـ منـظـوـرـ
 کـرـدـ نـدـبـجـاـمـیـارـ نـدـچـ نـوـبـنـدـهـایـ خـوـیـشـ رـاـعـرـیـضـ مـیـنـاـپـنـدـ وـدـمـنـهـاـ

لیاس خود را بزرگ می‌سازند و دوست مبدل آرند در صنایع‌ها بالا می‌خالبر
 را و در مجتمع صد در او سلام را در بازارها و اینکه از زبانها خلق بز
 رب خوانده شوند آبکنادرهان فصل پیغما برد ای نوبند کان
 فریسان ریا کار وای بر حال شا زافزو که در های ملکوت اسامان را بر رک
 خلق می‌بندید چنانچه نخود داخل پیشود و نه داخل شوند کان را دن
 دخول مبدل هبده دوای بر حال شا ای نوبند کان ریا کار زان روکه
 خانه‌های بیوه زنان را بعد و طول غاز را بجهت روپوش بجا می‌بارد
 بنابر این شدید فرین عذابهار اخواه بدباف انتقی و دیگرا زیر
 شوی این ظهور اعظم هر کاه اضافی باشد این حدیث شریف که این است
 چنانکه در کتاب مجمع التاجین در لفظ عجم و در کتاب اصول کافی در زمینه
 آن الامام مثنی عیلم آن الامر قد صار الیه مذکور است با سناده عنین
 بن محمد عن معلى بن محمد عن علي بن اسياط قال قلت للرضا آن رجلا
 پنهن اخاك ابراهيم يذكر ان اباك في الحبوه و انك من ذلك ما لا يعلم
 فقال سبحان الله بهوت رسول الله ولا بهوت موسى قد و الله مضى
 كما مضى رسول الله ولكن الله يبارك و يغالي لم ينزل من ذي قبضته
 هلم جرا این هبذا الدین على اولاد الاعاجم وبصرفة عن فرانزینه

ملّم جرا فعطي هولا و عنع هولا لفه فضیت عنه و حضر نقطه
 اولی روح ماسواه فداه در آیات بسیار از بیان عرب وفارسی خبر خلھو
 و بشارث طلوع پراغظم جمال امنع افسوس ابھی جل نکره الا على رادده
 و سفارش بشیع و ما کید کید فرموده انذا انکه دیگر اهل بیان مثل اهل
 فرمان محنجیت غانته و بعد از همه تاکیدات و سفارشات باز در عده اسم
 عیاث با مستغاث و بعض اوهام وطنون از جال فیوض محروم و محجوب بله
 لهذا از برای رفع ابن چنالات خاصه ایشان چند ایه از بیان عرب و
 و نویفیفات آن نقطه وجود و مظہر معبد مذکور مبکر د ناد پرسیجه
 برای احمد بانی غامد من جله در نویبع بجناب ملا باز که بکی از حروف
 حی بود و سوال از من بظهور الله کرده بود میفرا پید ایاک ایاک ایاک پویم خلھو
 ان محنجیت بالواحد الیپانیه فان ذلک الواحد خلوق عنده و آیاک ایاک
 ان محنجیت بكلمات مافزت فی البیان و از جمله واحد بیانی حضرت قدس
 هستند که سیزده واحد مر ایاک عبارت از دو پیش و چهل و هشت مر ایا
 بصیر ایات نقطه اولی در ظل او هستند معاذ لک خاکش نخد بردا
 میفرا پید که میاد ابو واحد بیانی از اجمال بیش از محروم و محجوب کردی حقی
 ایشند در همان توییق خرمید هند که توییشرفت لقاءه من بظهور الله مشت

خواهی شد چنانچه میفرماید بعد دخروف الاشات مع نشد داللام لعل فی
 ثما بنه سنه يوم ظهور ندرك لفاء الله ان لم ندرك او لا ندرك اخره
 لكن این با ان الامر اعظم فوق كل عظمهم وان الذكر اكبر فوق كل كبير و جناب
 ملا با فرشت لفاصغر شد بکربله در دار السلام بغداد و دو مرتبه در
 عکا و نص McBارک را کرده و دیگر در لوح وجد اکبر میفرماید در ذکر
 من بظهره الله فوله جل و عن و قد کنست جوهره في ذکره وهو انه لا
 بـشـارـهـ باـشـارـهـ ولاـيـاـذـکـرـ فيـبـیـانـ بـلـیـ وـعـزـهـ مـلـکـ الـکـلـمـةـ عـنـدـ
 الـلـهـ فـعـلـیـ اـكـبـرـ منـعـبـادـهـ ماـعـلـیـ الـأـرـضـ اـذـجـوـهـ رـکـلـ الـعـبـادـهـ بـتـهـیـ الـذـكـرـ
 ماـفـعـرـفـ اللهـ فـاعـرـفـ منـبـظـهـ اللهـ فـانـهـ اـجـلـ وـاـعـلـیـ منـانـ بـکـونـ
 مـعـرـفـ وـاـبـدـوـهـ اوـسـتـهـرـ باـشـارـهـ خـالـقـ وـاـنـیـ اـنـاـوـلـ عـبـدـ فـدـامـتـ
 وـبـاـبـرـ نـاـانـکـ مـبـفـرـمـاـیدـ آـیـاـکـ آـیـاـکـ بـوـمـ ظـهـوـرـ انـمـحـبـ بالـواـحـدـ الـبـنـاءـ
 فـانـ ذـلـكـ الـواـحـدـ خـالـقـ عـنـهـ وـآـیـاـکـ آـیـاـکـ انـمـحـبـ بـكـلـاـثـ مـاـقـرـلـتـ
 فـبـیـانـ اـبـضاـفـهـ شـالـخـ الـبـیـانـ الـعـربـ منـاـوـلـ ذـلـكـ الـأـمـرـ
 الـمـبـلـانـ بـكـلـ الشـعـرـ كـبـنـوـتـاـتـ الـخـالـقـ لـوـنـظـهـرـ وـانـ کـلـ مـاـرـاـبـ منـ مقـامـ
 الـنـطـقـهـ الـمـاـكـوـنـاـهـ لـحـمـاـنـاـ صـبـرـتـ بـعـضـیـ عـنـ الـبـیـانـ شـعـ اـذـاـ ظـلـ ضـبـارـ
 اللهـ اـحـسـنـ الـخـالـقـینـ وـهـچـیـنـ مـبـفـرـمـاـیدـ بـوـمـ الـقـبـیـهـ عـلـیـ ماـاـنـمـ نـدـرـ

من اول ما بطلع شمس البهاء الى ان بغريب خبر في كتاب الله عن كل الابل
 ان انتم نذركون ماخليق الله من شئ الا ليس مسدا ذ كل لفقاء الله ثم رضا
 يعلمون وفي يوم العقيمة نذركم هذا ظاهر فلسطينيون فانا كانا مستنطرون
 ولكتكم الله تعالى نعلمون ولقد قرب النزال وانكم اتيتم ذلك لأنغرهون ومن
 يكن لفائمه ذات لفائی لا ترضين له ما لا يرضي نفس لنفس فلذذكم
 حرف الآخر ثم حذركم نعلمون وهمچنان مبغرايد فلنقول من انتم كلكم ^{مجمعون}
 اذا شمعت ذكر من بظهور انت الله باسم القائم فلذرايتن فرق القائم والقبيح
 ثم في سنة الشعع كل خبر نذركون وهمچنان در بيان فارسي مبغرايد
 في الباب الخامس والعشر من الواحد الثالث ملخص ابن باب انك ظهور
 الله در هر ظهوک مرداز مشیث او پسر باشد بحاء الله بوده وهرث کلاشت
 بحاء او لاشی بوده وهشند هرنفسیکه ایمان بظهور بعد او اور دکوبای ایمان
 اورده بظهورات او کل از قبل و بعد در ان ظهوک آنچه في الباب العاشر
 من الواحد الخامس ملخص ابن باب انك خداوند از برای اهل بيان دو
 عظیم مقدار فرموده وبرایش ان اهتمام شد کذارده وان هبکلات اینجا
 رجال که ظاهر او هما و باطن او و او است و اذن داده که در او نوشته شود
 از اینچه از شمس نقطه مشرف کشته هر کس هرجچه و از بجز بجهود او اخذ کند

که اینچه دران هبکل نوشته شود اثر آن در نفس ان نفس ظاهر میکرد دال حرف
 با الحرف وال نقطه بال نقطه و از برای مظاہر باء دامه فصر شمس حفیقت را داد
 فرموده و از این پنج واحد فرار داده و هر واحد برا واحد که مدل باشد بحروف
 ﴿لَهُ بِأَنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَلَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحْلِطٌ﴾
 آنکه برصد و رافعه ایشان فصر شمس حفیقت مبنی کرده لعل در پویم ظههرو
 آن پیراعظم دلایل نکند الابرا و واذن فرموده ایشان را که اینچه خواهد داد
 از کلام مشرفة از شمس وجود ذکر کنند که هر چه دران ذکر کنند افران داد
 نظر ظاهر میکرد الحرف بالحرف وال نقطه بال نقطه اگرچه بدء این دامه بآن
 بمحاجست که امیر المؤمنین دران ذکر سماه ظاهر از کلمه ها را نموده در نقطه
 فرد و در ما بآخذ حق در الفرقه قوم و در باء سلطان و در جيم فدویں ذکر
 نموده و از این جهت که بسم الله الا منع الأ قدس در این ظههرو ظاهر کرد
 که از زنبه نقطه ناجیم مراث اربعه خلق و رزق و موت و حیات
 جامع باشد و اگر اینچه از آن بجز وجود منشی کشند کسی عمل نماید مغاصد خود
 را ملاحظه میکند اگر مشتبه الله برجوان اهنجاری شده باشد و نیزه
 این دو حکم اینست که کلیان خلو عالم اکبر است و همین ندد که در هبکل
 پاد اممه ظاهر شد و از حد هاء بجاورد ننمود لعل در رسنین خمس ظههرو

من بظاهره الله بشرف ايمان باذن من حقيقه فائز کرد که اپنچه در همها
 و دوائر نوشته شده مجبد است و تزیه او زانچه غبر دوستان او میگویند
 و اکنکی تزدا و باشد از عطیه جود او و قرآن را ظاهر نکرد اند در خطوط
 خمس پاییت پایپوت واحد چکونه در حق او ذکر شرود و حال آنکه شاهزاد
 وجود خود را باطل کرده و این از برای اینست که کل اهل بیان از حد و دل
 بیرون فروند زیرا که در هبکل خمس محیط برد او است و در دارو و او فحص
 هاء است این است مردانه نزول اول لعل مردم با بن دعو عطیه عظی و همی
 که بی در چین ظهور آن شمس از لام طلعت قدم او لو الها کل در همه
 وال والد و اور در واوبکله منقطع کرد تا کرچه کور اکر فرق نمایند
 سهین بخشن شهر خواهد رسید بل بخشن اسبوع بل بخشن پوم بل بخشن ساعه بل
 بخشن دفعه بل بخشن عاشع از ساعه و هر قدر که نوان ذکر نمود در فراید
 زیرا که نبوده بین مشیت و ما پیشی بینوندیت غلط بل المیزد قد خلو اله
 بینهم مابینونیه الصفة مثل النار و احرافه میشود که نار منافق کرد
 احراف ظاهر نشود بامصالح مسٹری کرد و نور او منور نکند امکنه
 که در آن مسٹری کشة و هچنین نشود کن کل امثال محبوبه را ز جو هر
 کرفته نامشی ایله حمل و دو نظر ممکن در همچنان در کل این دو

و هب اکل الا هبکل او حاحد مثلا نکه الا ان ایچه در فران می بینی در او می
 نپشود الا هبکل رسول الله ﷺ که اکرآن بسود پسون پیش آن مثدا و ت نمی
 درا یان با او و مظاہر او و ایچه از قبل الله برآونا زلشد و هم چنان فرد
 ظهوری
 مشاهده کن بعین پیغمبر این جوهر واحد را که ساده دد کل شئ که اکر در رو
 ظهور من بظاهر الله در هبکل غیر هبکل او دید شود آن بین خیجت او و
 شد و لکن او اظهار است قد او از خود او با او و ایچه او می بکند فصل عنینکند
 او را اکچه در چن انجیاب برآوند اینست معنی الله الله برجع الامر کله ان
 انت نعلم اینچی **وفی الباب الخامس لِوَاحِدَةِ السَّائِرِ** میفرمايد
 همچنین نظر کن در ظهور من بظاهر الله که و مفکه ان ظاهر میکرد کل مو
 بیان در ذرمه ایمان خود و انتشار خود ثابت و قائلند ولی تحریر ظهوری
 همچ نس از ایمان با او محبیت داشت صد فاشان ظاهر و الا افریب از لمح بصیر کل
 هباء منثورا میکردند زیرا که ایچه دارند از دین خود از ظهور و قبل او است
وَفِي الْبَابِ السَّابِعِ مِنَ الْوَاحِدَةِ السَّائِرِ میفرمايد کو با دیده پیش
 من بظاهر الله میپوید بکل کله شهادتین را با اسم خود او است جو هر کل
 دین که اکر بر نفسی نازل شود و فی الحجت مؤمن با و مکر داد ایچه در بیان مالک
 شده محومیکرد **وَفِي الْبَابِ الثَّالِثِ مِنَ الْوَاحِدَةِ السَّائِرِ** میفرمايد

فرم بخدا وندیکه وحد وحد لاشریک له بوده و هست که اگر نفسی در شرف
 باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عین خود بیند و با چنچه که دارکن
 ممکن است با اعلی درجه فضل و نفوی و سپه باشد و کتاب انتم حفظت برو
 ناز شود بنیچه ایات که عجز اور را و بنا ماند خود اگر بقدر طرف عینی صحبت
 پیش خود و نکوید بقلب خود ولسان خود همان عنده الله لارب فه آنها
 کل بایته و ایانه موافقون قدر خرد لعنه الله حکم ایان برآنشود
 از بیان نکه حفظ داشته و عامل بوده سر جوی با و نفع نبخشد و فطر
 نو خجد در او سبده که کلام محبوب خود را تناخه که اگر قلب آن جمل
 باشد از خشبة الله منصلع کرده آنچه ایضا در هین اباب میفرماید
 ای اهل بیان مراف خود بوده که مفتری بنت کل را در يوم فیما مث و ظالع
 پیشود بعنة و حکم میکند بر اینچه خواهد اد نای وجود را اکر خواهد علا
 میکند و اعلای وجود را اد نمیکند ... و فی الباب التاسع من الایحد
 الایادیں میفرماید و هچنین در يوم من بظهره الله خواهد بدل که
 کلام میکوستد که ما از برای خذل عالمیم و بحریف واحد مؤمن ولی اکچن
 ظهو باوان برای خذل اعمل کرند هر اینه صادقند و لا فی الحجین باطل
 میکردد ... و فی الباب التاسع من الایحد میفرماید فیان

من استدل بغير كتاب الله وأيات البيان وغير الكل عن الآيات شيئاً فـ
 دليله ومن يروي مجزءاً بغيرها فلما حجته له ومن يدعى لا يأثت فلا يعترضه
 أحد ولا يأثت ذلك الباب في كل نوع عشر يوماً مرتين واحدة وـ
 ينفكـرـنـ فيما نـزـلـ فـيـهـ بالـبـلـ وـالـنـهـاـنـ وـهـجـنـ درـهـنـ بـاـبـ ماـبـدـ
 فـرـضـ شـدـهـ درـبـيـانـ كـهـ أـكـرـنـفـسـيـ اـدـعـاـكـنـدـ وـاـبـاـيـ اـزـاوـظـاـهـرـ كـرـدـهـ اـحـدـ
 مـنـعـضـ نـكـرـدـ دـاـوـرـالـعـلـ بـرـانـ شـمـسـ حـقـيـقـتـ حـزـنـ وـارـدـ سـيـاـبـدـ اـبـصـاـ
 درـهـنـ بـاـبـ مـيـفـمـاـبـدـ أـكـرـشـوـبـدـجـنـ اـمـرـيـ وـبـيـهـنـ نـكـنـدـ تـكـ اـمـرـيـ
 تـقـودـهـ كـسـبـ حـزـنـ اوـ باـشـدـ اـكـرـجـهـ دـرـوـافـعـغـرـ اوـ باـشـدـ اـكـرـجـهـ بـنـ نـصـورـ
 مـحـالـ وـلـيـهـنـ فـدـرـكـ ذـكـرـاسـمـ اوـ كـرـدـ بـرـصـاحـبـانـ حـبـاـ وـبـعـدـاتـ كـهـ اوـ رـاـ
 مـحـرونـ كـنـتـ حـرـاـمـاـ لـاـسـيـهـ زـعـاـكـ اـمـرـانـ دـوـشـقـ بـيـرـونـ بـيـثـ بـاـوـثـ
 وـحـالـ اـنـكـهـ غـيـرـ اـزـاـمـكـنـ بـيـثـ كـهـ اـيـاثـ بـرـنـجـيـهـ فـطـرـتـ نـازـلـ فـرـاـبـدـ كـهـ چـراـ
 نـكـذـ بـبـ حـقـ كـرـدـهـ باـشـدـ وـحـالـ اـنـكـهـ شـبـ وـدـوـزـ دـرـاـسـظـارـ اوـ عـلـكـرـدـهـ بـاـ
 وـاـكـرـ بـرـفـرـضـ اـمـشـاعـ كـيـ حـوـدـرـاـدـبـتـ دـادـ وـاـكـدـاـنـدـ حـكـمـ اوـ رـاـبـاـخـداـ
 بـرـخـلـقـ بـيـثـ كـهـ حـكـمـ اـنـ غـاـيـنـدـاـجـلـاـ لـاـ لـاـسـ مـجـوـبـمـ وـحـالـ اـنـكـجـنـ اـمـيـ
 بـيـثـ كـهـ نـوـاـنـدـجـنـ مـقـامـيـ طـاـدـعـاـكـنـدـ اـكـرـدـ كـوـدـ فـرـانـ بـهـمـ رسـدـ دـرـ
 اـبـنـ كـوـدـهـ خـواـهـ دـرـسـدـ اـيـاثـ اوـ دـلـبـلـسـ بـرـصـيـاءـ شـمـرـ وـجـودـ اوـ عـجـنـ

کل دلبل است بر فقر و اخبار جبوی او سبب این امر اینست لعل در پیومن خلصه
 خن فدمهای اینسان بر صراط نافرود با پیشگی که در افقه اینسان است بر
 مکون وجود خود بان ایه حکمی نکند که بکد فقر کل بکفونیت و اعمال آنها
 باطل کردد و خود خبر نشوند آنچه **وَفِي الْأَيَّامِ الْخَامِسِ وَالْعِشْرِينِ**
الْوَاحِدِ الْسَّابِعِ میغیراً پید ملخص این باب آنکه خداوند عالم این
 فرموده کل را که در قرآن اسماع ذکر من بظاهره الله با این اسم هنرمندی خیرت
 از مقام خود و بعد فاعل کرد اجلالاً له من کتاب الله و اعظاماً له من
 نفحة الاوی اصل در پیومن خلصه کمی اظهار اتفاق در قرآن نکند که
 کل اعمال غیب از برای پیومن شهادت که اکرکی در کل عمر خود هر وقت
 شنید بر پیشنهاد ولی بکاعت قبل از فیض روح بشنود که ظاهر شده
 با آنکه کتاب او باور میکند که او منم با آنکه خود او بر او وارد شود و میکند
 منم و محبث اقامه کند با اینکه دین او باور پا است و فی الحجۃ خاضع
 از برای او مثل اهل فزان و ساجد نکرد از برای ضریل بیان کل اعمال
 غیب او باطل میکرد که کویا همچنین نکرده و اکر بر عکس باشد ثم میخشد
 اور او اکر خواهد عفو میکند اور اکر دون حب در آیام غیب خود
 او شاهد شده اکرچه هر کر نجیب شواند از رضا ای محوب خود میخوش

شد و حمال داشت در این نموده که لا بد ملاقات خواهد بود کرد او را که از
 برای اسم او این نوع اخراج دارد پس و عمل کنید ولی از برای مسای این سیم
 مکنید اینچه از برای اسم مبکر پد فی الْبَابِ التَّاسِعِ مِنَ الْوَاحِدِ الْكَثِيرِ
 میفراید بینا باش بعض نواد خودان روز که مخجوب نمانی و فیامت به
 شود و نوخبر نشوی که بوحدت اندسا خبار نتوی اگر شنوند و او است اینجا
 من بظاهره الله اکتفیوی کنی فی الْبَابِ التَّاسِعِ مِنَ الْوَاحِدِ الْكَثِيرِ
 ای اهل بیان نکرده اینچه اهل فران کردند که ثمرات لبل خود را با طلاق کنید
 اکراینچه که مومن بیان هستید در چنین ظهور ایا ای او کفشد الله
 ربنا ولا ذرک به احد اوان هذاما وعدنا الله من مظهر نفسه لن
 ندعو معد شیتا و با پنه بر او هستید طاعت او کرد پد شرء بیان را
 ظاهر کرده ابد والا لا اپی ذکر نمیشد فرد خداوند فرمود بر خود کرده
 اکر نضرت نمیکنید مظهر ریوبیت را مخزون نکرده که ظاهر میشود به مثل
 اندک من ظاهر شدم و عود میفراید خلق بیان را و حال اندک در قلوب
 شما خطور نکرده دون ایمان خود نان سمعت کنید در اجابت خدا
 و نصد بقی ایا ای او که او است اجابت من بظاهره الله و نصد بقی کلمات
 او و پیشی شیار محبوب خود مخجوب نکنند که اکراز کلام آن حکمی صادر شود

الی پنجم الفیہ خواهد بود و چنان اهل جنت در جنت مشتمل واصل نار
 در نار معدّب خواهد بود **و فی الباب الیثان من الْوَاحِدِ الْأَعْلَمْ**
 و فیم جتو من بظہرہ اللہ که چیز فی در علم خداوند اذابن اعظم فریبیت که
 چیز نفی بر او با بر مومنین او حرف وارد نهیا و رد الا انکه فصل از برای
 خدا میکند و میکوید از برای خدا میکنم و حال انکه درفع لفظ و میکوید
 برخدا آکرده و میکند ای اهل بیان فرم بخود مفوده و بعقل خود حکم
 مفوده و بقول خود مفوده و برشوئناش محتج به محجوب نماند که مجۃ اللہ چنین
 با الغت برگشته **و فی الباب الیخامن من الْوَاحِدِ الْأَعْلَمْ** میفراید اخطبا
 کنید ای اهل بیان که ظہور ایه ظاهر خواهد شد کیف پیاء اللہ و خطوط
 دون حق در حق عن تکرده که ایا ای ای و جنت برکل و اکرنا مل کسند فی
 مصدقیق میکنید چه فرقی در مجرم ما بین کل فریان و سوره نوحجد
فی الباب الیول من الْوَاحِدِ الْأَنَّا میفراید و هر فیروزی که نصو
 کند بیفین مشاهده میکند که این ایا ای
 خداوند واحد احادیث که بر ایان هر کیم که خواسته جاری فرموده و
 نفر مفوده و نخواهد فرمود الا از نفطه مثبت نیز که او است مرسل کل
 رسال و منزل کل کتب **و فی الباب الثالث و العشر من الْوَاحِدِ الْأَعْلَمْ** میفراید

وکوپادیده میشود که کتب انقر حفیفت نازل میگردد بر مومنین با و
 استقبال میگستد حامل ازرا العزرا از استقبال الغریبی غریب خود را و فاتح میپند
 از برای ان اپشندار کان دن و شهدای بین و فی الباب السماعیف
 العشر من الواحد الثالث میفرماید و چه بآنار یا که خداوند نور میگشند:
 پظاهره اله و چه بآنور یا که نار میفرماید با و در فی الباب الشانی و فی
 من الواحد آلتالث میفرماید در ظهیره من پظاهره اله که کلام اعلی الارض
 شهادت بر امری دهنده و او شهادت دهد بدون آنکه اخنا شهادت داشته باشد
 شهادت او مثل شهادت و شهادت اخنا مثل سبح شهادت که در فابل و فی
 نده والا مطابق با شهادت او میگردد بد فرم بذات افسوس الهی که بک
 سطر از کلام او بھیزت از کلام کلام اعلی الارض بلکه استغفار میگشم ان
 اپن ذکر و فی الباب الشانی والعاشر من الواحد الثالث میفرماید
 لایجوز اسوال عن پظاهره اله الاف لکتاب آنچه و بآندر همین طبق
 میفرماید هیچ جئی از برای او از نفس خود او اعظم فریبوده و نیت در
 کل زیرا که کل ایات و کلمات از بجز وجود او مشرف میگردد و از طظام هم
 فضل او منقضی میشود و از ققام عزرا او منتفی میگردد لآنچه و فی
 الباب الشامن والعاشر من الواحد الرابع میفرماید و در فرد ظهیره من

بظہرہ اللہ اعلم علماء با ادنای خلق بکانتند در حکم چہ با ان ادی
 نصد بیکنند و ان اعلم مخجیت باند بنت ک در هر ظہرہ بعضی با شاعر
 داخل نار میکردند **و فی الْبَابِ الْثَامِنِ الْوَاحِدِ الْسَّابِعِ**
 فم بذات اندیں الھی جل و عز ک در پویم ظہرہ من بظہرہ اللہ اکر کی
 آپہ ازاوشود و نلاوت کد بھڑست ازانکہ هر مرتبہ بیان را نلاوت
كَنَد و فِي الْبَابِ الْثَالِثِ مِنَ الْوَاحِدِ الْسَّابِعِ میغرا بد ظہور
 من بظہرہ اللہ خداوند عالم است ک در چه حد از سن ظاهر فرا بد
 ولی از مبدأ ظہور نا عدد واحد معرفت بوده ک در هر سنه اظہار ایمان بیش
 ظاهر کرد **أَنَّ** واقعاً نفعه بیان جمعت را برآ همین بیان تمام فرموده
 نہ عنای باقی کنارده و نہ مستغاث و نہ شبھہ حتی انکہ در بیان در ان
 موضعی ک ذکر مستغاث رفہموده بقیمیکه نفسی بان مخجیت نہود و ان بات
مِبَارَكَاتِ ابْنِ **فِي الْبَابِ الْعَاشِرِ مِنَ الْوَاحِدِ الْسَّابِعِ** میغرا بد
 ملخص ابن باب انکہ در اسماء اللہ ہیچ اسمی عادل نہیکند عدداً ن با اسم
 مستغاث و ان اعلی ثروۃ اسماء است ک بعنهی آپہ ظہور رسیده و در این ظاهر
 بنت الا واحد اول اور واحد اول بنت الا واحد اول ک در قرآن رسول
 اللہ است و در بیان ذات حروف التبع و قبل از قرآن عربی بود و بعد از

بیان

بیان من بظهره الله اعراض در ظهور آن مختلف ظاهر میشود و الا
 متوجه برعایش که معرفی از خد و ذات همان مشتبه او تبیه است که اعراض
 او را منع پر نمیکند و پس از اعلی عددا از اسامی مستغاث پنست در وی
 اسماء و بعده اللهم که اعلام اد طرح کنی واحدا بعد واحد عدد اسم
 لحد نافص میشود و اکرم الف و لام حساب کنی اسامی مستغاث را بعد اسم
 زاید میباشد و در بیوم فیاض مظہرین ظاهر که مدل بوده علی الله از این
 امر شده که کل از جین اتفاقا نطفه محیر کنندان هیکل را بسیکل که عدد
 اسامی مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور ما ظهور اخر خدا دان است
 که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اکر خدا خواهد نکو شد
 و در کور قرآن بد و عود آن در اسم اغفرشید بنقص عدد آن هو در بیان
 خدا عالم است که ناچه حد رسید زیرا که در این معیار پنست زیرا که فصله
 بین انجیل و فرقان بالف هم فرسید زیرا که سحره حبیث در هر حال ناظم
 بخلاف خود هر وقت بینند است عدد اعلام در مرایا امده مسبقه
 پیشنا اند حوزه را بکل یادن الله عز وجل زیرا که از برای او حرکی و سکون
 میشود و پنست الا یا الله عز وجل تر، آن پنکه کل اسماء چون طبق
 در حوال اسم الله و حکمال کل اسماء مبلغ این اسامی است لعل کل نقوص در

بیان بیان مایکن بر سند که در چن ظهور حضیث نوانند شمر حضیث و
 در کنفو و طائف حول او کث و مراث باشد که اذان عدم بخواز نکند
 اگر بیان عدد بر سد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده سچره حضیث بی
 او است وجوع سبوی او اکچه بیان نماید لعل از نارنجات نماید باین فضل
 و همچنین فضیل اعظمی در بیان از این اعظمی سبوده و نیست اگر قدر داشت
 و خود را از نارمن پژوه اله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند
 زو اک ظهور او مبد خلو کسونی است و ذرا فائد بعد از نما میش دد اجتناب
 قبل از ظهور او و همین قسم که در صیکلی هزار و بیک اسما نوشته شود کافی
 در محترم لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محبوب عاذ و غیر ایله نیستند
 شاهد نسخه الابر صای محظوظ خود فلکیزت انفسکم الله ربکم با آسمانه
 الحسنه کلمه فاتح للخلق والأمر في ملكوت السموات والأرض وما
 يعنیها إلا الله إلا هو العزز المحبوب انتهي تمام آيات باب مذکور نوشته
 شد نادیکراحد نشواند در حیثیت این ظهور اعظم شبهه عاپد و هرچهار
 انصافی باشد میبیند که آیات در همین باب جواب اشخاصی که باسم
 منعات محبوب طلاقه اند میدهد دیگر اچه رسید بایات مذکوره دد
 بیان زیبا بعد از ذکر اسام منعات میفرماید از مبد ظهور نما ظهور اخنو

دا نا است که چه فدر شود ایضاً میفرماید در بیان خدام ای ای ای
 رسید زیرا که در این معبار نبنت و باز میفرماید شجره حضیث در هر حال
 ناظرات بخلو خود مروفت که بپند اسعد ادظهو را در مرایا افده
 مسبحین میشنا اند خود را بکل و در بیانات بعد میفرماید مرافی بشند
 کار از عدد ای ای الله بخواز نکند که اکوان عده رسید نفسی در بیان و شنود
 ظاهر شده شجره حضیث بر او است رجوع بموی او و در سایر ای ای ای
 ذکر شد فی سنۃ الشع نصیح میفرمایند چنانکه در روی قبیح جناب علام
 باقر و در بیان عرب فرموده اند ولکن درین واقعیت که اهل بیان ابد
 بوصایا و ناکیدا و بیانات نقطه اولی روح مساواه عامل شدند
 بحای ای ای که مرافت که بخش اینکه بفرماید من من بظهره الله و بیک ای ای
 فم مشیث خود ظاهر فرماید ای توقیت تما پند واذ عان کشند و اکرهم
 بغضین تما پند کاری نکشد که سبب حزن او شود بعد از وظمه ایام
 نمودند که چشم امکان شبه افزاندیده و همچ کل آمیه برسو هم لبای
 و جادلوا بالباطل لید حضروا به الحق و بدیک حضرت اعلی روح مسیح
 فداه میفرماید در بیان طوبی میگن بیتری ای نظم بجهاء الله و بذکرت
 تائیه بظهره ولا مرؤله و در بعضی بیانات میفرماید هل نعزیت ملکه

الواحد البهاء فل نظرت بالله الاعلى الاعلى المخ كل ذلك احن
 الفضل كنفبر بسورة يوسف باشد ذكر فرموده اند و همچنان دز
 بو شهر و خطبة سفينه صغيره و خطبه عبد فطر و ادفر موده اند و
 بيانات وكلمات نقطه اولی ک در ذکر ظهور من پظھر الله در بیان نار
 و بیان عرب و در شفیعات و خطبی مناجات نازل کرد پذیری بیارت
 چنانچه اگر تدقیقی بعین انصاف در کلام و کتب نقطه اولی ملاحظه فرمد
 غایبی بیند ک مقصود اصلی حضرت انعام اپنے کا ز فلم ولسان
 مبارک جاری شده بثارت ظھور و طموع پر اعظم حال ندم خضر
 جباء الله جل ذکرہ الاعلى بوده و چون خواستم که اپن رسالت المختصر
 نوشته شده باشد لهذا ممکن نیست که همه اهدا ذکر شود سجان الله بلو
 فرا و مشاهده غایبی بیو و مکران که از قبل در اخبار و احادیث و
 ایات اشائی شده حتی ذکر اسامی مبارک جباء که اسم اعظم الہیت در
 ایات و اخبار و ادعیہ مذکور است از انجمله در کتاب زاد المعاذ
 در شرح دعا سحر مخصوص شهر رمضان مبنی و پذیر ک حضرت رضا
 فرمودند این دعائیت که امام محمد باقر در سحرها میخواندند و
 میفرمودند اکرمدم بدائل دعیت این دعاء از دخدا و سرعائی اجرا

آن راه را به شمشیر از برای طلب این دعا کشیده با پیکد پکر فناه بیکردند
 اکسونکند پاد کنم که اسم اعظم خدا وند درین دعا هست هر چند راست گفته
 و در فقره اول عالم ذکور است که اللهم این آسئلتك من بھائیک بایجاوه
 و کل بھائیک بھئی لئن و هر دعا سپکد در و اسم مبارک بھاء ذکر شده در
 شرح آن مرفوم است که اسم اعظم در او است چنانکه در کتاب مذکور دعای
 آم داد در راه رجب از حضرت صادق روابث میکند مانکه میفرماید بن
 دعا بیار شریقت و مشتملات بر اسم اعظم خدا و در آن ذکرات والکه
 و اهل بیان هر کاه احد از مقبلین الى الله را ملافات کتدا سند لاله
 با پیکه چکونه میشود که نقطه اولی در باره میز الجھی اسم ازل عنایت
 و رتبه علیاً عطا اکند و میراث نامیک شود بعد مردوکردد و کافر شود
 و از جو اعراض نماید و از جمله محلین و مشرکین محسوب ابد جوانکه
 البته امکان دارد چنانکه در قبل هم بیاری بودند که بجی ظاهر ای
 و اصفیا و اصدقا بودند و در خواب پاییداری بر ایشان و حی بالهای
 میشد و عاقبت بیب عصیا و طعنان و مخالفت و نافرمانی ملک میباشد
 کافرو طاغی و پاغی و مردوکرده بدنده و نامشان از ذفتر صلح امحورده
 جو بد طلحه ثابت کرده بدل و اول اخراجناچه معروفت ابلیس پنجه

بود چنانکه در کتاب جیب البر و روضة الصفا و دیگر از کتب نوارین
 عث مر فوست که مث طان لعین پس زانکه با ملائکه باسان بالارف در طا
 و عبادت بهیه میا الغر غود که مفترب در کاه حضرت احدث شد بریه
 نعلم دات فرشتکان مشرف کشت و چون بخیجان از مواضع اختفا
 بپرون آمده بحسب طول زمان نوبت دیگر بپارشدند و بدستور طرب
 غواص مسلوک داشتند بلیں هدایت و ارشاد ایشان را از خالق عبا
 میلت غوده با فوجی از ملاکه از اسماں بزمین شناخت و جمیع از مقیعا
 بخیجان بد و پوشه غرازیل بکی از ایشان را که موسم بود بهلوث
 بن بلاست برسم رسالت تزد علماء اریاب جهالت فرستاد نا ایشان از
 نافهای جانب بکریاء سمجھا فی مخدن پر غاید و اتفاق بیان کان شخص را
 هلاک ساختند چون از موعد مراجعت او صد سال در کدن شت
 دیگر پا بدان امر نمازد کرد و آن کروه نایاک او را بزرگ شد این فضیه
 شنبه بار دیگر نکاریافت و گرت اخر پوسف بن پاسف بامر غرازیل
 بیان ایشان رفته اتفاق فصل او پنگ کردند عافت پوسف بسطا
 الحبل از رحم کرک اجل ایمان پاقمه خود را با ملیں رسانید و بکفت حاده
 را معرفت کرد ایند و غرازیل بعد از استخاره از ملک جلیل اکرمان

کلاه

کرامان راکشند در بیط زین را پس حکومت بر افراد نایابند خلاف عالم
 هبکل آدم را خلو فرمود ملانکه را مر فرمود سجده آدم و همه ملانکه اطاعت
 کردند مگر ابلیس چنانچه حضرت رب العزة در سوره اعراف خبر داده بقوله
 جل عز و اگد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا لملائکة احمد والآ
 فسبح و الا ابلیس لذیکن من الساجدین بعنصر پنه بحقیق بیافرید
 شمار این مصور کردیم شمار اپر کفتبم رفشتگان را سجد کنند مردم
 را پس سجد کردند ملانکه آدم را مگر ابلیس که او بسود از سجد کنند که
 قال ما منعک الا سجد ذمته کفت خدای را بلیس را چه خیزان
 داشت نورا اندک سجد نکردی آدم را چون فرمودم نورا سجد که قال
 آما خبر میشه خلقنی من ناید و خلقنی من طین کفت من بھر مردم
 آدم افرید مر از اش و افریدی آدم را زیکل قال فاصبیط منها
 فما بکون لک آن شنگر قیتها فاخرج اینک من الصاعرین حال ملا
 فرمابین هنبل از خلف و نصوب حضرت آدم علور شبه و مقام ابلیس
 که در چه پایه بود و بعد چه مدریت و دلیل شد و حکونه مورد لعن و
 اهل عالم کشت فریاد کار جله کانی که اینان بخدا داشت و در عین
 و بند کی بمریثه عالیه رسیده بود و بعد مرد و دشده بلعم باعور بود

حکایت آن در فصل بیست دوم الى بیست چهارم سفر اعداد نورانه مذکور
 است سخنجه اینست که خدا با وی تکلم می فرمود و زیرا کشیخ بر صیغه
 عالی است که در مقام ایمان و عبودیت و بندگی معنای رسیده بود که
 سخنچاب الدعوه کرد پس بود و بعد اتم وعاصی و مشرک شد و زیرا کذا وارد
 و صاحب مقام عالی و مرتبه عالیه هموزای اختر پوطي بود که از حوارین بود
 و عافیت بطبع می پاره نفره حضرت مسیح را با اشاره ناس دلیل نموده اند
 اخضرش را صلب نمودند و هموزای مذکور ناش از دفتر ابرار محظوظ
 جربه اسرار ثبت کردند و اکرا عنفای اهل بیان این است که هر کاه دد
 باره نفسی همیکل ظلمه و ذکر خبری فرماید و اعطای رشیه و معنای غایب
 دیگر امکان ندارد که تغییر کند و پا بندیل پا بدپس چرا اهل بیان در
 باره اصحاب رسول خدا با اینکه از خواص و مؤمنین او تباره بودند بد
 می گویند و زیرا میگشند و اهل ایمان و اسلام عین دانند با وجود آنکه
 در حق ایشان مکررا بات فرقانی نازل شد و در منزل حد پیش در ذکر
 ظفر انساب خواجه کاپیتان بودند و با خضر بیعت کردند و آن بیعت
 را پیغمبر الرضوان کویند کمال اللہ بنارک و تعالیٰ نیز سوره الفتح
 لفظ در حضرتی اللہ عن المؤمنین اذ بیان بیونک نخت الشجره فعلم ما

فِي عَلُوْنِهِمْ فَأَتَرَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَخَاهَ فَهِيَا! بَعْنَى بِجَنْبُونَ كَهْدَلَ
 بَعْلَى خُوشُودَكَشْ ازْكَرْ وَبَدَكَانْ صَحَابَهُ وَفَتِيكَ بَعْثَ كَرْ نَدَبَانُورَ زَرْ بَرْ
 دَرْخَتْ سَمَرْ بَرْ مَبَدَانَدْ خَدَابَعْلَى لَجَنْدَرَهَ لَهَائِي إِشَانْتْ بَرْ قَرْفَسَنَا
 اَلْأَصْنَرْ بَارِإِشَانْ وَبَادَشَ دَادَإِشَانْ رَافِخَنْدَبَكْ وَدَبَكْ دَرْ سُورَهُ اَنْفَالَ
 دَرْبَارَهُ اَصْحَابَ حَضِيرَتْ دَرْسُوكَدَنَازَلَ وَالَّذِينَ اَمْنَوْا وَهَاجَرُوا وَخَانَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ اَوْفَوْا وَنَصَرُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَفَاظَهُمْ مَعِيشَهُ
 وَرَزِقَ كَرِيمَ بَعْنَى وَانَّكَهَ كَرْ وَبَدَهَ اَنْدَبَخَدَارَوْسُولَهُ جَهَنَّمَ بَوْدَنَدَ جَهَادَ
 كَرْنَدَدَرَهَادَهَدَى وَانَّكَهَجَائِي دَادَنَدَ وَبَارِي كَرْنَدَانَكَرْ وَإِشَانَ
 مُؤْمِنَانَ بَوْاسَنَ مَرَبَثَانَرَاسَ اَمْرَنَشَ اَزَهَدَى وَرَوْزَنَى بَنَكَوْ شَبَهَهُ بَنَتَ
 كَاصْحَابَ بَغْيَرَاعَيَانَ اَوْرَدَهَ بَوْدَنَدَ وَارِجَاهَهُ مَهَاجَرَيَنَ بَوْدَنَدَ وَدَرْخَتْ
 اَخْتَصَرَتْ بَغْيَرَهَجَادَ دَرْغَرَاثَ مَبَرَفَندَ وَهَچَنَنَ مَبَرَفَنَادَهُ الدَّنَنَ
 اَمْنَوْا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ
 دَرْجَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِرُونَ وَنَ بَعْسَرَهُمْ دَرَبَهُمْ بَوْحَجهَهُ مِنْهُ
 وَرَضِيُّوْانَ وَجَنَانَهُ لَهُمْ بِهَا بَعْتَمَ مَعِيشَهُ خَالِدَنَ پَهَا اَبَدًا اَنَّ اللَّهَعَنِيهَ
 اَجْرٌ عَظِيمٌ بَعْنَى اَنَّكَهَ بَكْرَ وَبَدَنَدَبَخَدَهَى وَجَهَنَّمَ كَهَهَ مَدَارِزَهَادَهَوْ
 جَهَادَكَرْنَدَدَرَهَادَهَدَى بَزَلَ كَرْدَنَ مَالَهَائِي حَوْدَهَ بَرْجَاهَدَنَهُتَهَهُ

اسباب فعال و نفعی های خود بزرگ نداز روی درجه عجیل بند من به
 نوند تر خدا پیغام دان کروه اپشن اند رسنکاران مردمه میدهد ^ث
 را پرورد کار اپشان بر حمی فانص ازا و خوشنودی کامل و بخششها مر
 اپشن از ایشان بوسنانها نعمی دائم بی اینقطع در حال سبکه این کروه
 جا و بد باشد بدر رسنک خدای ترد او است مزی بزرگ و همچنین ^{منفرد}
 در سوره نوبه الا نصره فقد نصره الله اذا اخرجهم الذين كفروا
 ثانی اشتبه ادھما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تخرن ان الله معنا
 ما قاتل الله سبکتنه عليه و ابدك بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين
 لکروا الععلى و كلمة الله هي العلیا والله عرف حکیم امث سید اینها
 صلوات الله علیه الا اصعبنا فالمتد با پنکه دروقت هجرت اشرف کاشا
 از نمک غیر از ابابکر کسی در خدمت المخترب بود و عصاحت ای ابابکر اخضر
 بغار شور نوجه فرمودند و چنین معلوم میشود که قائلین با بن مهر فرا
 چندان اعتقادی با قول اینها و مرسیین ندارند یقیناً با فوایده
 مالیس فی قلوبهم زیاه که اعتقادی میداشند با بن مفوکات واهیه
 معنی معارضه و گفتند که نمودند و فی الواقع عجیب محبه بالغه الھیه است فرقان
 درستی لای اپسیل ای اکتابیین ^ث حتی محل بروز ظهور و طلوع خالی

مثال مظہر ذوالجلال رادر فرقان خبر داده قول نعائی فیم سوره پون
 وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دِارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنِ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ بِعِنْدِ
 و خداوند بیوی دارالسلام دعوی میفراید و هدایت مبناید هر که
 را که بخواهد بیوی صرط مسقیم بعین بن حنف و طریقہ الھبیہ و ملت
 که دارالسلام بعد اد است و اظهار ارام میار ک و بخلی الھی در بعد اد شد
 و هچین میفراید در سوره انعام هم دارالسلام عندر هم و هو و هم
 بیا کا کافو ایمانوں پیغی مخصوص است از برای مونمن بن باپا ث و ظهورا
 الھبیه دارالسلام در فرد رب خود شان در حالت که او است مولا ایشا
 و دوست شان فیکر دلبل اعظم و برهان اتم افوم و صحیحه
 و بینه بالغه کامله ایاث بدینه او است که چون عیث ها طلب لبلا
 و هخارا از تحاب فطرت و میاء مشیت از لسان اندیشان ایشان نازل و
 معادل جمیع کتب سماوی مل از پدر ایام ظهور بقدر یک کتاب درین
 ترتیل از محمد نخرید چرا مله اند موجود است با اینکه نقطه بیان
 مساواه قذاء میفراید هر کاه بیک اپه از اوضاع اه شود و بفراید نم
 نصد بیغ نایند و کامنکه در چین ترتیل ایاث بودند و مخصوص
 شرف مبدانند که از نصورو و ادارال بشری بیرون بوده است

و معجزه اعظم دیگر که مستبیت عجز جمیع ام کرد بد استفامات آن جمال
 لمح و صید و صنایع ظهور ریان است که چشم امکان چنین استفای
 ندید و کوش ابداع چنین هنگامه نشید از بد و ظهور نقطه او را جم
 او فانی که در طهران نژاد پیش داشتند و با در بغداد واستنبول و ادرنة
 و عکامه شده هدف سهام مشرکین و محل ورود و قبول امصار بلباو
 جمع جهات در کل جن بودند و این معلوم است نسبت به با عالی التداء ملوک
 و مملوک را ایام جدید و کتاب و دین ناز دعوت فرماید جمیع ادبیان بود
 چنان کشند و در منعش اعدام و اصر اینها پسند چنانچه چندین بار در این
 عواید و در بخت سلاسل و اغلا مش بردن اخراج امر نفی از ایران کردند
 و در ایام نوقفت در بغداد الله چلم که چه قدر اعدا اظهار غل و بغضنا
 نمودند علمای کربلا و بخت و محض و صائحت عبد الحج بن طهران که آن
 در عراق عرب بود لبلا و همار اسرار و جهنم در صدر فطح شجره مبارکه
 الهمه بودند بالوطاو او باش حکم و سفارش نموده بودند که روز پایان
 در هر محل و مکان که آن مظہر زمان را بینند بقتل رسانند ولکن
 بد الله فوق ایدیم واراده الله غلت اراد انهم با این همه اعدا این
 نشده همیشه چون تم میوران مشهود نظر عالمی و ادای بود و هر کن غزو

اور اخذ نہیں و درا علیم ایش سکون و استقامت و اطمینان درا علیم
 امر الیحی مفعول بودند و دیگر چند فدر از خوارف عادات و مجرمات با هر کث
 که ازان مظہر اسماء و صفات الیحی مشهود دوست و دشمن و اشتاؤ بیکارانہ
 و قیمع و چہ فدر اخبار اعظم که از قبل در الواح مفتریه دادند و از بعد
 پافت از اجمله خبریت که در لوح ریسیر که مقصود سلطان عثمان عبده
 خانست با او مید هند بعد از چند فقره از ایام حکمان که از بعض ظلمهای
 حاکمیت می فرماید سو ف شبد ای ارض التر و ما دو هنار و خرج من بد ای
 و بظہر الززال و بریفع العویل و بظہر القیاد فی الاقطار و مختلف الـ
 باور دلیل عویله ای اسراء من جنود الظالمین و بغير الحکم و بشدلا
 بجث بنوح الكتب فی المضاب و بنکی الاشجار فی الجبال و بمحجز الدم من
 الکاشیاء و فی الناس فی اصطراع عظیم و دوازده سنہ از قول و ایال
 نوع ریسیر که کذشت قرائے دولت روس و دولت عثمان و افسد چنانچه
 شخصیل آن محاربه و غلبیه دولت روس بر عثمان در جراپد و حجاپد
 و بکت نوار یعنی مرقوم و مسطور ندا و بالآخره ارض سنر که ادرنہ باشد
 قطعات اخیری فی علک خارج از نصوف دولت عثمان شد و شجین سلطنت
 و حکومت نسبت پافت عبدالعزیز خان را اولیائی دولت خودش معزول یعنی

و برادر کهش را سلطنت برداشتند سلطان مغول با سؤحال بزرب
راجح شد این پادشاه غبور و سلطان مغول مقصودش از نفع جمال فرام.
و امضای سفری دول و فتوای علمای مل از ادرمه بعکا و حبس عویض داشت
اجنا احلاک و افقاء طلعت مقصود و مظہر معبو بود چرا که عکا حضی بود
مثین و حصین بعدم نظافت موصوف و بید اب و هوام عرف خجل
که میکنند هر رغبکه از اول عکا طبران ناپدید مکن نیست که از اخر عکا
بلامث بکدرد بلکه بواسطه بدری هوا بضر مبتلا شده بر زبان ای اقشد
دیگر معلوم است امر حجه لطیفه و طبایع دفیقه رفیقه طبیه در چنین بلکه
با این اب و هوام امکان دوام و بقانداری و این اخر تذہبی بود که مدبر
امور دولت و مملکت و حافظین زمام ملت و شریعت جمهه اخدادهای
واطفا، سراج مبتر سجانی نمودند و پیش داشتند که پس از چند ناه
نایع و مشوع و خادم و مخدوم ناماً مریض و بیجان شده افری از
احدی باف غاند ولکن پس از ورود طلعت مقصود بآن ارض مبارکه
مقدسه که محل ظهو و بروز جمیع وعدهای کیم سماویه بور و جمال
معبو و دریج گنود بود چنانچه بعضی ازان را در او ایل فعل سویم
نمودیم از اثر کلمه مبارکه سوف پیغمبر ما هم و هو ائمها نسبت کلی د

اب و هوای عکا پدید شد و از خرابی رو بمارث و ابادی نخاد مجتمع صحنا
 شد و ما من احباب کردید و لکن عبد العزیز خان و اولیائی دولت او که بقصد
 املاک و اعدام هبکل طهو اجرای این حکم نمودند جمیع بکمال ذلت و خوار
 براب راجع شدند پر پرید و ن آن بُطْلِفُوا نَوْلَهُمْ بِأَنْوَهِهِمْ وَنَابَيْهِمْ إِلَّا
 آن بِهِمْ نُورٌ وَلَفْكَرَةُ الْغَرْبُونَ وَدِبْرَخَرْبَکَه از فبل فرموده و بعد بظهو رسد
 اخبار مزاوال سلطنت و ذلت ناپلیون پادشاه فرانسه است که در لوح باریں
 نازل شده چون فبل از این لوح مبارک لوح دیگری مخصوص ناپلیون نازل د
 ارسال شد و پیش از دعوت ساپر ملوک او و با مردم خوانده و بخدمت نصیر
 امر الله ما مورش فرموده بودند چون ناپلیون مدعی شده بود که وجود من
 جهت رفع ظلم هر ظالم است از هر مظلومی از هر دین و مذهبی که باشد
 این کلمه و ادعای اور در محضر مبارک ذکر شد فرمودند که ما اور امتحان می
 نایم هر کاهه بنصرت این طبیعت مظلوم قیام نمود صنادق شد در دعوی خود
 بحیای نفس شکل نموده لهذا لوح اول فرستاده شد ائمها نمود و با پیغام
 لوح مرقوم ویان ما مور بود عمل نکرد و این مقدمه درین بود نا بعد از ور
 جمال قدم بعکا که اراده مبارک بر تبلیغ ملوک ارض علّق بافت من جمله این
 لوح مبارک ثانیاً بناپلیون فرستاده شد و در این لوح اشاره بقول علی

ساین او میغیرا پند و هر کاه که خواسته باشد درست مطلع شود لوح باز پرداز
 فرائت نماید و در این مقام چندان بآواز که شاهد بر مطلب است ذکر میباشد
 قوله شاعی با غفلت تختلف الا مورد فی ملکتک و بخرج الملك من کفت جزء
 علک اذا بخند نفک فی خسراں میین و ناخذ آن لازم کل الفباء مل هناك
 الا بآن تفوم على نصره هذا الامر و تنبع الروح في هذا التبیل المسیغم
 لشیع
 اعززك غریل العرمی انه لا بد و موسوف بزول الا بآن شفتك بحمد الحبل
 مدنی الدله دفعی و رئیک وانت من المغافلین پس از تقول ابن اباب
 چند سنه بعد دولت المان بر دولت فرانسه لشکر کشید با اینکه ناپلیون اخراج
 غور دولت المان را چیزی حاب نهند از افراد کلمه الله به ثواب پیش عرض میشد
 و مغلقات افکارش بیفعه معکوسه بخیشد عاری از نخت فناج شد و سهام
 ذلک را ماج هم ملک از دشمن بیرون رفت هم خود دشکر دشمن کرد
 با اینکه از فرط تخت و غرور نشک از جلوس بر سر برداشت در فقر اهنهن سکن
 و اسری شاهین ذلک و مکث کث فاعنی و ای اولیاء بدار و از این فیض
 امور در این ظههوبیار و افع شده ذکر همه اتفاها در این رساله ممکن نه و از برای
 اهل بصیرت و طالبین طریق حیثیت آنچه ذکر شد کافی است و دیگر جای غلام
 جل ذکره الا عظم مکر از ملوك و رؤسا و علا خواستند که مجلسی از آن

کنند و اینچه را که دلیل و جھت میدانند از حق بخواهند ناظر اهر فرما بد
 احمد افدام تقدیر از جمله در لوح حضرت سلطان این بعد از این ایام
 بلسان پارسی ملیح و فرماید فوله جل ذکر ای سلطان نهاد رحمت حسن
 این عباد را نقلیب فرموده و دیشتر احذیه کشیده کواه عاشق صادق د
 آسین باشد ولکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را
 دنبت بخواهان حرم رحمت و فاصلان کعبه عرفان مکدره بخوده اند ایکا
 رای جهان از ای پادشاهی بران فرامیگرفت که این عبد با علمای عصر
 میشود در حضور حضرت سلطان اینان جھت و برها می خود این عبد
 حاضر و اذخر امل که چنین مجلسی فراهم اپد ناھیفت امر در ساحت خضر
 سلطان واضح و لائخ کرد لئن و هر کاه نفسی بفرات شام لوح سلطان
 فائز شود مشاهده میباشد که بر پادشاه و ربیع و عالم و جاہل بشی
 ائم جھت فرموده که از برای احمد مجال انکار و اعراض نکن اشنه و شنید
 که حضرت سلطان لوح مبارک را فرد حاجی ملا علی کهنه فرشاد که جوانی
 بتوسید پا نکلیپنی بیان غایبی حاجی کفته بود که صاحب این نوشته داده
 سلطنت و خیال جنک و نزاع با دولت دارد و دیگر از جمهورها
 از علا خواستند که بر امری منفق و مجمع شوند و از برها حثیت فراز

دهند ناخن ظاهر فریاد او غافل بود که در دارالسلام بغداد دشیفت
داشتند رسولی از جانب علام بحضور مبارک مشرق قدم و در علوم وقت
ماهر بود و از حوال ندم جلد ذکر الاعظم سؤالات علمیه نمود جواهی کافیه
شند و بعد اعجاز دیگر خواست از رانیر مثا هد کرد و اینها اور دو بعد
اور ابوعی علیا بر سال فرسنادند که بکو علیا منافق شو بید مردیک امر و زرا
از خوبی جواهید نایحه شما ظاهر فریاد چنانچه در روح امر ذکر ابن فقره را
بنقضیل میفریاد فوله تعالی ہا قلم القدم اذکر للأم ماظهر في العرف
اذ جاء رسول من معاشر العلما، وحضر لقاء الوجه وسئل عن العلوم اجتنبا
بعلم من لدن آن رب لعلم الغيب فان شهد عندك من العلوم ما
لا احاط به احد انه لا يكفي المقام الذي يتباهى الناس بك فأننا بما يحيى
عن الآيات بمثله من على الأرض كلها كذلك فضي الامر في حضرتك اعز
الودود فانتظر ماذا ترى اذا انصعقت فلما افاقت مال امنت باهله العزيز
المجيد اذ هبالي المفعم فلا سلوا ما شئتم انه هو المقدر على ما ثبت لا
يعجزه ما كان وما يكون فلما معاشر العلما اجمعوا على امر ثم استلوا اذکم
الرحمن ان ياظهر لكم بسلطان من عنده امسوا ولا انكعفن من الذين هم
پکروون فما الا ان طلع في العرفان وفتش مججه الرحمن فام ورجع الى المفوم

با مر من لدی الله العزیز المحبوب مضت أيام معدودات وما راجع البنالي
 ان ارسل رسولاً أخراً بخبر ما في القوم اعرضوا عما اذا دوا وهم فوم صاغرون
 كذلك فصي الامر في العراق اتن شهيد على اقول وانشر هذا الامر في الا
 وما انتبه احد لكن لك فضينا ان كنتم تعلمون لم ير من مثل الآيات في
 الفرقون الحال به لما اظهروا الله كهزيمته ولكن الناس اكثراهم غافلون ان الله
 فتح ابصارهم بنور الرقان يجدون نفحات الرحمن ويفيلون بالله الا ائمهم
 المخلصون التي خلاصه كلام چون پیغام حمال قدم را فرد علام رسانید وانچه
 دیده وشنبه بعد ذكرى نور علما كفشد بالفرض ما بر امری صدق شدیم وانچه
 فراد دادیم شاید اشیان نمودند انواع تکلیف چیست آیا این شخص مون
 شویم و از مطاعتیت دست کنیده مطبع کریم حاشا ثم حاشا از ضروری است
 مذهب چونه بکذیریم و از جا بلقا و جا بلصا چونه فطح نظر و توجیه نایم
 مكونه ضروری مذهب است که فام پر امام حسن عسکری و از بطن فرجیان
 نولد باقیه و در سر ایام عاصی شده و از جا بلسازیهون او در ده
 انجیال است مبناید و هر وقت کفر عالم از وکوفت ظاهر میشود و ما هم
 اجابت و اطاعت اصحابیم و در در کابا و جهاد خواهیم نمود وبعد از آنکه
 فام در اپکن دیش دار شهید کند با پد سید الشهداء بدینار جمعت فرماید

وازمیان همین فرمطهر از ضریح بیرون آید و جمیع شهداء همین فیماز فبرهای
 خود بیرون آمدند و در اختر نهضت مخمن شوند و بعد اخضعت چندین هزار سال پایه
 سلطنت ناپد ماجکونه این عطا پدحش خود را بیب دیدن معجزه که از اشان
 ظاهر شود نغیر دهم احتران پن طریقہ نازه واجبت و اجتناب و اعراض از
 شخص سار لازم و خل الامکان با پدر دفع شان کوشید و دین را بعلو د
 این طایفه نظر نفوذ حال از اهل انصاف سؤال مینمایم که این علام جواب
 خدا را چه خواهند داد هر کاه این معاذیر در عدم نضد حق مظہر خلیه و عنده
 مقبول و مسموع است پس با پد همود و محبوس و نصاری هم عند الله موافق
 مسئول نباشد چه که اهنا هم عتل همین ظنون و او هام نیک جستند فی
 طمع عیوب و جمال احمدی اغراض غوفه و اعراض کردند و در دین خود
 و منتفی مانند تداز عدل الهی بعیلات که ام ساقی را بیب اعراض از طبع
 بعد در تاریخ معذب فرامید چنانچه در چندین جای قرآن و عله نار با خاک
 و مسلمین را وارد حیث غاپد با اینکه دلیل همه در اعراض از خوش مثل هم است
 پس با پد با همود و محبوس و نصاری با مسلمین در جت مقام دهد و با
 مسلمین را با اخحاد در جهنم و شوئ ثالث ندارد و جواب بعضی مطالب مؤور
 که علمائی شیعه از اصریوری مذهب دانند و از خواعراض کردند اند در این کفا

ذکر شد و برخواسته منصف معلوم خواهد شد که اینچه کفته و میگویند
 مجموع و موهوم است مظاہر کلیۃ الہیہ اجل ازینند که باین اذکار پیش
 و باین اوهام و ظنون شناخته شوند دلیل اثبات اثوار او است که عالم را
 احاطه نموده و بر هان شموس حجیقت ایاث و آثار واستقامت و فربیث و
 سلطان
 حذب افده و غلوب و محذب اطوار و اخلاق نقوص است در لوح حضرت
 پلک آپه از سماء مثبت رحمن نازل که فی الحقيقة میران فویم و فطام مشتمل
 از برای عینیز حق از باطل موله تعالیٰ هل یقدر احدان بنتکلم من ثلقاء
 نفسه با عرض به علیہ العباد من کل و ضیع و شریف لا فوالله علیم
 اسرار القدم الا من کان مؤیداً من لدن مقدار قدر پلک پعنی ایام سویند
 پکی اذ احاد و افراد بشر از پیش نظر خود تکلم عما پدیده امر که بسب آن انجیح
 خلوان و ضیع و شریف برداشت از شورش عما پند و ان شخص است
 عاقد نه فهم بآنکی که اموحت لهم وجودهم را اسرار قدم که نیتواند مکان
 مؤید بوده باشد از جانب خداوند مقدار نوانا فی الحقيقة دلیل صد
 ادعی و بر هان حجیقت و حجیقت جمیع اینها این مطلب عالی و امر منعی بو
 و هر نفعی هم این دلیل داد را که نیتواند نمود من اهتدی فلائق و من لعل

پهندان اللہ عزیز جبار والحمد لله رب العالمین

